

انقلاب جاویدان ما

(رجوع به صفحات ۳ و ۲)

Ketabton.com



انقلاب جاويدان ما

نهونه ديگر از اعتراضات اين خائنين در اين صفحه به نشر سپرده شده است از اعتراف نامه ميوند وال واعتراف نامه خان محمد سابق والي ننگرهار واقع ميگردد كه ميوند وال نخست ميخواهد آواز همكارانش را بشنود و مي شنود ، سپس ميخواهد آنها را ببيند و مي بيند و در اين هردو حالت وي مي نويسد كه در مقابل شهادت اعراض ندارم .

ترديدى برخورد باقى نهيگذازد آنوقت است كه ميگويند اي مردان دني، اي انسانان پست، اي وطن فروشان، اي قاتلان بيرحم تسليم شويد ديگر انقلاب بر شما حكو مت ميكنند و اين انقلاب است كه جاويد مي يازد و اين شما وارتجاع شماست كه محكوم ميگردد و نيست ميشود اينست كه همه اعتراف ميكنند زيراكه آواز هاي شان ثبت و اسناد شان ضبط شده بود .

چاره اي مي سنجند تا اعتماد، هم بستگي و وحدت انقلابيون را برهم زنند به انقلابيون نزديك ميشوند، وعده ها ميكنند و دسيسه ها ميسازند - بي خبر از اينكه بين انقلاب بي و وطن فروش فاصله ايست كه با پول وجاه و مقام ميتوان آنها را از بين برد . انقلابيون با اينها نزديك همراز و همدست ميشوند، همه چيز را ميدانند و همه تاريخي هارا روشن ميسازند ديگر هيچ نكته تاريخي و ياشكو

هميشه ميتوان اينچنين اسناد را جمع آوري كرد هر وقت دسيسه هاي اينگونه كشف نميشود مگر آنكه انسانهاي شريف بعد از اينكه انقلاب ميكنند تاكه زنده اند انقلابي بمانند . دوستان انقلاب در افغانستان سر مشق برازنده و جاويدى براي پاسباني و حفاظت انقلاب ميباشند دار و دسته خائنين وقتي كه ميخواهد انقلاب را واژگون سازند و وطن پرستان را نيست و نابود نمايند

طبق اطلاع نماينده باختر از يك منبع وزارت داخله هيأت تحقيق موضوع روز نامه ها وعده داده اند تا آنجا بيه پاليسي ايشان اجازه ميدهد بعضي از اوراق و فيته هاي تپ شده اين دار و دسته را بنشر مي سپارند .

سوال :

شاغلي خان محمد خان : شما در جوابات قبلي خود يش

تخريير كرديد كه اين كودتا راكه ما براه انداخته بوديم در آن محمد هاشم ميوند وال ، عبد الرزاق خان وغيره اشخاص سهيم بود و در رأس ها محمد هاشم ميوند وال قرار داشت، كهكي كه از محمد هاشم ميوند وال انتظار داشتيد عبارت از چه چيزها بود؟ «امضاء»

۵۲۷۴

جواب :
محترما :

در مجلسي كه باشمول ميوندوال صاحب منقذ شده بود آقاي محمد هاشم ميوندوال گفت كه يك مملكت خارجي حاضر است به ما كهك پولي و اسلحه از قبيل اسلحه خفيف يعني تفنگچه ، تفنگ ، ما شيندار ، راکت انداز و هاوان خفيف ميكنند و بدست رس ما باذرايع ممكنه گذاشته ميشود و البته بعد از آنكه همه چيز بدست رس آمد در آنوقت كودتارا به راه مي اندازيم ، مراده ما با اين مملكت فعلا جاري است . «امضاء خان محمد»

خان محمد اعتراف ميكنند كه ميوندوال كهك يك كشور خارجي را به آنها وعده داده است .

محترما !
در مجلسي كه باشمول ميوندوال صاحب منقذ شده بود آقاي محمد هاشم ميوندوال گفت كه يك مملكت خارجي حاضر است به ما كهك پولي و اسلحه از قبيل اسلحه خفيف يعني تفنگچه ، تفنگ ، ما شيندار ، راکت انداز و هاوان خفيف ميكنند و بدست رس ما باذرايع ممكنه گذاشته ميشود و البته بعد از آنكه همه چيز بدست رس آمد در آنوقت كودتارا به راه مي اندازيم ، مراده ما با اين مملكت فعلا جاري است .

شاغلي خان محمد خان :
شما در جوابات قبلي خود يش راكه اين كودتا را ما براه انداخته بوديم در آن محمد هاشم ميوندوال ، عبد الرزاق خان وغيره اشخاص سهيم بود و در رأس ها محمد هاشم ميوند وال قرار داشت كهكي كه از محمد هاشم ميوندوال انتظار داشتيد عبارت از چه چيزها بود؟

۵۲۷۴

۱۸ فروردین ۱۳۵۲

بنای علی محمد هاشم میوند وال

محرمه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی علیه شما موجود است و علاوه نمودید که اگر شهادت علیه شما موجود است و علاوه نمودید که تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکسری دیگر از رفقا مستحق خود را استماع ننمایید اینک به اثر خواهش شما خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمائید که این تلقین خویش در محکمه ارائه نکرده بلکه آرزوی خود شما است پس به این اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نمائید ؟

عذر

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است و میتوانی آن را بمن بشنوائید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم .

و در محکمه اعتراض ندارم .

چونکه خواهش خود من بوده است .

(امضاء محمد هاشم)

۸ میزان

متن سوال و جواب

سوال :

بنای علی محمد هاشم میوند وال :

طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با اینکه شهادت محمد اکرم پیلوت را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکسری دیگر از رفقا متهم خود را استماع ننمائید اینک به اثر خواهش شما خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمائید که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه نکرده بلکه آرزوی خود شما است پس به این اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نمائید ؟

(امضاء)

جواب :

محترما :

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است و میتوانی آن را بمن بشنوائید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم .

و در محکمه اعتراض ندارم .

چونکه خواهش خود من بوده است .

(امضاء محمد هاشم)

۸ میزان

محاکمه جنرال عبدالولی شروع شد

کابل ۱۳ میزان (ب) :

محاکمه جنرال عبدالولی سابق قوماندان قوای مرکزی پس از اینکه دوسیه های نسبتی وی تکمیل و به دیوان حرب سپرده شده بود از طرف دیوان حرب شروع گردید .

(ب)

ختم قرآن کریم با شترک بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در مسجد ارگ ریاست جمهوری صورت گرفت

ختم قرآن عظیم الشان که هفته گذشته در مسجد ارگ ریاست جمهوری با شترک بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، بعضی از صاحب منصبان ارشد ار دو، یکصد علما و بنابر وال کابل به امامت قاری محمد عمر بهمن سبت ماه مبارک رمضان آغاز شده بود خاتمه یافت.

در ختم برای سعادت و رفاه تمام مردم افغانستان تحکیم رژیم جمهوری و اعتلای کشور عزیز و جهان اسلام دعا شد.

به منظور تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان مطالعاتی روید ست گرفته شد

بمقصد تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان بناروالی کابل و ریاست تهیه ارزاق وزارت مالیه مطالعاتی را روید ست گرفته است. يك منبع بناروالی کابل گفت دوكتور غلام سخی نورزاد بناروالی کابل و بنماغلی محمد آصف رئیس تهیه ارزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه قبل از تهر دیروز در سالون بناروالی راجع به تهیه و توزیع چوب و زغال به شهربان مذاکره کردند. در این مذاکره تصمیم گرفته شده تا بمنظور تهیه يك مقدار کافی چوب و زغال در زمینه با مراجع مربوط تماس حاصل گردد در مذاکرات دیروزی بناروال کابل و رئیس تهیه ارزاق و احتیاجات عامه که نماینده چوب فروشان نیز حاضر بود و به موافقه وی تجویز شد تا عموم چوب فروشان چوب مورد ضرورت مستهلکین را مطابق به نرخ تثبیت شده بناروالی عرضه نمایند. منبع افزود متخلفین قانونا مورد بازخواست شدید قرار میگیرند.

دست یکصد مامورین متهم سپین زر شرکت از کار گرفته شد

کندزب ۱۶ میزان: هیات تفتیش صدارت که موظف به بررسی امور سپین زر شرکت میباشد دست یکصد مامورین استفاده جویان و سوسه را که در موضوعات مختلف مسؤولیت دارند از کار گرفت. بنماغلی محمد زمان کریم زاده رئیس تفتیش مرکزی صدارت که ریاست هیات را به عهده دارد گفت در اثر مطالعه و بررسی هیات تفتیش معلوم گردید که اشخاص آتی در مورد مجرائی کسرات پخته با کمپنی های خارجی و هم دیگر موضوعات مسؤول شناخته شده اند. وی علاوه کرد این عده مامورین که به دارای شرکت اهمیت قابل نشده و با ترمجرائی های نامحق شرکت را متضرر ساخته مستوجب بازخواست شدید میباشد. غلام سرور ناش سابق رئیس انجمن محمد نعیم عمر سابق معاون اداری، محمد ایوب اودین معاون تجارتی، محمد بسم الله مدیر عمومی و جارتی محمد صاحب اشرف آمر نمایندگی سپین زر در کندز حاجی دوست محمد مدیر کنترول، خواجه نظام الدین مدیر عمومی تفتیش، عبدالله مدیر عمومی محاسبه، محمد اعظم مدیر عمومی اداری. وی افزود دست دو نفر اول الذکر قریلا از کار گرفته شده بودند سایر مامورین نسبت استفاده سوء در وظیفه دیروز از کار گرفته شد. طبق يك خبر دیگر هیات تفتیش صدارت در اثر مطالعه و بررسی امور سپین زر شرکت یکصد مامورین دیگران مو سوسه را در دوسیه های کمبود پخته و تفسیر صورت که خریداری نموده اند و همچنان دیگر موضوعات مسؤول شناخته و دست هایشان را از کار گرفته است. محمد یوسف سپروز آمر نمایندگی سپین زر شرکت در کابل، مولاداد آمر نمایندگی ارچن عبدالجلیل آمر نمایندگی در تالقان عبدالحمید آمر نمایندگی در قلعه زال، عبدالجلیل آمر نمایندگی بغلان قدیم، محمد تقسیم آمر نمایندگی یکنی قلعه و امام قل آمر نمایندگی خواجه غار. بنماغلی کریم زاده رئیس تفتیش گفت همچنان از یکصد مامورین متقاعد که معاش تقاعد شانرا میگیرند و توان کار را نداشته در دست های مختلف در سپین زر شرکت گماشته شده بودند از دوام کارشان معذرت خواسته شد.

مسجد جامع گل غندی افتتاح شد

جاریکار ب ۱۴ میزان: مسجد جامع گل غندی سپین زر جاریکار با آغاز ختم قرآن عظیم الشان افتتاح شد. این مسجد که کنجایش پنجم نمازگزاران در دیش از سه صد هزار افغانی مصارف ساختمان آنرا حاجی شمس الدین یکتا از سپین زر جاریکار مساعدت نموده است. مولوی عبدالرزاق نائب رئیس محکمه پروان و چند تن از علما هنگام افتتاح مسجد بیانه های پیرامون ارزش دین مقدس اسلام و اماکن مبرکه ایراد کرد ضمن دعای دسته جمعی مو اقیبت بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و تحکیم نظام جمهوری افغانستان را از بارگاه ایزد متعال آرزو نمودند.

قیمت گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی تثبیت شد

نرخ مواد تزیانی و محروقاتی و سایر اجناس ضروری در پانزده روز دوم ماه میزان توسط کمیته مختلف مرکب از نمایندگان وزارت های داخله عدلیه زراعت و آبیاری احصائیه مرکزی صدارت عظمی و بناروالی کابل تعیین و تثبیت گردید نرخنامه های مواد مذکوره دیروز توسط نواحی مربوط مفتشین سیار بناروالی و بنهکاری عده پالتویان و خاندویان بدکانداران توزیع گردید. در نرخنامه پانزده روز دوم میزان گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی گوشت بز کیلو چهل و دو افغانی درج گردیده است. همچنان چوب بلوط کیلو هفت کیلو و پیرجون شکستانده هشت و نیم افغانی نان خاصه بوزن سه صد و شصت گرم دو افغانی و اجوره یختن نان کیلو قرص بیست و پنج پول نرخنامه شده است. يك منبع تفتیش بناروالی کابل گفت به اثر شکایات بعضی از اهالی سپین زر قسمت عدم موجودیت نرخنامه در برخی از دکانها تجویز میگردد تا نرخنامه هایی که به صورت رایگان توزیع میگردد در مقابل از هر دکاندار تسلیم گرفته شود. منبع گفت به عملی ساختن این امر ادعای دکاندار مبنی بر عدم توزیع نرخنامه قابل سمع نبوده و هیچ دلیلی جز تخلف از نرخنامه برایش باقی نماند. قرار یک خبر دیگر در دیروز گذشته دو صد و بیست و هشت نفر دکاندار که هشتاد و دو نفر آن خیابان میباشد بجرم گران فروشی و تخلف از مقررات بناروالی جریمه نقدی شده است.

بمقصد رفع سرگردانی مردم جرایم ترافیکی در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم مورد رسیدگی قرار میگیرد

شورای عالی قضاء در جلسه اخیر خود که تحت ریاست دوكتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارنوال دایر شده بود تصویب نموده است که بمنظور هم آهنگ ساختن هر چه بیشتر عملیات و موافق قضایی کشور با اصول مندرج قانون تشکیلات و صلاحیت قضائی دولت جمهوری افغانستان و بمقصد رفع سرگردانی و مشکلات مردم در مراجعات شان بمحاکم و بالاخر تامین رفاهیت به خلق الله از اهداف عالی نظام نوین بشمار میرود سر از اول ماه عقرب ۵۲ جرایم ترافیکی که عموما بر وفق فقه حنفی شریعت اسلام محل و فصل میگردد مانند سبای جرایم عادی ابتداء در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم و مراعات دیوان جزا و معاملات محکمه ولایت مربوط مورد رسیدگی قرار گرفته و تمیز آن به بشگاه دیوان جزا و معاملات مقام عالی نیز صورت بگیرد. نظریه کثرت جرایم ترافیکی در سپین زر و سرعت عمل لازمه و دیگر ایجابات خاص آن دیوان ترافیکی موجود محکمه ولایت کابل هر دیکر محاکم جزایی ابتدایی مرکز ابتدای دیوان ترافیکی محکمه عالی استیفاء مرکز مراعات به جرایم ترافیکی حوزه قضایی مربوط رسیدگی نماید. آمریت عمومی اداری قضا تدابیر لازمه جهت تعمیم این تصویب اتخاذ و موضوع رسیدگی به جرایم ترافیکی را بصورت يك کل در روشنائی اساسات علمی و ملاحظات عملی مطالعه و حین تجدید نظریه تشکیلات قضایی پیشنهادات مقتضی را در زمینه به شورای عالی تقدیم نماید.

مقررات تنظیم تورید فلم هاو تدویر موسسات

طباعتی تصویب شد

کابل ۱۹ میزان ب: یک سلسله مقررات برای تنظیم و تهیه امورتورید و توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلم بردارهای خارجی در افغانستان و تدویر موسسات طباعتی تنویری و هنری اخیراً به تصویب مجلس وزراء رسیده است.

یک منبع ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور گفت که هدف مقررات مذکور تطبیق اهداف کلتوری تربیوی و انتباهی دولت جمهوری افغانستان بوده و به مقصد جلوگیری از سوء استفاده هایی که قبلاً صورت گرفته تدویر گردیده است.

منبع افزود که تورید تمام فلم های خارجی که قبلاً توسط یکمده تاجرو اشخاص انفرادی صورت میگرفت به اساس مقرره تورید و توزیع فلم های خارجی در انحصار موسسه افغان فلم قرار داده شده است تا موسسه مذکور طبق شرایط و مقتضیات نظام جمهوری افغانستان به تورید و نمایش فلم اقدام موثر نماید.

منبع علاوه کرد که مقررات تورید و توزیع فلم های خارجی شامل هفت ماده بوده و نصب العین ملی را در قسمت پرداخت محصول گمرکی مالیات تجارتی و مالیات بر عایدات تثبیت نموده است.

مقررات فلم برداران داخلی و خارجی در افغانستان که نیز تصویب مجلس عالی وزراء رسیده است که شامل چنان مواد است که از یکطرف به منفعت ملی افغانستان بوده از جانب دیگر تسهیلات لازم برای آن عده از فلم برداران خارجی که به افغانستان به مقصد فلم گیری سفر مینمایند فراهم میکند.

منبع افزود مقررات تدویر موسسات طباعتی تنویری و هنری مطابق ماده هفت فرمان شماره اول جمهوری تدوین گردیده و شامل مواد است که خلاهای قانونی مطبوعات را در قسمت تدویر تنظیم امور چنین موسسات رفع میکند.

این مقررات شامل چهار فصل و هجده ماده میباشد که فصل اول آن مطبوعات و مطابع را در فصل دوم آن فعالیت های موسسات طبع کتب کتاب فروشی ها و غرفه ها و فروش مطبوعات را احتوا میکند.

فصل سوم تدویر سینما های کشور را تنظیم می بخشد.

فصل چهارم شامل مواد متفرقه است.

مقررات تدویر تیاترها سرکس ها و کنسرت ها شامل هفت ماده بوده و نمایشات مختلف انواع فرهنگی را مطابق ارزش های نظام جمهوری افغانستان تنظیم و تسهیل مینماید.

همچنان به موجب مقررات جداگانه افغان فلم موضوعات مربوط به حق ترجمه و ضمایم معاش مشلین و تولید کنندگان فلم را مطابق مقتضیات امروز تنظیم مینماید.

دور و سستی تو طشی شریکان ز مو نذر

او پښتو نستان شریک د بنه منان دی

کابل دتلی ۱۶ (ب) دشمالی آزاد پښتو نستان مو مندو مشرانو چه ښاغلی میراجان سیال، حاجی عبدالمتمین کونډاخیل، ملک خیر خان عیسی خیل ملک میر آغا خان، ملک حسن خان، ملک سردار خان، او ملک ظفر خان بابازی پکښی شامل دی.

دافغان نستان جمهوری حکومت ته په بوه پیغام کی دهغی ورو سستی خائینانه او ناخوان مردانه دسیسې په خلاف دخوتنو خا پښینو اود وطن دښمنو عناصرو له خوا تر تپېشوی وه اود افغان نستان دجمهوری دولت دو ښی حکومت له خوا کشف او شننه کړی شو. خپله سخته کر که څرگنده کړی او ددغه ملی خیانت او نه پښتوونکی جرم مر تکبیر یی دپښتو نستان او افغان نستان داو لسو نو گډ دشمنان بللی دی.

دمو مندو مشرانو پدی منا سبت چه دافغان او لس په همدغه خا پښنا نه عمل خنثی کړی شویدی خپله خوښی څرگنده کړی ده، دغو مشرانو دافغان نستان دجمهوری دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد په قیادت باندي خپل اعتماد څرگند کړیدی اود خپل ورور هیواد افغان نستان دجمهوری دولت سره یی دخپلی هر ډول مر سستی، قر با نی او ملاتړ چمتو والی څر گند کړیدی.

یک فلم مستند ساخت افغان فلم در

مسکو نمایش داده شد

مسکوپ ۱۴ میزان: اخیر در عمارت دوستی بامیل کشور های خارجی در مسکو یک فلم مستند ساخت افغان فلم مربوط به اعلان جمهوری در افغانستان نمایش داده شده که در آن عده از شخصیت های دولتی دانشمندان و اعضای انجمن دوستی شوروی و ارتباط کلتوری با افغانستان شرکت ورزیده بودند. این فلم صحنه هایی را از استقبال گرم ویی سابقه مردم افغانستان از نظام نوین در نقاط مختلف کشور منعکس می ساخت.

حصة اعظم مصرف فلم را قیمت مواد خامی که از خارج وارد گردید تشکیل میدهد. تمام قسمت های فلم اندرز مادر که توسط ښاغلی عبدالخالق علیل و دایرکت شده ذریعه محمد نوری فلم برداری گردیده است. در ترتیب صحنه های آن از مناظر کابل و اطراف



فلم اندرز مادر که توسط افغان فلم تهیه شده طرف استقبال گرم علاقمندان قرار گرفت. نمایش فلم اندرز مادر که به پښتو و دری توسط افغان فلم تهیه و تولید گردیده در کابل در سینما های آریانا، پارک، کابل نداری و در جلال آباد به نمایش گذاشته شد.

یک منبع افغان فلم گفت در فلم اندرز مادر بیش از ۴۲ هنرمند و در حدود ۳ نفر از کارکنان مسلکی

و تکنیکی افغان فلم حصه گرفته و تقریباً یک میلیون افغانی در آن مصرف شده است.

یک منبع وزارت اطلاعات و کلتور گفت فلم اندرز مادر اولین فلم هنری است که یک ساعت و چهل دقیقه را دربر میگیرد.



دو صحنه از فلم اندرز مادر



شماره ۳۰ شنبه ۲۱ میزان ۱۳۵۲ - رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۱۳ اکتو بر ۱۹۷۳

د روژي مبارکه میاشت

روژه د اسلام د سپیڅلي دين د پنځوار کالونو څخه یو مهم رکن دی چه دنړۍ په څه دپاسه د پښتو ملیو نو مسلمانانو باندې په کال کې یوه میاشت فرض شویدی او د خدای ج متدین او متواضع بندگان ددغې فریضې په ادا کولو سره هم د خدای اوامر په ځای کوي او هم دکال په یوه میاشت کې دخپل نفس د تزکیې په لاره کې له یوې ستړې آزمویښ سره مخامخ کېږي.

د روژې فضایل دومره ډیر دي چه په دغه مختصره یادو نه کې قلم دهغو له شمیرلو څخه عاجز دی. خو دومره باید وویل شي هغه څوک چه روژه نیسي او خپل وجود ته مادي لذایذو څخه له یوه ټاکلي وخت نه تر بل ټاکلي وخت پورې لیرې ساتي په حقیقت کې هم د نفساني خوا هڅاتو سره مبارزه کوي او هم خپل نفس او خپله روح د مشتبهاتو او حرامو په مقابل کې خوندي ساتي. ښکاره ده څوک چه واقعي روژه نیسي یعنی دخوراک او چښاک څخه دخان ژغورلو په څنگ کې د بدن نور غړي مثلاً لاسونه او پښې، سترګې، ژبه او غوږونه له ناوړه استعمال څخه ساتي او دهغو په وسیله گناه نه کوي او د روژې په یوه میاشت کې له گناهو نه څخه ځان لیرې ساتي، په حقیقت ځان د سمې لارې ځوانه دښو اعمالو په وسیله عادي کوي او کیدای شي چه د ژوند تر پایه پورې همدغه مثبت اعمال تعقیب کړي.

علاوېا د ورځې په اوږدو کې د ګټې ټیټ ساتل او لوړه زغمل، مونږ د هغو خوارانو او بیوزلو له لورې څخه خبروي چه ناداري په وجه شپې او ورځې ډوډۍ نلري. په نتیجه کې زموږ له خوا په دغو بیوزلو او لویو باندې زړه سوي او دهغوی لاس نیوي نه یوازې ددوی سره زیاته مرسته شمیرله کېږي بلکه په دې ډول به مو یوه ستره ایماني او اخلاقي وظیفه هم سرته رسولې وي. د لوی څښتن (ج) له دربار څخه هیله کوو چه د افغانستان متدین ولس ته توفیق ورپه برخه کړي چه د روژې د فریضې په ادا کولو سره لوړ معنوي افتخار وگټي.

اولین فلم مګمل داستاني ما

دراين هفته اولین فلم مګمل داستاني ساخت موسسه افغان فلم، درسه سینمای کابل و سینما های ننگرهار به نمایش گذارده شد و مورد استقبال گرم و صمیمانه هموطنان قرار گرفت. نمایش این فلم درواقع سرآغاز تحولاتیست که درپرتو ارزشهای عالی نظام جمهوری در ساحه کلتوری کشور پدید می آید و استقبال بی سابقه هموطنان ما از این نخستین محصول مګمل هنری افغان فلم، این حقیقت را ثابت ساخت که همگان آرزومند ایجاد دگرگونی مطلوب در ساحه سینما توگرافی و ایجاد زمینه های تولید و تهیه فلم در داخل کشور هستند. خوشبختانه همزمان با نمایش فلم اندر زما در، خبر تصویب یک سلسله مقررات پیرامون تنظیم و تهیه امور تولید و توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلم بردار های خارجی در افغانستان و سایر مسائل اطلاعاتی و کلتوری از طرف مجلس عالی وزراء تشریف و عملاً ثابت گرد که یک سلسله اقدامات اساسی و مطلوب در جهت تطبیق اهداف فرهنگی دولت جمهوری آغاز گردیده است. این اقدامات در فرجام چنان میکانیزی را در زمینه های مربوط کلتوری ایجاد میکنند که مطابق به خط مشی سیاست فرهنگی دولت جمهوری و اقتضا آن خاص فرهنگ افغانی است.

فعالیت های سالم موسسات فرهنگی در تشکيل سليم ذهنيت عامه و آموزش راه ورسم زندگی و ایجاد زمینه های تحول اجتماعی نهایت موثر است و از این جهت امر و در کشورهای روباتکشاف تمام وسایل ارتباط جمعی بصورت عام و هنر سینما بصورت خاصی دوتیمه روح و بیداری شعور اجتماعی توده هادارای موثریت زیادی شناخته شده اند و مخصوصاً اهمیت سینما بحیث وسیله بصری و سمعی ملاهمه کلتوری به علت پائین بودن سطح سواد، بیشتر میشود اما متأسفانه در گذشته هیچگونه التفات دلیق در ساحه های مختلف تولید، توزیع و نمایش آن بعمل نیامد و این گوشه از حیات فرهنگی مانظر سایر ساحه های اقتصادی و اجتماعی دستخوش نا بسامانی های زیادی بود.

اکنون که اساسات قانونی فعالیت های فرهنگی ما بخصوص مسایل مربوط به فلم از طرف وزارت اطلاعات و کلتور طرح شده است امیدواریم موسسات فرهنگی ما بتوانند در پرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری و پرمیانی این مقررات فعالیت های خویش را تنظیم نموده و بر مطلوبیت و موثریت اجراات خویش بیفزایند.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

نامه به مدیر

اولین محصول مګمل هنری موسسه افغان فلم را با وجود یک سلسله نارسائی های که این موسسه از لحاظ وسایل تکنیکی، پرسونل و عدم تجربه و سر مایه کافی بوجود آمده است دیدیم گرچه این فلم که بزبان دری و پښتو تهیه گردیده با مقایسه ممالک دیگر که از سالیان درازی در این راه تجربه کافی دارند کمبود های دارد ولی میتوان این کمبودها را به دیده اغماض نگرینست.

ما امید داریم که بزودی در پرتو تحول جدید که در کشور رونما گردیده فلم های بهتر و پرمترجی تری کشور خود را به بینیم.

نکته قابل توجه اینست که با ساختن فلم های بیشتر و عالی تر خود را از ورود فلم های مبتذل بینیا سازیم.



ژوندون مجله خانوادها

ژوندون هر هفته با مطالب

نو و خواندنی راپورتاژها

و مضامین علمی و هنری

منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خو

بیفزائید.

اشتراک ژوندون در شهر

ماه دوم سال بنفع شما

است.

پیکار خونین در شرق میانه

بقلم محمد بشیر رفیق

● اعراب برای احقاق حقوق خویش جز جنگ راهی ندارند.

● مصر و سوریه در جنگ کنونی پیروز هستند

● همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور

اسرائیل است.

بالاخره حالت نه صلح و نه جنگ از شرق میانه که طی تقریباً دو سال جریان داشت درآی لجابت کشور متجاوز اسرائیل در عدم آمادگی شدن برای حل این بحران از طرق مسالمت آمیز خاتمه یافت و در عوض جنگ خونین درین گوشه جهان آغاز گردید.

کشور های عربی پس از جنگ سال ۱۹۶۷ که قسمتی از خاک خود را از دست دادند اوربندی را که از طرف شورای امنیت پیشنهاد شده بود بخاطر این قبول کردند که اسرائیل بعد از ختم جنگ از سر زمینهای اشغالی خارج شود و راهی برای خاتمه دادن این بحران پیدا گردد. متعاقب آن شورای امنیت بتاريخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ فیصله نامه صادر کرد که از اسرائیل میخواست از تمام خاک عرب هابدون قید و شرط خارج گردد تا مذاکرات بفرصت حل سایر موضوعات متنازع فیه آغاز شود. دما اسرائیل که از حمایت ایالات متحده امریکا برخوردار است هیچگاه برای حل این بحران حاضر نگردید.

و باوصف اینکه فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت را قبول کرد معنای عملی ساختن آن سر باز زد تا آنجا که مساعی راجعه وزیر خارجه سابقه امریکا و گوناگون یاریتک و سایر قدرت های صلحدوست برای حل این بحران ناکام گردید.

اسرائیل از همان آغاز پیدایش تا امروز صرف یک سیاست رادیکال میکنند آن توسعه غیرقانونی کشورش بقیمت از دست دادن سر زمینهای عرب می باشد.

ایالات متحده امریکا از یکطرف پیوسته اعلام داشته است که در شرق میانه طالب صلح است ولی از جانب دیگر همیشه موازنه قوا در درین منطقه به نفع اسرائیل که چون پایگاهی برای آن کشور خدمت میکند حفظ کرده است.

در حالت نبودن یک پلان صلح و داشتن حامی بزرگی چون امریکا اسرائیل طی شش سال پیوسته به قلمرو عرب حایچه در زمین وجه در حواتجاوز کرده حریم سیاسی لبنان را زیر پا گذاشته و در بیروت به قتل و کشتار پرداخته بخاک اردن وارد شده و عده بیگناه را به قتل رسانده و حتی به ترور بین المللی و طیاره ربانی که خود آنها را تقبیح میکرد دست زده است و در هیچ مورد نه به فیصله نامه های موسسه ملل متحد و قعی گذاشته و نه قوانین جاری بین المللی و منشور ملل متحد را مراعات کرده است در چنین شرایطی عرب ها برای احقاق حقوق خویش و رهایی سرزمین های که از طرف اسرائیل اشغال شده است راهی جز جنگ نداشتند.

مصر و سوریه در جنگ کنونی تاکنون پیروزی های بدست آورده اند ولی این پیروزی حامیان اسرائیل را برآشفته ساخته است چنانکه آنها فشاری آورد تا عرب ها به خطوط قبل از جنگ کنونی به عقب بروند در حالیکه برای این کار هیچ مجوز قانونی و حقوقی در دست نیست زیرا عرب ها برای رهایی سرزمین های از دست داده خود جنگ می کنند و اسرائیلی مناطق اشغالی

شوروی از رای حق بینی مسؤولیت این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و چنین تذکار داده است.

همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع

میخواهند نگاه دارند.

شرایطی که امروز برای عرب ها بوجود آمده خیلی از سال ۱۹۶۷ مساعد تر است زیرا از یک طرف وحدت عرب ها تا حد زیادی تامین گردیده و از جمله کشور های مهم عربی عربستان سعودی حمایت کامل خود را از پیکار مصر و سوریه ابراز داشته است از طرف دیگر بحران انرژی در امریکا تا حد زیاد ایالات متحده را از اقدام فوری درین مورد باز داشته است.

اگرچه کیستنجر سعی میکند تا اتحاد شوروی را بابتدیه از بین رفتن دیتانت و ادار سازد تا نظرات آن کشور را قبول کند ولی اعلامیه که اتحاد شوروی پیرامون جنگ کنونی صادر کرده است برخلاف نظرات امریکا است درین اعلامیه اتحاد

نابسامان کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور اسرائیل است.

اسرائیل با استفاده از حمایت حلقه های

بر قدرت خارجی بوسیله تجاوزهای مکرر خود



سازمان ملل متحد و فیصله آن وزیر پاکداردن حقوق بین المللی تجاوز دزدی دریایی و قانون شکنی را بحیث سیاست دولت خود در آورده است.

اعلامیه شوروی در جای دیگر مشعر است تحریکات و فتنه گری های نظامی اسرائیل علیه کشورهای مصر، سوریه و لبنان وضع نگران کننده درین منطقه بوجود آورده بود در روز های اخیر این کشور با تمرکز دادن قوای عظیم جنگی خود در خطوط اوربند سوریه و مصر فضای داغ و تب آلود عملیات عسکری را بوجود آورد.

در این اعلامیه تذکر گرفته است که مسؤولیت حوادث کنونی شرق میانه و نتایج وخیم آن به صورت کامل و مستقیم به شانه های اسرائیل و حلقه های خارجی که دایم آنرا به اهداف تجاوز کاری تشویق می نمودستگینی میکند.

اتحاد شوروی روی برگشته درین اعلامیه مسؤولیت این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و این حقیقت دارد زیرا اسرائیل همین اکنون که جنگ به شدت دوام دارد نیز از مقام زور خوف می زند و مانند کیستنجر میگوید که باید عرب ها به خطوط قبل از جنگ به عقب بروند.

مساعی ایالات متحده امریکا در شورای امنیت به نتیجه نرسیده و امکان ندارد که تلاش تا وقتی که این یادداشت تحریر می گودد آن برای تغییر نظر شوروی نیز به ثمر برسد.

هشام روز سنه شنبه «اوضاع جنگ به نفع عرب ها است ولی اگر عرب ها درین جنگ نیز آنچه را آرزو دارند بدست نیازند چیزی را هم از دست نمیدهند. درین صورت باید حامیان اسرائیل سعی کنند این کشور متجاوز را به رعایت فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ و ادار سازند تا هسته اختلاف از بین برود و زمینه برای یک صلح پایدار درین گوشه جهان فراهم گردد. صلحی که در آن حقوق مردم فلسطین نیز کاملاً رعایت شده باشد و تامین گردد.





بقلم : هبا

روزه

یکی این مضمون روزه را از دو نگاه یعنی هم از نگاه لغوی و هم از نگاه شرعی مورد بحث قرار می‌دهیم.

اعراب قبل از اسلام کلمه «صوم» را که مفهوم روزه را افاده می‌کند در معانی و موارد متعددی استعمال نموده و آن در اشعار و خوشی استفاده می‌کردند و مابطور اجمال از دو مفهوم آن نام می‌بریم که اولی عبارت است از عدم حرکت مطلق در انسان، حیوان و جماد و دومی عبارت از موضوع و نقطه ظهور سیاره ثریا و یا پروین در فضا می‌باشد و اعراب روزه را بر این دو مفهوم اطلاق می‌کردند.

چنانچه می‌گفتند «صامت الریح» یعنی باد، رکود اختیار کرد و از حرکت باز ماندن و این کلمه که «صامت الشمس» یعنی آفتاب در نقطه نصف النهار قرار گرفته و امسار القیس شاعر معروف عرب هنگامیکه از دزدانی شب پستوه می‌آید لب به شکا پت می‌گشاید و درین فرد خود:

«كان الثريا علفت في مصا ميا بامراش
كتان الي صم جندل»

تحلیل می‌کند که تمام سیاره های ثریا چنان در جاهای شان بدون حرکت مانده اند که گوی بارسمان های محکم کتان بسته شده اند.

در قرآن کریم نیز روزه باین معنای لغوی استعمال گردیده ولی حقیقت شرعی آن در نظر نیست آنجا که میفرماید (انزلت الرحمن صو ما فلن اكله اليوم انسيا) و روزه درین آیه مبارکه عبارت از ترک سخن و حرف زدن است.

روزه در معنی اصطلاح شرعی عبارت است از نیت و تصمیم قلبی و برگزیدن از حرکت خوردن و نوش و تماس جنسی که بدین اساس یک رابطه بین معنای لغوی و شرعی روزه موجود می‌باشد.

بروی ارشادات اسلامی همچنانکه اتمام حقیقت روزه وابسته به تعالیات ناجایز است هکذا تمام پذیرفتن و کمال یافتن روزه نیز بدون اجتناب نمودن از امور نا مشروع اخلاقی متصور شده نمی‌تواند چنانچه حضرت پیامبر اسلام میفرماید:

(انکه از دروغ گفتن و پیروی کردن از دروغ باز نه ایستند دیگر خداوند نیازی ندارد که او خورد و نوش خود را ترک نماید)

پیامبر بزرگ واد اسلام می فرماید که خداوند فرموده «عبادت روزه خاص برای من بوده و من خود بنده روزه دار را اجرو پاداش میدهم» این اختصاص روزه برای خداوند «ج» با آنکه کلیه عبادات خاص برای خداوند و بمنظور اطاعت و ابراز بندگی او تعالی اجراء میگردند. روی دو دلیل صورت گرفته است که این دو دلیل در سایر عبادات بتام معنی وجود ندارد، نخست آنکه روزه، روزه دار را از همه لذایذ و شهوات مانع میشود و دوم اینکه روزه یک سرو دایمان

مللی که عرف و عادات خویش را نسبت به دیگران ملل قابل قد و دانسته بدان افتخار مینمایند چنانچه ازین جمله مردم بریتانیا به خاطر اینکه ایشان اعم از دارا و نادار خورد و بزرگ هر روز سه وقت بساعت معین بصرف غذا می پردازند و مردم آن سامان بعدی این شیوه را افتخار آمیز می پندارند که حتی ملل دیگر نیز آنان را حق بجانب می‌شمارند در حالیکه دین اسلام از چهارده قرن باینسو این افتخار را داشته و ملل اسلامی را با وجود پراکندگی و موقعیت های بعید و دور افتاده جغرافیایی و باوصف تفاوت نژادها و قبایل باز هم همه را در شام و سحر در یک وقت خاص مشغول خورد و نوش می نمایند و اگر افتخاری درین کار باشد از آن اسلام دسلایمان است.

پس آنهاییکه در کشور های اسلامی تحت عنوان اسلامیت زندگی میکنند بایستی بادر نظر داشت اوامر و نواهی خداوندی دارای اراده و تصمیم راسخ بوده بقررات خویش را در پرتو ارشادات حیات بخش اسلام به پیش ببرند و خاصه درین ماه پر فیض و ماه ازمون بزرگ خدا پرستی روزه بگیرند و خویش را در شرایط زندگی دنیایمان و تنهایی دستان قرار بدهند و با درک الام گرسنگی با برادران محتاج خود از عطوفت و دستگیری پیش آیند و به یمن این ماه بزرگ تصمیم بگیرند که دیگر نفاق و بدبینی را نبینند برای تأمین سعادت و آرامش خود و هموطنان از هیچگونه تلاش باز نه نشینند و خوشبختی خویش را جز در سایه خوشبختی و سر فرازی جامعه جستجو ننمایند.

را بخودش می خواهد و باکی ندارد که دیگری را می آزارد حقوق انسا نها پایمال و نابود شود و یا عملی ضد کرامت بشری انجام پذیرد حال اگر عزم و اراده آهنینی موجود نباشد هیچگاه انسان موفق نخواهد شد این دیو لجام گسیخته و غارتگر هوا و هوس را متکوب ساخته حد و قیودی بر تنایلات بی پایان آن تعیین نماید، ازینرو اگر انسان بصورت قاطع تصمیم نگیرد و اراده شکست ناپذیر درونی و جود ندارد و بدون تردید از آن نباید انتظار داشت که از اوامر خداوندی اطاعت و از نواهی او اجتناب خواهد نمود.

از همین جاست که دین مقدس اسلام اراده و عزم راسخ را ملاک ارزش کلیه اعمال اعم از امور این جهان و آن جهان دانسته هیچ عمل و کرداری را جز در پهلوی یک اراده محکم مدار اعتبار واقعی نمی‌شناسد.

روزه ماه مبارک رمضان تمام مسلمان های اکناف جهان را در هر نقطه و محلی که هستند مانند یک فامیل واحد در یک وقت معین بدور سفره غذا می نشاند و همه بدون تفاوت زانیه و دقایق به صرف غذا شروع میکنند و شعار دینی خویش را نیز در یک وقت ادا می نمایند.

قابل تذکر است که امروز در جهان هستند

بند و آفریدگار او است، زیرا در دیگر عبارات بخاطر اینکه مشهود بوده و دیگران نیز آنرا مشاهده میکند امکان ریا و تقا هر موجود است و چون روزه از این امکان بدور است و جز روزه دار خداوند احدی از آن آگاه نمیشود لذا از عبادات خاص خداوند به حساب آمده است زیرا روزه دار میتواند در خفا به خورد و نوش بپردازد و در حضور دیگران بداشتن روزه متظاهر نماید.

آفریدگار جهان می فرماید: «روزه بگیرد تا پرهیز گار شود» مسلما امتثال فرمان های الهی بطور که مورد رضای او واقع گردد، عادت شاق و دشوار به نظر می خورد و طبیعی است هر چیزی که برای انسان تکلیف آور باشد ایجاب میکند تا اراده راسخ قوی و عزم صادق و خلل ناپذیری در پی اجرای آن نیز موجود باشد، زیرا اگر تصمیم متبینه در میان نباشد هیچگاه انسانی این قدر را نخواهد یافت تا هنگام شب در سر می نهد از بستر را حت برخیزد و دست خود را در آب و فو تر سازد و یاد در طول یکماه متوالی روزها را در گر سنگی و تشنگی بسربرد.

همچنان نفس و خواهشات سرکش او نقطه توقف و قناعت را نمی شناسد، همه چیز

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

بقلم: قاری عینی

آل یا سر کیست؟

از دواج نموده صاحب چند فرزند شد که از آنجمله «عمار» معروف است این خاندان یعنی یا سر همسرش سمیه و پسرش عمار در تاریخ اسلام بنام آل یاسر (خاندان یاسر) معروف اند.

پیغمبر اسلام در بدو امر مردم را در نهان به اسلام دعوت میکردند این خبر به سمع فامیل یاسر رسید قلبا به آن تمایل شدید پیدا نموده نزد رسول خدا «ص» رفت و گفتارش گوش داد همان بود که خداوند قلب

قبل از ظهور دین مقدس اسلام در بلاد یمن مردم عربی که بنام «یاسر بن عامر» معروف بود زندگی میکرد سپس آنهم در پی برادرش مقفود شده اش به یک رفته و در آنجا اقامت گزید و در حالت فقر و تنگدستی امر او حیات میکرد از فرط غربت نزد شخصی بنام «ابو حذیفه» یکی از رؤسای بنی محروم رو آورده با وی پیمان بست که در حالت صلح و جنگ با او عهد است باشد.

یاسر با یکی از کنیزان حد یقه بنام سمیه

او را باز و بشرف ایمان نایل شد. عمار نزد پدر و مادرش بازگشت و آنچه که از حضرت محمد (ص) شنیده بود به او نشان باز گفت و آن دو تمایل شدیدی به دخول دین اسلام، دین توحید و حق و دین مساوات پیدا نموده پدر و مادر عمار اسلام آوردند، بدینصورت خاندان یاسر همه از مردم مسلمانان اولی که تعداد شان در آنوقت از چهل نفر تجاوز نمیکرد محسوب گشتند.

قبیله قریش از اسلام آل یاسر اطلاع نموده از جرات این فامیل ضعیف و تعجب شده به تعذیب و اهانت آنها پر داختند آنها را در صحرا بیرون میکردند و در آفتاب سوزان در ریگ های داغ به پهلومی خوا بانیانده و آن ها را آن قدر داغ کردند که آنان را همیشه به پشت آنها دیده میشد.

بقیه در صفحه ۶۳

شاعری از دیار فرخی



از من مطالبه نمود.
میان حرفش دودیم و گفتم:
- شما آدم نا بلدی بودید با اینهم در
پایتخت شما را فریب نداده اند، از گونه
سنگی تا رادیو افغانستان فاصله زیادی
است و من که بچه‌کار ل هستم همین فاصله
را در بدجل افغانی ذریعه‌تکسی پیموادم
او می‌خندد و می‌گوید:

- شاید این هم از برکت جمهوریت جوان
ماباشد که تکسی در یورتخواسته است برادر
نابلد و اطراف خود را فریب بدهد و اضافه
ستانی کند

او لختی خاموش می‌ماند و بعد می‌گوید:
- در رادیو افغانستان با جوان دانشمند او مسافری است که از راه دور آمده،
و میر بانی بنام دوکتور اکرم عثمان‌برخوردم شعری می‌گوید و به زراعت اشتغال دارد.
خیلی با ملایمت و میر بانی بامن به صحبت پرداخت، اشعارم را برایش خواندم،
اشعارم را در فیه ای ثبت نمود.

گفتم:
- اجازه بدهید اسم تان را ببرسم.
گفت:

- اسم حاجی عبد القدوس یعقوبی است. قریه ام تیوسک نام دارد که مربوط ولایت
فراه است

شاعلی یعقوبی بعد از مکث گو تاهی ادامه داد:

- من تاصنف ششم در س خوانده‌ام و بعد بصورت خصوصی تفاسیر، علوم دینی
ریاضی و حکمت را مطالعه نموده ام و به توسعه معلوماتم پرداخته ام، بیست و پنج
سال قبل به شعر گفتن آغاز نمودم، قبل از آن به مطالعه اشعار بخصوص آثار مولوی
حافظ و دیگر شعرای معروف سخت علاقه مند بودم. هنوز هم مطالعه ام دوام دارد
و هیچوقت از مطالعه شعر سیر نمیشوم، همین علاقه به مطالعه شعر ذوق شعرگویی
را در من بیدار کرد.

اشعارم را در دیوانی بنام «نسخه عشق» آوری کرده ام.

ازین شاعر پرسیدم:

- چگونه اشعار بیشتر سروده اید؟

پاسخ داد:

- من بیشتر اشعار اجتماعی را که حاوی نکته ها و انتقاداتی باشد خوش دارم و اشعار
خودم انتقاداتی است، از همین سبب فکر نمی‌کردم امکان نشرش وجود داشته باشد
ولی حال که مردم ما از آزادی بر خوردار شده‌اند شاید روزی به چاپ کردن اشعار خود
اقدام بکنم

یعقوبی مضامین و مقالات زیادی به زبان‌های پشتو و دری نوشته، که در جریده
سیستان چاپ گردیده است. او آرزو دارد بعد ازین حد اقل بعد از هرساله ماه یکبار
یکبار بیاید و با اشخاص منور و اهل ادب از نزدیک صحبت کند. یعقوبی‌شش پسر و پنج
دختر دارد، پسرانش در مکاتب فراه درس می‌خوانند

او آرزو دارد با مطبوعات مرکز تماس داشته باشد و در ضمن برای محکم ساختن
رابطه مطبوعات با مردم منطقه خود همت بکمارد

بقیه در صفحه ۵۸



- بیشتر خوش دارم اشعار انتقادی بسرایم

صفحه ۹

شاعر مسافر و اشعار اجتماعی او

بعد از پنجاه سال برای اولین بار بکابل آمدم.

من تعجب کرده ام می پرسم:
- چرا درین پنجاه سال عمر تان قبلا
بکابل نیا مده بودید؟
می‌گوید:

- در سالهای گذشته راه درستی وجود
نداشت، در سالهای اخیر که راه درست
شد مصروفیت ها نمیگذاشت دیارم را ترک
کنم، زمین مختصری دارم و به زراعت و قلم را
میگذرانم و از همین طریق امرار معاش میکنم.
می پرسم:

- پس حالا چگونه و لغتا تصمیم گرفتید

در واز و فتر مجله با ز میشود
و مرزی با چین و دستار بدخل اتاق جلوی
مجله داخل شده می ایستد، نگاه های
سطحی کارکنان و مراجعین مجله را بانگاه
پاسخ میدهد، از کسی چیزی می پرسد....
و را به اتاق مدیر مسئول مجله رهنمائی
میکند، بعد در اتاق مدیر تهیه و پرو
من قرار میگیرد، به دوطرف میزی هر دو نشسته
سخن آغاز میکنیم. ظاهر عکاس مجله چند
قطعه عکس می بر دارد، گفتگویم هر لحظه
باو جالب تر میشود



یعقوبی: مجموعه اشعار خود را نسخه عشق نام گذارده ام.

او شاعری است که از راه دوری آمده
از فراه، از ولایتی در میان ریگستان هوا
جنب نمکزار، از آنجایی که مردمش مثل
بدرم بدخشان و چند نقطه دور افتاده دیگر
بخت فقیر هستند، از سر زمین فرخی
سیستانی آمده، سرزمینی که روزگاری آباد
بود و در حال خیزی نظیر نداشت،
بیلاب های مد عش و دیگر آفات طبیعی،
آفتاب سوزان و ریگستان تقطیده این گوشه
دور افتاده مردمش را از مزایای زندگی کاملاً
تلفن دور نگذاشته، با همه این نابسامانی
ها که محصول بی مبالائی های حکام، والیان
و امورین مستبد رژیم فردی بود، مردم این
نقطه خو نگرم، میریان صمیمی و علاقمند
وطن شان و علم و دانش هستند.
مردیکه با چشمان نافذ، قد نسبتاً بلند
کشیده و معاسن سیاه و سپید مقابلم
نشسته میگوید:
- من پنجاه سال عمر دارم
آنگاه می خندد و اضافه میکند، بعد از
پنجاه سال به کابل آمده ام، اولین بار است
که بکابل آمده ام.

شماره ۳۰



نابینای روشن دلی

ساخته بود.

ضیا محمد از کو چکی چشم از زیبایی های طبیعت بست و دیگر نتوانست ازین زیبایی ها لذت برد. او دیگر عضو عاطفی شده بود پدر و مادرش نسبت به آینده او خیلی نگران بودند، ولی ضیا محمد هیچگاه با سر و ناامیدی را بخود راه نداد و از تلاش و کوشش باز نه ایستاد. آرزو داشت با وجود نداشتن قدرت بینائی بازم عضو فعال جامعه خویش گردد وی علاقه مند بود که خواننده شود ولی چندی بعد آرزوی بزرگتری بدلتش راه یافت و آن این بود که باید نه تنها با سواد شود بلکه تحصیلات عالی خود را با پایان برساند همان بود که دست بکار شد ابتدا از پدرش خواهرش نمود تا او را به دار الحفاظ شناساند. پدرش که شخص روشنفکر و متدین است، ضیا محمد را به دار الحفاظ برد و در آن جا قرآن کریم را حفظ کرد و بعد از آن بازم آرام نه نشست و به کمک پدرش شامل مکتب نابینا یان شد و دو سالش ساله ابتدائی را در سه سال خواند. صنف هفتم را در مکتب سید جمال الدین گذرانید.



نابینای روشن دل

طفل نه ساله بیش نبودم که گرفتار چشم درد شدم ما در پدرم از این موضوع رنج می کشیدند، حتی همسایگان ما به نو به خود دلسوزی میکردند. دواهای پونانی به کثرت برای ما لجه چشمها نم تطبیق شد که هیچ نتیجه نداد سر انجام یکروز تصمیم گرفتند مرا نزد داکتر ببرند. پدرم مرا با خود نزد داکتر چشم برد، داکتر چشم مرا دید و بعد از معاینه نسخه نوشت و ترتیب استعمال دوا را مطابق هدایت نسخه به پدرم توصیه نمود. پدرم خوشحال بود که حتما چشمم بعد از چند روزی بینایی خود را باز خواهد یافت اما نتیجه برعکس شد در اثر اشتباهی که داکتر چشم در قسمت تشخیص و تجویز دوا مرتکب شده بود چشمان من قرمزی این بی مبالائی گردیده و کور شد و هر قدر پدرم توسط دکتروان دیگر به تدوایم پرداخت خست نتیجه نداد و بالاخره بینایی ام را از دست دادم. این جملات ضیا محمد ندرت محصل صنف اول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل است که گرچه ظاهراً جوان زنده دلی است ولی یاد گذشته هاسیمایش را مکرر

... وقتی اعلامیه جمهوریت را از رادیو شنیدم افسوس نمودم که گاش چشم می داشتیم و صحنه فداکاری و جان بازی جوانان غیور اردو را مشاهده میکردم.

اعلام جمهوریت، حقیقتاً یک اعلامیه جان بخش بود. و با شنیدن آن احساس کردم یک بارگرانی ازدوشی مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالیان متمادی دارای حقوق و امتیازات مساوی شدند.

ضیاء محمد ندرت علاوه از زبانهای پښتو و دری بزبانهای المانی و انگلیسی مکالمه و مکاتبه کرده میتواند و نیز بزبانهای اردو، عربی، فنلندی، و یونانی آشنایی دارد.



با دوستان خارجی خود به سیستم بریل مکاتبه می کند

ضیا محمد می گوید: و قتم امتحان صنف هفتم را موافقا گذشتاندم شوق و علاقمندی ام بیشتر شد و تصمیم گرفتم بهر و سید باشد لیسه را به پایان برسانم و همان بود که شامل لیسه حبیب شدم و پنج صنف را یکی بعد دیگری بامو فقیه گذراندم ازین به بعد روز بروز عطش درس و تعلیم در من افزوده شد و عزم کردم پوهنتون را نیز بخوانم چون علاقه زیاد به مسایل حقوقی و سیاسی داشتم پوهنخی حقوق و علوم سیاسی برگزیدم و اکنون شاگرد صنف او این پوهنخی میباشم و آرزو دارم تا رشته قضائی را بپایان رسانم

حقیقتاً اعلام جمهوری یک اعلامیه جان بخش بود و باشنیدن آن احساس کردم که یک بار
گرانی از دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد

در پی دانش



مصارف تحصیل را از راه تدریس
خصوصی تهیه می کنم

نواختن بعضی آلات موسیقی مهارت دارم. وی علاوه نمود بعضاً با رفاقت از باغ و حش و موزیم کابل هم دیدن میکنم و یگان بار سری به تفرج گاهای شهر می زنم. پر سیدم رفتن به باغ و حش و موزیم برای تپه کیفی خواهد داشت؟ وی که انتظار داشت چنین سوالی مطرح می شود گفت: از باغ و حش و موزیم استفاده زیادی نموده ام. در باغ و حش از تشریحاتی که را جمع به حیوانات مختلف و طرز حرکات و غیره آنها در نزدیک قفس شان شنیده ام و نیز از موزیم کابل که راجع به آثار باستانی برایم شرح داده شده و بعضاً توانسته ام آنها را با دست لمس کنم معلومات زیادی اندوخته ام و طرز حش در باره ساختمان آن اشیا در ذهنم وجود دارد.

ضیاء محمد ندرت روشن دل نابینا بچواب این سوال که مصارف تحصیل خود و خانم خود را از چه راهی تهیه می کند. مخصوصاً مصارف تحصیل خودش که ایجاب مصرف بیشتری را از نگاه تهیه فیه های تیپ ریکارد در و کتب مخصوص می نماید گفت: من در پهلوی تحصیل در پوهنتون کابل خودم نیز شاگردان زیادی دارم که به آنها در اوقات فراغت بعد از درس، زبان و غیره مضامین را تدریس می کنم و از این مدرک پول زیادی بدست می آورم.

بقیه در صفحه ۶۱

در خانه دازم که دران اضافه از هشتصد جلد کتاب علمی و تعدادی مجله و جود دارد این کتابها و مجله ها را که تماماً به سیستم بریل تهیه شده دوستانم که با آنها مکاتبه دارم برایم ارسال نموده اند. و در اوقات فراغت ازان استفاده می کنم.

ضیاء محمد ندرت می گوید: من دوستان زیادی در کشورهای خارجی دارم که آنها نیز مانند من از نعمت بینائی محروم اند اما اکثر شان در اثر سعی و کوشش و مجاهدت بدرجات بزرگ علمی رسیده اند مثلاً در جمله این دوستانم یکی هم قاضی القضاات در المان مصر و خدمت است. این دوستان همیشه داکتر المانی است که اکنون بحیث بامن ارتباط مکتوبی دارند و کتابهایی برایم می فرستند.

گفتم با این دوستان خارجی بکدام زبان مکاتبه می کنی تبسمی نمود و گفت بزبان انگلیسی و المانی مکاتبه می کنم. علاوه از این دو زبان، بزبانهای اردو، عربی، فنلندی و یونانی باستانی نیز مهارت دارم و این زبانها را در طول دوره مکتب آموخته ام.

ضیاء محمد ندرت که سال گذشته از دواج نموده و خانمش نیز مصروف تحصیل است عقیده دارد که در پرتو سعی و کوشش هیچ کاری ناممکن نیست. در مورد ازدواج و زندگی زناشویی می گوید وظیفه یک زن در برابر این امر بیشتر اینست که محیط خانه را یک محیط دلپذیر و دوست داشتنی بسازد.

ضیاء ندرت بچواب سوالی راجع باینکه اوقات بیکاری خود را چگونه سپری می کند گفت: لحظاتی بیکاری ام را در خانه به مطالعات شنیدن موسیقی و صحبت با دوستان و رفقا میگذرانم خودم نیز به

گفت این تیپ ریکارد را در زمان مکتب خریده بودم و تا حال از آن کار می گیرم. تمام دروسهای استادان را درین تیپ ریکارد در بروی فیه ثبت می کنم و در خانه می شنوم و با شنیدن آن مطالب را از یاد میکنم و خود را برای امتحان آماده می سازم.

علاوه بر آن کتابخانه کوچکی

بحیث یک حقو قدان بوطن خود خدمت کنم.

وقتی پرسیدم دروسهای استادان را چگونه فرا میگیری و بجه وسیله خود را برای امتحان آماده می سازی برای جواب دادن باین سوال دست بسوی بکسی که در پهلویش قرار داشت برده از بین آن تیپ ریکاردی را با فیه هایش بیرون آورد و



تمام درسهای استادان را درین تیپ ریکارد ثبت میکنم و آنرا بخانه می شنوم

خارندویان ترافیک در

● وظیفه خارندویان تنها با چند ساعت در سرای
ها انجام نمی یابد
● در گذشته از استعداد جوانان در راه خدمت
به مردم کمتر استفاده میشد

مردم است دوشا دوش مسئولین ترافیک پیش میبرند .
بناغلی عبدالقیوم (شبان) لیدر خارندویان ترافیک مکاتب ذکر کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندویان اظهار داشت .
بلوک خارندویان ترافیک که اکنون دارای ۱۳۵ نفر عضو می باشد متشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن در کورس درین خدمت داوطلبانه شامل شده و مصروف می باشند .

در روز های نخست کار خود ، نسبت عدم آشنایی مردم بوظیفه رهنمایی های ما چندان موثر نمی افتاد اما خوشبختانه در ظرف همین مدت کم ما بر مشکلات فائق آمده و برای مردم تفهیم کردیم که ما برای خدمت درین جاده میباشیم نه به کدام منظور دیگر به این اساس امروز مشکلات ازین ناحیه نزد ما موجود نیست .

وظیفه اعضای خارندویان ترافیک با یک ساعت آنهم رهنمایی پیاده روی ها باموتور رانان انجام نیافته بلکه برای خدمت به مردم همیشه و در همه جا آماده هرگونه خدمت میباشند بطور مثال چند روز قبل موقعیکه تعداد از رفقای ما میخواستند بعد از انجام وظیفه به خانه روند در راه انباری از (نی) آتش گرفته و هر لحظه بر شدت شعله آن افزوده می شد ، دفعه ای این عده خود را به محل واقعه رسانیده وبا وسایل اولیه که بدست آوردند قبل از رسیدن اطفائیه به محل واقعه آتش را خاموش نمودند این کار شان تقریباً تا نزدیکی هفت شب دوام کرده و دو شادوش عمده اطفائیه تا آخرین مرحله با آتش مبارزه کرده و آنرا بکلی خاموش ساختند تا آنکه مدیر ترافیک کابل آنها را بعد از ساعت ۷ شبانه های شان رسانیده و از ایشان تشکر نمودند .

طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت و نیم الی هشت و نیم و از طرف عصر در ماه مبارک رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکاری ترافیک پرداخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .
وی افزود : در اوقات صبح اکثرآ در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیک آن به فعالیت خویش پرداخته و بعد از ظهر در جاهای پر ازدحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .

گرچه از تشکیل این گروه چندین سال می گذرد ولی نسبت اینکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوانان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیک کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام و در بهتر شدن وضع

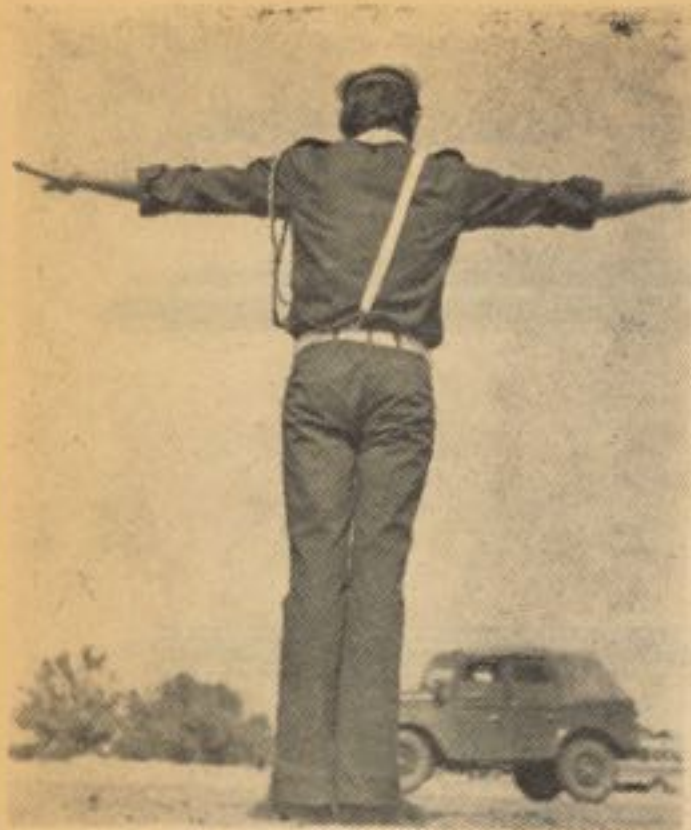
موتورها در سربك ها زیاد گردیده و از دحام اشخاص بیشتر میشود بهتر میتوان احساس کرد ، علت این انتظام همان موجودیت و همکاری خارندویان است که از طرف

ترافیک خواسته شده و جوانان خارندوی هم با خلوص نیست و علاقمندی خاص آنرا دنبال نموده قبل از شروع دروس و بعد از ختم و تسبیلین در اوقات که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمایی

درین روزها سر و صورتی در وضع ترافیک شهر کابل بمیان آمده که در سابق کمتر نظیر آنرا همشهریان مایده بودند پس ها در اوقات معینه حرکت می کنند اطفال خرد سال اذیت نمی شوند مردم در پیاده روی ها میروند ، تکی ها در جا های متنوعه نمی ایستند و امثالهم مخصوصاً این همه نظم و تسبیلین در اوقات که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمایی



لیدر خارندویان ترافیک با دوتن از اعضای فعال آن



در همه جا از ترافیک کمتر کار نمی کنند

با من همکاری نموده باشد مانع بردن مجروح به شفاخانه گردیده و نمی خواست من از آن جا بروم و میگفت انتظار میکشم تا امر از مدیریت برایم بیاید اما من که وضع مجروح را وخیم دیدم به گفتار ترافیک مذکور وقعی نگذاشته و به شفاخانه رفتم و موتور سیکل سوار مذکور از مرگ نجات یافته و تا امروز حیات دارد.

امروز ترافیک روشن گذشته را فراموش کرده و همیشه چنین گوشزد میشود که اگر چنین واقعه رخ میدهد باید از همه اولترمجروح به شفاخانه انتقال داده شده و بعد از آن دنبال سایر موضوعاتش باید گشت.

در اخیر اعضای خارتدوی ترافیک عفیده خویش را چنین اظهار کردند
بقیه در صفحه ۶۱

خدمت مردم

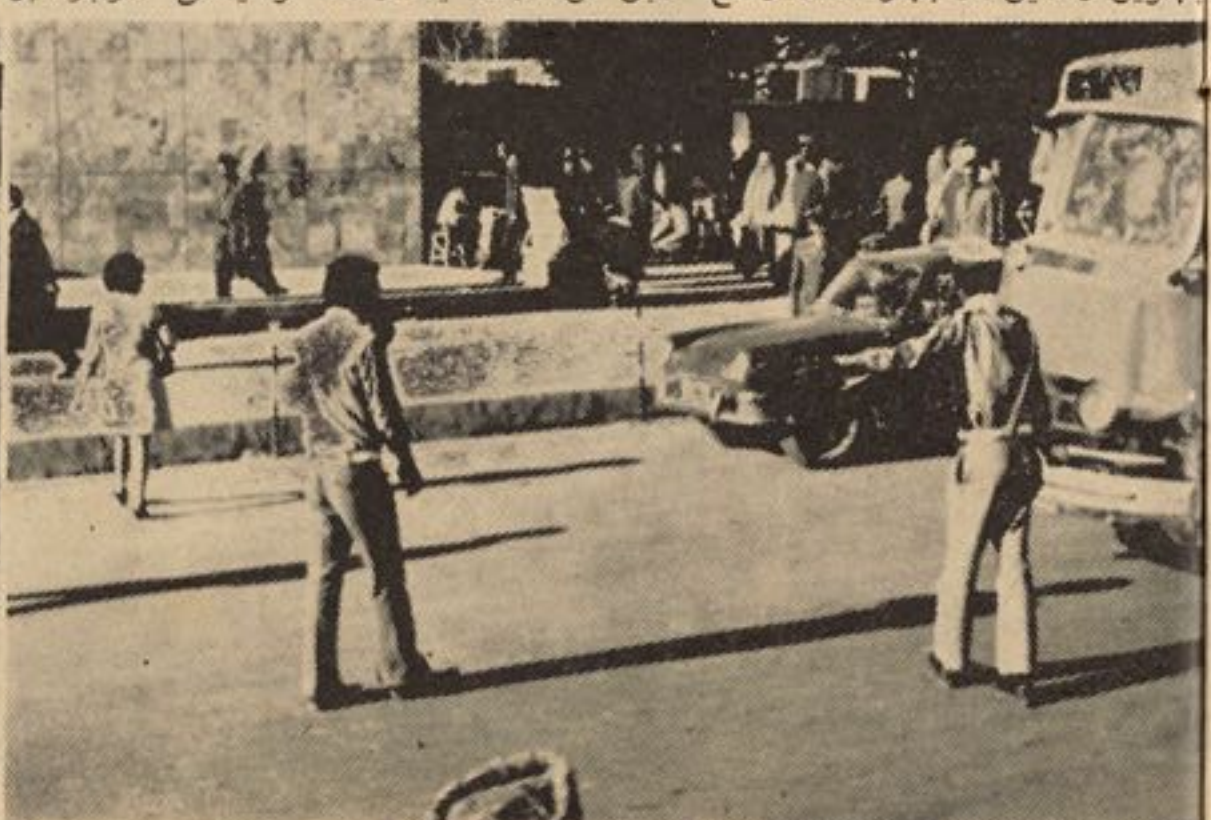


خارتد و یان ترافیک کراچی هارارهنمایی می کند .

بودم که در نزدیکی لیسه حبیبیه رخداد آن مم تصادم یک موتور سیکل بایک موتور بود که در اثر آن موتور سیکل سوار شدیداً مجروح شده بود من که میخواستم مجروح را به شفاخانه ببرم اگر چه ترافیک هم در آن جا موجود بود بدون آنکه ترافیک مذکور

استفاده بعمل آید و بدون اینکه مشکلتراشی را پیشه خویش سازد به خدمت مردم می پردازند . درین مورد یکتا از خارتدویان که لیدر کنونی خارتدویان لیسه حبیبیه است چنین گفت : چندسال قبل من شاهد یک واقعه ترافیکی

در مورد اینکه ترافیک با این گروپ چه کمکی می نماید ؟ لیدر خارتدویان ترافیک چنین گفت : در سابق وضع ترافیک تا امروز خیلی فرق نموده امروز ترافیک در خدمت مردم بوده و میخواهد از بهترین وسایل در بهتر شدن وضع



با زبان پر از لطف به رهنمایی می پردازند.

پیاده گرد هارا موقع عبور از جاده می دهند

حادثه تکان دهنده ای که مطبوعات غرب از آن سخن میگویند

عشق نفس

چرا آنها زندگی را بدو را فگندند؟

والدین آنها و پولیس از مرگ
آندو معما ساخته اند.

ساعت ۶ صبح بر نارد ورش ۶۳
ساله که شغل فروشنده گی داشت
از وسط شکار گاه خود در نر دیک
مارکت هایدن فیلد میگذشت. از روی
چمن هامة صبحگاهی بر میخاست
یک روز چهار شنبه بود و چنان مینمود
که یک روز قشنگ باشد هنوز ۵۰۰
متر از راه موتر رو (فرا نکفور ت ر
ورسبورگ) مارکت هایدن فیلد دور
نشده بود که ورش یک موتر را در
راه مزرعه متوقف دید.

او تو نیست از دور نمیر موتر را
بخواند این او - جی او ۲۶ به روی
سبزه ها در کنار موتر مردی را دید
که تفنگی در دست داشت. ورش
شکاری گمان برد کدام دزد ناشی باشد
از آن محل به سرعت دور شده به
پولیس محل مارکت هایدن فیلد از

آخرین تمنای ما:

ما میخواستیم مانند یک جفت

زن و شوهر در کنار هم

بخاک سپرده شویم.

امضای کلاوس و پیترا

مجموعه معما را فقط با حقیقت



موضوع خبر داد مامورین پولیس.
موتر را فوراً پیدا کردند اما اثری از
دزد ناشی و جود نداشت به روی
سبزه ها دو جسد افتاده بود یک
مرد جوان در پتلون بلوچین و جاکت
رهدار و یک دختر جوان در پتلون و
پیراهن فیروزه رنگ. پولیسها
تفنگ را هم یافتند یک تفنگ کالیبر
خرد دوربین دار هم در کنار اجساد
افتیده بود، در تول بکس موتر کنار
دست در یور ورقه وجود داشت که
نوشته بودند آخرین تمنای ما.
ما میخواستیم مثل یک جفت زن و
شوهر در کنار هم بخاک سپرده
شویم.

امضای کلاوس و پیترا
در سمیت موتر یک رومان ۱۱
سلسله «اریکا» دیده شد. اما
صدای زنگهای کلیسا برای عروسی
آنها به صدا در نیامد.
در ماه جنوری کلاوس و پیترا
تا احتمالاً زودتر نزد پیترا باشند.
در همین ۴ شنبه اخیر در حدود
ساعت ۳ صبح طوریکه کالبد شکافی
بسانتر ثابت کرد، جوان ۱۹ ساله
شاگرد تجار پسر کلاوس و پیترا



والدین کلاوس و پیترا مطابق وصیت نامه فرزندان شانرا در کنار هم بخاک سپردند.

یگ جوان ۱۹ ساله باه عشوقه ۱۵ ساله اش مشتر کا به استقبال مرگ شتافتند

فسر جام

پیترا کوره ۱۵ ساله از وستر والد به روی سبزه های چمن به زندگی شان خاتمه دادند. به اثر تشخیص اطبای محکمه ورسبورگ شعبه جنای پولیس محلی بایر دو سیه یی به این شرح ترتیب کرد: کلاوس و پیترا بلا واسطه پیش از مرگ شان یک قونی کوکا کولا را مشترکا نوشیده اند سپس کلاوس تفنگش را بر داشته مستقیم به روی قلب پیترا سه بار آتش کرد و اسیت آتا ر مقاو مت مقابل از طرف دختر تثبیت نشده و آنگاه کلاوس خود شراهم هدف قرار داده فیر اول به قلب نخورد بلکه شش را پاره کرده است. متعا قبا کلاوس میل تفنگ را به دهن خود گذا شه بار دیگر آتش نموده است.

تحقیق در اوضاع ظاهری مرگ آیندو نفر هیچگونه روشنی در زمینه نمی افکند و فیهتیده نمیشود که چرا کلاوس و پیترا اقدام به خود کشی کرده اند در یک اشاعه علمی انستیتوت طب عدلی بو هنتون دوسلدور ف خود جسد کلاوس و پیترا در کنار هم به روی سبزه ها پیدا شد

احصائیه ها میتوا نند تناسبات را نشان دهند اما نمی تتوا نند جواب گوی این سوالی درد آلود باشند آن دلالت بکدام مریضی برای طفل که چرا جوانان اقدام بخود کشی میکنند! پسر جوانان کلاوس ورنو معاون امور پستی در حاشیه جنگل غربی بزرگ شد. کلاوس در کودکی در کار های دستی مهارت داشت و از چوب مجسمه ها و مودل های کشتی می ساخت پس از تکمیل مکتب متوسط کلاوس به شاگردی یک نجار بقیه در صفحه ۵۷



یگ
جاکت
لون و
لیسها
کالیبر
جساد
کنار
ت که
زن و
ر ده
ن از
ام
روسی
خرید
باشد
حدود
شکافی
ساله
فر

کریستال های دطب



داکتران خرنگه ددغه عنصر په وسیله

ناروغی تشخیصوی او ځایونه یی پیدا

کوی ؟

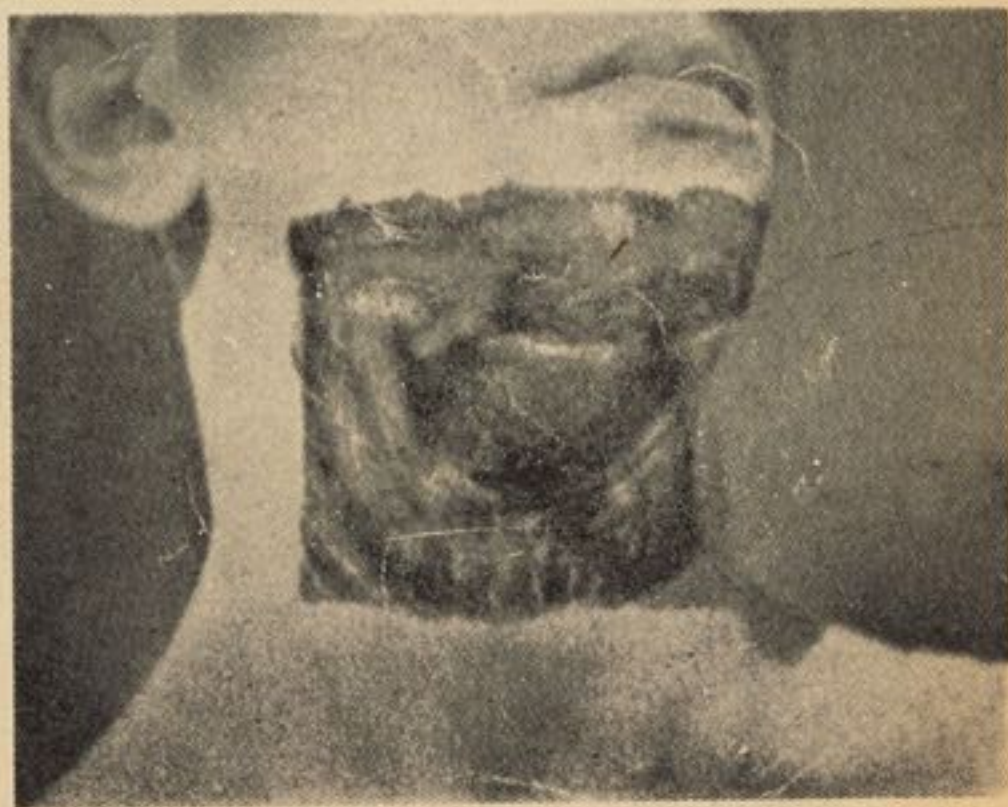
دمايع کرېستالو نه چه څه دپاسه له یوی

پیری څخه راهیسی دعلومو په نړی کښی
پیژندل شوی دی په طبی لابرا توار ونو
کښی دحیرت وړ عنصر په حیث پاتی شوی دی.

داکتران په دغه وسیله سره دسېرو دالتهاب

دماغ دتومور او یا په شرايينو کښی ډوینو

دیو ځای کیدو برخه تشخیصوی.



په دغو عکسونو کی «له پورته څخه ښکته خواته» دستونی او دگوتو
دهلو کو پر سوپ دتو دوخی له لاری دتشخیص په وسیله ښودل شوی دی.

اود تو دوخی دبد لون په مقا بل
کښی ډیر زیات حساس دی.
ددغی در جی دلوپ یدو یا ښکته
کیدو په صورت کښی دمایع
دکرېستال رنکو نه هم بدلیږی .
دمايع دغه کرېستالو نه چه څه
دپاسه له یوی پیری راهیسی
دعلومو په نړی کښی پیژندل شوی دی
په طبی لابراتوارو نو کښی دحیرت
وړ عنصر په حیث پاتی شوی دی.

په ۱۹۵۰ لسيزه کښی امریکا یی
پوه «جیمز فرگوسن» دمایع کریستال
عکس العمل دانسان دبدن په داخلی
تحولاتو لکه تو دوخی، مقناطیسی
ساحه او فشار کښی دآزموینې
لاندی و نیو او عقیده یی خرگند
کړه چه دغه عنصر دطب په خدمت
کښی دنو رو عنا صرو په لست
باندی زیاتیدای شی .

داکتر در نک کولو پرس ا خلی
ودیوه ناروغ سړی لاس په توره مایع
پتوی . کله چه مایع و چه شی
داکتر په بل پرس سره یو پی رنگه
ترکیب دناروغ په لاس کښی
تطبیقوی . وروسته تر دی لاس
خلاصوی چه رنگا رنگ داغو نه
پکښی لیدل کیږی .

داکتر ددغو ټپونو په لیدلو سره
فیصله کوی چه دلاس پیوند زیانمن
شوی دی .

دمسکو داپوانوو په طبی پوهنځی
کښی پرو فیسر یوری گیرو سوف
پخپل کلینیک کښی په دغه ډول
دنا رو غیو تشخیص کوی . دمایع
کرېستالونه دنا رو غیو ښی پخپله
لومړنۍ مرحله کښی خرگندوی ،
که څه هم دغه مایع ظاهرا داوبوپه
شانده خود کریستال کلک مواد لری

په خه مت کښی

«جیمز فر گو سن» اشتباه نه وه کړی. دطب نړۍ دده داز مو ینو او خپرونو سره علاقه و ښو دله چه په زیاتو طبی لا پراتوار و نو کښی یی رواج او دوام و مو ند. په شو روی اتحاد کښی دشوروی علو مو داکادمی دکر یستال پیژ ند لو دانستیتوت دمایع کر یستال داداری رئیس چیستیاکوف دمایع کر یستال دجوړولو دپاره یو فور مول بر ا بر کړیدی چه دتکنا لوژی او علو مو په زیاتو خانگو کښی تطبیق شویدی. پرو فیسر «گیرو سوف» چه له «چیستاکوف» سره یی خپله را بطله ساتلی ده له خه مودی را هیسی دراز راز نا رو غیو دتشخیص په برخه کښی له دغو حسا سو عناصرو څخه داستفادی دامکا ناتو په لټه کښی دی.

معمو لا دیوی ناروغۍ په برخه کښی که یوه ساده او جز پی پړسوب وی او که یو خطر ناک تو مور دبدن دیوستکی په تو دو خه کښی لږ لږ زیاتوالی محسو سیزی. ددغی تو دوخی خای دمایع دکر یستال په و سیله په نښه کیدای شی. مثلاً که دغه مایع دهغه سړی دشا په یوه برخه کښی خپور شی چه دپښتورگی دالتهاب سره مخامخ دی، دهغه رنگ به دنا روغ خای دپو سټکی په برخه کښی سمد سټی تغییر وموی. په همدغه تر تیب سره کیدای شی چه یو ډاکتر دسپرو دالتهاب، ددمای دتو مور او یا په شرا ټینو کښی دوینو دیو خای کیدو برخه تشخیص کړی. دجراحی ډاکترانو هم دعملیاتو

په خونو کښی دکر یستال دمایعو داستفادی په زړه پوری امکان لاس ته روپیدی.

دناروغ حالت دعملیاتو په میز باندی دهغه دبدن دتو دوخی دزیاتوالی یا کموالی په وسیله دډاکترانو له خوا از زیابی کیدای شی. په دی معنی چه دنا روغ پښی دمایع دکر یستال په یوه تر کیب سره پټیږی. که ددغو کر یستالونو رنگ و ښود چه دتو دوخی زیاتیدل او کمیدل پخپل عادی حال کښی دی، نو معلو میږی چه د ناروغ ژوندته

کوم خطر متوجه نه دی، مگر که کر یستالو نه دتو دوخی درجه ښکته و ښی، دا دخطر نښه ده. دتشخیص ددغی طریق مسا دگی اوصراحت دډاکترانو پا ملر نه څانته اړولی ده.

دایوانو و دطب دپو هنخی دآزموینو په تعقیب یو شمیر نور کلینیکو نه په مسکو، لیننگراد او خار کو ف کښی هم دمایع کر یستال په استعمالولو لاس پوری کړیدی. دمایع کر یستال دراز راز تر کیبونو دو لونه او س اوس په

شوروی اتحاد کښی جوړ شویدی. کوم فلم چه ددغو عناصرو څخه اخیستل کیږی، تردی زیات هم دډاکترانو دپاره آسا نتیایو برابر وی. په دی معنی کله چه ډاکتر دغه فلم دناروغ په بدن باندی ږدی سمدستی دقا کلی خای څخه یو عکس لاس ته ورخی چه دبدن دتو دوخی برخه څر گندوی.

ددغی فلمونو یوه وړه سلسله دډاکتر دمیز دپاسه دتشخیص دکرۍ اونودکو نو رو طر یقو خای نیولای شی.

ساتلی ده له خه مودی را هیسی دراز راز نا رو غیو دتشخیص په برخه کښی له دغو حسا سو عناصرو څخه داستفادی دامکا ناتو په لټه کښی دی.

معمو لا دیوی ناروغۍ په برخه کښی که یوه ساده او جز پی پړسوب وی او که یو خطر ناک تو مور دبدن دیوستکی په تو دو خه کښی لږ لږ زیاتوالی محسو سیزی. ددغی تو دوخی خای دمایع دکر یستال په و سیله په نښه کیدای شی. مثلاً که دغه مایع دهغه سړی دشا په یوه برخه کښی خپور شی چه دپښتورگی دالتهاب سره مخامخ دی، دهغه رنگ به دنا روغ خای دپو سټکی په برخه کښی سمد سټی تغییر وموی. په همدغه تر تیب سره کیدای شی چه یو ډاکتر دسپرو دالتهاب، ددمای دتو مور او یا په شرا ټینو کښی دوینو دیو خای کیدو برخه تشخیص کړی. دجراحی ډاکترانو هم دعملیاتو

تور رنگ د ناروغ په بدن کی د کر یستال مایع درنگونو دبدلون نښه ښه ترا څر گند وی.

حالت روانی مسافران

اژسترین

مترجم سن، ع

یک روان‌شناس معروف حالت روانی

مسافران را در شرایط دشوار مورد تحلیل

قرار داده و نتایج جالبی ازین تحقیقات بدست آورده است.

هوانوردی شده اند. مخصوصاً - این سوال که (آیا ازین طیاره جا ن بسلا مت خواهند بردیا خیر) - همیشه ذهن مسافران اعم از زن و مرد و پیر و جوان را احتوا کرده است.

باوصف اینکه مدتی از انفجار جمبو جت خط هوا نوردی جا پا ن در فرودگاه بنغازی سپری گردیده بود باز هم سایه ای از تار یکی و بلا تکلیفی برین حادثه افتاده بود و مسافران نمیدانستند که انگیزه اصلی این اختطاف ها چیست چار روز تمام این جمبو جت جا پا نی بدون آنکه هدفی در پرواز خود داشته باشد بین ارو پاو خلیج فارس و آفریقای شمالی در حال پرواز بود بدو ن آنکه مسافران

که یکتن از مسافران طیاره جمبو جت اختطاف شده جاپانی بود بغداد نجا تش از بنغازی لیبیا اظهار داشت:

- برای مسافران طیاره مارنج آوز ترین لحظات بلا تکلیفی است زیرا اختطاف کنندگان در مورد نقشه آینده شان کو چکترین حرفی نزدند. لهذا مادر یک فضای بسی خبری و بلا تکلیفی مطلق بسر میبردیم.

آنچه یورگن لاستین المانی مسافر طیاره جمبو جت جاپانی احساس میکرد سایر مسافرین نیز در چنین احساس شریکند. البته مراد من از مسافرانی است که در طی یک دهه اخیر به حیث مسافران طیارات ربهوده شده تحویل تارینخ

را تحت مطالعه قرار پدهند که مهمانان چنین طیارات بوده اند. آنچه از خلال این کاوشها و بررسی بدست آمده فوق العاده جالب و خواندنی است. یورگین لاستین اهل دو سلدورف

اختطاف یک طیاره جمبو جت لین هوایی جاپان درین اوا خیر و انفجار آن در میدان هوایی بنغازی روان شناسان را بران واداشته است خارج از محدوده سیاسی این قضیه حالات و هیجانات مسافرانی



ترس، وحشت و آینده مجهول سر نوشت سر نشینان طیارات ربوده شده را تشکیل میدهد

در طیارات ربوده شده

برای نخستین بار با هیجان زیاد این موضوع را تحت مناقشه و مباحثه قرار دادند که اعضای خانواده های آنان در حالیکه در میدانیهای مختلف هوایی چشم براه عزیزان خود دوخته بودند وقتی از اختطاف طیارات اطلاع حاصل کردند چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد.

همچنان مسافران طیاره شک داشتند که به دیدار یاران و وابستگان خویش توفیق خواهند یافت یا خیر؟

بقیه در صفحه ۵۶



سر نشینان طیارات ربوده شده دچار سر نوشت مجهول میشوند

حقیقت این است که اختطافهای مکرر و بیستم سال ۱۹۷۰ مایه آن شد که بسیا ستمداران اطباء و علمای اجتماعی در اطراف عکس العمل ناشی از اختطاف طیارات که بر مسافران وارد میکرد مطالعاتی بعمل آرند. دکتر سن سلو یا سوسینو لوک آمریکایی، در عرشه طیاره تی دبلیو ای-ششش روز تمام رادر صحرائی اردن سپری کرد تا مبرده در طی مطالعاتش تشریح میدهند که مسافران یک طیاره اختطاف شده در چه شرایط و حالات روحی قرار میگیرند.

نخستین عکس العمل در برابر اشغال طیاره تی دبلیو ای از طرف کوماندو ها که در آن سلویایا کوبسن قرارداد داشت مانند طیاره جاپانی که یوزکن العانی مسافر آن بود روی هم رفته عبارت بود از ترس و وحشت هیجان، احساس شکست و ناتوانی و بالاخره مجهول بودن سرنوشت. وحشت و اضطراب مسافران در دست موقعی روبه کاهش گذاشت که کوماندوها به محلی که ناگزیر به فرود آمدن بودند نزدیک شدند.

داخل طیاره بفهمند اختطاف کنندگان ازین پروازهای جنون آمیز چه مرادی در دل دارند. ازین لحاظ میتوان تنها فشار فوق العاده روحی ایرا که بر مسافران طیاره جاپانی وارد آمده با مو قف و شرایط مسافرانی تشبیه کرد که در سال ۱۹۷۰ با طیارات شان شش روز تمام در میدان هوایی متعلق به کوماندو ها واقع اردن تحت نظارت نگهبانان شته شده بودند.

در آن وقت کوماندو های فلسطینی سه طیاره مر بو ط شرکت تی دبلیو ای مربوط شرکت هوا نوردی سو یس و بی ای او سی را در میدان هوایی ریگستان کشور اردن متوقف ساخته بودند.



کاکا و انیا

ترجمه: ص رهپو

● نمایش نامه معروفی از چخوف بر وی پرده سینما

نویسنده و کارگردان: اندری چنی لکف، کنچالو و سکی
 فلم بردار: گریگوری برگوی-گسلینکی
 ساز: الفرد سنینک
 بازیگران: سرگی بندر چوک، اننو کنتی، ارینا کیچنکو وور میر
 زلدین.

این خود مشکلی را در پرا پر کارگردان می سازد و حل این مشکل، تا وقتی که کارگردان فلم، در عمق و ژرفای دور نمایه داستان فرو نرفته و پیوند منطقی حوادث را، سر هم بندی نکند، امکان پذیر نیست. در اینجا باید دارای عمیقترین دید هنری باشد تا بتواند به هدفش که تمثیل واقعی تم و جا نمایه داستان است، برسد. زیرا بروی پرده آوردن يك نمایش نامه و شکل بخشیدن آن به صورت سینمایی، با حفظ رنگ و بوی اصیل، کاری است بس دشوار. بخاطر آن که بیننده باید هیچگاه در طول تمام نمایش، بین درامه بودن داستان و سینمایی شدنش احساس دوگانگی ننماید. در غیر این صورت برداشت مذکور، يك برداشت انتزاعی و خشک خواهد بود.

این ها همه بستگی کاملی به دید و بینش هنری کارگردان، که بمنزله نویسنده چیره دست و موشکاف همه جوانب حرکات شخصیت ها و قهرمانان داستان را هر کدام برای افاده منظور خاصی ایجاد و خلق شده اند، در نظر بگیرد.

به همین اصل، کارگردان تلاش و کوشش ندارد تا نمایش نامه چخوف را فقط به شکل سینمایی اش «نقل» دهد. بلکه سعی می ورزد که بروی حالات مختلف روانی و یستگی کاکا و انیا و دیگر ساکنین محل که خواه نقش دایمی و یا گذرای در نمایش نامه دارند انگشت گذاشته و آنها را آنطور که هستند بروی پرده سینما به نمایش گذارد.

اگر به نظر عمیقتر و ژرفتری بنگریم، چنین نتیجه بدست می آید که کارگردان نمی خواهد کلمه

بسیار اتفاق افتاده باشد که نمایش نامه ای را مطالعه نموده و آنگاه که فلم آنرا بروی پرده سینما به بینیم در راه برابری داستان فلم به آنچه خوانده ایم، بر خیزیم. ولی ناگهان، بر خلاف انتظار ما حوادثی که روی پرده جان می گیرد و ما را بدنبال خویش می کشاند، کاملاً چیز دیگری سوای آنچه ما خوانده ایم، بدون تولید کوچکترین احساس دوگانگی، در برابر دیدگان ما بگذرد.





ایریناگو پچنکو در نقش سو نیا

عظیم پسند و کافی ندا نسته ، در یچه دور بین فلمبرداری اش را بروی و قایع تکان دهنده، بصورت زنده و گویا باز مینماید . تا بدین وسیله از هر تماشاجی ساده، یک داکتر آستورف ، بو جود پیاورد . بدست آید و یا چنانیکه، اگر به نظر دقیق بنگریم حتی

اییزود (حوادث ضمنی) های فلم آنقدر گویا ، روشن و صریح است که میتواند خودش بجای خود ، تم اساسی داستان را بسازد و در اینجا وحدت درو نمایه در دایره مشخص حوادث ، کامل و بی نقص است . در زیر پرده از خطوط چهره و

بقیه در صفحه ۵۷



کارگردان انه ری میخا لکس-کونچالو فسکی
اننو کنتی در نقش کا کا وانیا

جلال و شکوه ثروت ، برق میزند . او با صحنه های کوتاه ، ولی عمیق فلمبرداری ، زمان گذشته را دو باره روی پرده سینما جان داده و تصویر روشن از شیوه زندگی آنوقته ، در برابر دیدگان تماشاجی قرار داده ، بیننده را در زوایای تاریک و غیر مری ز ندگی برمبنایش کشانده و قایع و حوادث پشت پرده را که در ستیز تیا تر فقط باکم کلمات ، میتوان به آنها جان بخشید و تصویر شان کرد ، رهنمایی مینماید ، مثلاً هنگامیکه داکتر آستورف به پرستار پیسر دیدگی های رقت آور و تائرا انگیزش را از منطقه تیغوس زده، و قربانیان بشمارش، از اینکه چطور در چپری های محقر رو ستایی اجساد متعفن مردگان روی هم انباشته شده و با حیوانات خانگی یکجا می پر سند، حکایه میکند ، کارگردان در اینجا کلمات را برای تصویر چنین مصیبت

به کلمه نمایش نامه را بروی حلقه فلم، ثبت نماید... بلکه میخواهد مجموعه ای از نکات چرخشی و عاطفی داستان را که به اصطلاح هنری نم یا جانمایه مینامند، در مقابل دیدگان تماشاجی قرار داده و بدینوسیله حادته را بار دیگر بازگوید .

برای چخوف زمان حادثه که عنقبر اساسی نمایش نامه است صیغه حال دارد مگر از دیدگاه مردم امروز مخصوصاً جوانان ، زمان یاد شده نه تنها دیگر به گذشته متعلق بوده و جز تاریخ گردیده بلکه از جو هر وامهیت آن نیز بوی کهنگی و مانده گی شنیده میشود .

بهمین دلیل کارگردان چیره دست با استفاده از اسناد گذشته توسط کمره فلمبرداری اش ما را به زمانی رهنمونی میکند که زندگی متضاد اجتماعی بر آن سایه افکنده ازسویی فقر و تیرگی و از جانبی

بخوانید و باور کنید

اصلاح سروریش در هوای آزاد

در حدود ۲۵۰۰ فروشنده سر با زار که خارج از کنترل فعالیت می کنند بناروالی شهر نایرو پی را بر آن واداشته تا به مبارزه علیه آنها برخیزد. درجمله این کا سپان آزاد چند صد تن از سلماتی های سر بازار شامل هستند که رنگ محلی پایتخت کینیا را دارا میباشند و خار چشم مؤسسات صبحی و مو عطان بشمار می روند.



مبارزه ای که در جریان آن غربا رنج بیشتر می برند، بناروال شهر، یک وزیر و حتی رئیس دولت کینیا را سخت بخود مشغول ساخته است. با و صف آنکه یازده تن از سر تراشان سر بازار را بعلت نداشتن جواز کار به جزای نقدی محکوم کرده اند، بسیاری امید وار هستند که سختگیری های مقامات رسمی علیه این پیشه وران کاسته شده و برای تو ر یستها این دیدنی جالب آزاد گذاشته شود.

آن سلماتی های که عادت به دادن کرایه دو کان ندارند، مخصوصاً افریقای ها میباشند تر کردن ریش ازان کار گرفته می شود. یک پارچه پلاستیک هم بصورت سقف و بمنظور جلو گیری از تابش آفتاب مورد استفاده قرار گرفته به روی چهار پایه نصب می شود.

اگر خلیفه کدام جایی خو بی برای کار و بارش پیدا کند، شرع به کار میکند. عموماً دلاکان سر بازار و معابر عام، کنار کلیسا ها و توقفگاه های موتر های سرویس و مراکز خرید و فروش مارکیت ها را انتخاب کرده، بساط شانرا پهن میکنند - در جور یو نیو رستی هم بقیه در صفحه ۶۰

از دنیا هر شخص میتواند بقدر کافی بهره بردارد

پسرش با تر یک همینگوی که در کازاس سیتی امریکا تولد یافته یک شکارچی حرفه ای از ده هاهزار حیوانات و حشی در حواشی کوه بامافریقا مرا قبت میکند. او بصفت استاد در کالج ویلد لایف در مولیکا اشتغال دارد.

او از پدرش اینطور یاد میکند: «پدرم همیشه در باره افریقا در منزل حکایت می کرد. بنا بر این قاره افریقا پیش ازینکه به اینجا سفر کنم در خونم وجود داشت. من فیر کردن و شکار کردن را آموخته ام البته آموزش بصورت نظری بوده که به حرفهای پدرم گوش میدادم.» پاتریک در سال ۱۹۵۲ برای نخستین بار به افریقا قدم گذاشت.

پسائتر جواز شکار حاصل داشت و برای خود یک فارم بزرگ در ناحیه اروشوا واقع در نزدیکی یک شاخه از کوه کلیما نجارو خرید. بصفت یک سفید پوش شکارچی حیوانات بزرگ بانام مشهور از مهمانان تروتمند ما و رای بحار پذیرا نی میکرد. معبدا در سال ۱۹۶۱ جایداد خود را فروخته به اصلاح متحده امریکا برگشت. زیرا همسرش شدیداً مریض شد. چندی بعد تنها به افریقا مراجعت کرد. و شغل پیشین را بحیث معلم در کالج ویلد لاف تدریس نمود. در ریگال کتابهایش رومان های وجود دارد که خاطرات پدرش را زنده نگه میدارد. در الماری، کتابهای مثل «برفهای کلیمانجارو» «پیر مرد و دریا» و «تپه های سبز افریقا» به چشم میخورد. پاتریک از پدرش متواضعانه صحبت میکند: والدین نام آور حتمی نیست که فرزندان نام آور داشته باشند. تصور میکنم که من نمی توانستم زندگی خود را از طریق نویسنده گی و ماشین تحریر رو براه میساختم. آخرین باریرا که با پدرش یکجا بوده اینطور تشریح میکند: من آخرین بار که

در پای قله پوشیده از برف کلیما نجا رو در تانزانیای افریقای شرقی، آنجا که یک وقتی نویسنده امریکایی ارنست همینگوی به شکار پیل می پرداخت، امروز پسر ۴۲ ساله اش پاتریک همینگوی زندگی میکند.

ارنست همینگوی که در اثنای پاک کردن تفنگ شکاری بدست خودش کشته شد بسیار خوش داشت بحیث یک شکارچی حیوانات و حشی بزرگ در افریقا زندگی کند.



بقیه در صفحه ۵۹

استاد سلیم سرمست

پیرامون گفته‌های ظاهر هویدا اظهار نظر میکند



استاد سلیم سرمست رهبر ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

اصیل افغانی و دیگر اهل خرابات هستیم که

تاختن ظالمانه بالای آنهاییکه هر کدام ایشان باتحمل هزارها در هزار مایوسیت و ناملایمی های روزگار در حفظ موسیقی اصیل کشور ما پاسبانی نموده اند گناهی است پس بزرگ دربار آهنگ های فولکلوریک نوشته‌اید: آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند چه در آن دست کاری بعمل آمده بود.

آقای محترم، وقتی مصاحبه تا آنرا در اولین شماره روزنامه نام نهاد اصلاح - اینس خواندم گشودا موسیقی فولکلوریک را به یک حربه کهنه زنگ زده نسبت داده تحویل نمودن آنرا به ترین موزیم پیشنهاد و پروژه جمع آوری و آرمونیزه آهنگ های فولکلوریک یک عمل نادرست خوانده بودید من آنرا به عدم معلومات شما درباره فرهنگ و ثقافت ملی تعبیر نمودم و نتوانستم جواب شما را بنویسم وقتی مصاحبه اخیر تا آنرا در ژورنال خواندم از اینکه در این مصاحبه حتی در اصلت موسیقی فولکلوریک هم دچار شک و تردید بوده نوشته‌اید. آهنگ های فولکلوریک واقعا فولکلوریک نبوده اند و به شدت خنثی می‌گویند متأسفانه این اندیشه درست نیست آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند. آقای ظاهر هویدا، اگر نیک مطالعه کنید و خود را آگاه بسازید آنوقت می‌فهمید که آهنگ ها نیز که بنام آهنگ های فولکلوریک افغانی تنظیم و آرمونی بالای آنها گذاشته ام تمام آنها آهنگهای اصیل افغانی بوده و در قسمت حفظ اصالت آنها شیوه خاصی بکار برده شده و محصول تنوع و تجربه سی ساله بقیه در صفحه ۵۹



استاد سرمست در حال رهبری یکی از آهنگهای فولکلوریک

کاپی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است.

مجله ژوندون این نوشته را بعنوان آخرین پا سخ در برابر گفته های بنماغلی ظاهر هویدا نشر میکند، ما این بحث را خاتمه یافته تلقی کرده از ادامه آن معذرت می‌خواهیم.

باداره محترم مجله هفته وارژوندون! در شماره ۲۳ و ۲۴ مجله ژوندون مصاحبه ظاهر هویدا را خواندم که بکمال غرور خود را فیلسوف جهان موسیقی تصور نموده بالای هر گروه تاخت و تاز و هر جمعیت را با خدایات انجام داده ایشان جناب بیاد انتقاد قرار داده است که دوران تصور بود. دور از تصور برای آنکه نمی دانم آقای ظاهر هویدا این حق را از کجا حاصل نمود تا در مورد موسیقی ابراز نظر کنند؟

آقای هویدا! شما میدانید که آموختن موسیقی از طریق تیوری کاریست پس مشکل داشتن حنجره برای خواندن مساعدتی است از طبیعت. در حالیکه شما با استفاده از بورس موسیقی در خارج با وجود مساعد بودن شرایط تعلیمی نتوانستید علم موسیقی را آموخته دیپلوم بدست آورید. عوض آنکه ما شما را مورد انتقاد قرار داده بپرسیم. شما در این مدت که بمصرف این ملت ستمیده مصروف تحصیل بوده اید آیا برای هنر و ثقافت این مملکت گنجینه علمی اندوخته و یا خود به ارمغان آورده اید و یا صرف بگفته معلم تان که گفته ظاهر وسعت صدای تو غیر قابل باور است اکتفاء و ماوریکه رفته بودید بعد از گزشتانندن مدتی چند بادست خالی مراجعت نمودید.

شما باید چه نود فیصد آهنگهای خواندگی شما را تفاله موسیقی غربی تشکیل میدهند شما تا قدیم آهنگ کمر باریک آنهم در یکی از موسسات ریکارد سازی خارجی کدام آهنگ برگزیدگی که هوای این وطن را داشته باشد نخوانده اید. شما در آن موسسه مراجعه نمودید تا از آهنگ های بگفته خودتان تفاله غربی چند نمونه آنرا ریکارد ساخته پول بدست آرید و آن موسسه از قبول آهنگهای تفاله غربی دست داشته شما مدتی خواسته به شما پیشنهاد کرد که در افغانستان پروژه آهنگ های فولکلوریک به موفقیت بزرگی روی دست است نمیشود که از آن آهنگها بخوانید؟



استاد سرمست در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

بخش آن مرتکب دو گناه بزرگ هنری شدید. ۱- آهنگ کمر باریک آهنگ فولکلوریک افغانی نبوده بلکه یک آهنگ ساخته شده آهنگ ساز لقیه تاجکستان شوروی (غلام حیدر غلام علی یف، بنام یار مسجایی است که در سال ۱۳۳۷ همراه با اولین گروه هنرمندان شوروی در افغانستان بکابل آمد و در ستیج صحنه بهاری چمن مقیم جان چوره یف آنرا خواند و شما در ایران آنرا آهنگ فولکلور افغانی معرفی نموده اید. ۲- شما تصنیف آنرا غلط خوانده معنی آنرا از بین برده اید. شما خوانده اید. کمر باریک من. شام تاریک من. بیانزدیک من. صلح و صفای در حالیکه اصل آن چنین است. بت تاجیک من. بیابه نزدیک من. شام تاریک من. صبح صفاکن نمی دانم موقع ثبت چرا از شما پرسیدند که کلمه شام تاریک درین کمر باریک و بیانزدیک چه مفهومی را افشاده می‌کند. و این صلح و صفا نمودن با معشوقه شام تاریک چه معنی دارد؟ باز نوشته اید. خواننده های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است. آیا راموش نمودید قبل از آنکه هوش

آقای هویدا! شما میدانید که آموختن موسیقی از طریق تیوری کاریست پس مشکل داشتن حنجره برای خواندن مساعدتی است از طبیعت. در حالیکه شما با استفاده از بورس موسیقی در خارج با وجود مساعد بودن شرایط تعلیمی نتوانستید علم موسیقی را آموخته دیپلوم بدست آورید. عوض آنکه ما شما را مورد انتقاد قرار داده بپرسیم. شما در این مدت که بمصرف این ملت ستمیده مصروف تحصیل بوده اید آیا برای هنر و ثقافت این مملکت گنجینه علمی اندوخته و یا خود به ارمغان آورده اید و یا صرف بگفته معلم تان که گفته ظاهر وسعت صدای تو غیر قابل باور است اکتفاء و ماوریکه رفته بودید بعد از گزشتانندن مدتی چند بادست خالی مراجعت نمودید.

(ماوریکه ظاهر هویدا است در ایام تحصیل باخر دیپلوم موفق شده نتوانستید) برعکس شما با استفاده از دارایی حنجره که آنهم خداداد است همه هنر مندان را مورد تنقید قرار داده مینویسد:

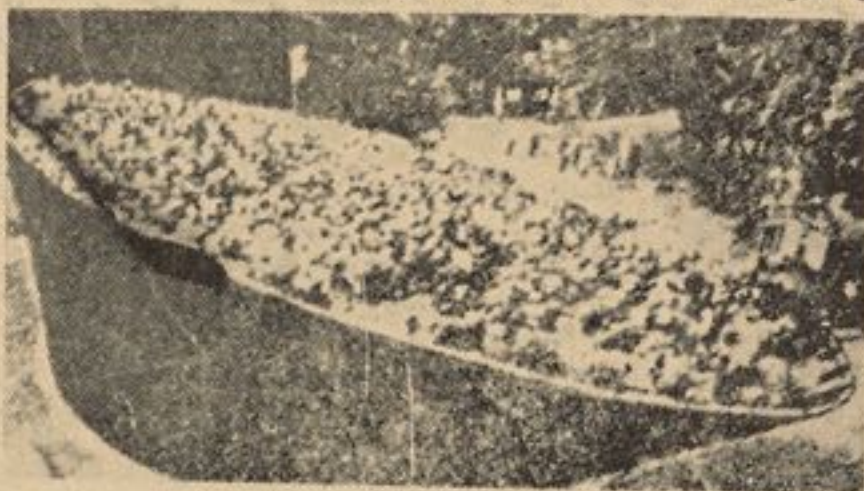
۱- ما نباید تفاله موسیقی غربی را بآوردیم. ۲- خواننده های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است. ۳- موسیقی خرابات بیشتر یک حربه است برای اراد معاش تا تلاش برای ارتقای هنر موسیقی. ۴- آهنگهای فولکلوریک هرگز موسیقی اصیل را نتوانستند نمایش دهند چون در این موسیقی دست کاری بعمل آمده بود. آقای ظاهر هویدا، در مورد چهار جمله انتقادی فوق شما میخواهم به تفصیل ابراز نظر کنم. گرچه در مورد سه جمله اول من حق ابراز نظر ندارم چون شما در مصاحبه تان این حق را در نظر نگرفته بپرچمانه هر طرف جمله نموده اید من هم حق ابراز نظر را بخود میدهم.

شما نوشته اید ما نباید تفاله موسیقی غربی را بآوردیم بگذاریم. نوآوری برای خواسته های مردم در تمام جهان معمول است از آنجا که موسیقی زبان تمام ملل جهان است و سرحد ندارد کسانی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است. آقای هویدا نمی دانم شما از کی با اینطرف مخالف تفاله موسیقی غربی

مقا و خبر ها

سالون متحرك بعوض سميچ متحرك

يك مهندس فنلندي تياتري بشکل ابتكاري ساخته است، طوریکه سالون تياتر بشکل کاسه ای است که تماشاگران در آن می‌نشینند، هنگام پایان رسیدن هر قسمت نمایش این سالون کاسه مانند که متحرك است با تماشاچی یکجا دور خورده متوجه سمت دیگری میشود و درین فرصت کارکنان تياتردیکور صحنه را تغییر میدهند بعد دوباره سالون چرخ خورده باستیج روبرو میشود و پرده دوم نمایش آغاز می یابد .



انتقاد از سنجش غلط



برای ساختمان ستدیوم های ورزشی موشن جهت اجرای مسابقات اولمپیک هفده میلیون مارک پیش بینی شده بود ولی ۱۷۵ میلیون مارک مصرف گردید . حال مطبوعات آلمان دایر کنندگان مسابقات ومسؤلین این

پروژه را سخت زیر انتقاد گرفته اند و عدم سنجش درست آنها را تقیح میکنند در ساختمان های مذکور برای ۲۰ میلیون نفر اضافه تر جامدنظر گرفته شده که خالی مانده است .

بخاطر هوای شمهبر

چون در کوچه های کانگریتی لاس انجلس امکان غرس نهال ها و ایجاد سرسبزی میسر نیست لذا هوای شهر مذکور در اثر دود فابریکات و وسایل نقلیه خیلی خراب است، آخرین چاره در شهر مذکور برای ایجاد سرسبزی اخیرا سنجیده شده و آن اینکه در کناره های سرک گلدان های پلاستیکی گذاشته اند و در آن نهال غرس نموده اند تا در اتریمیان آوردن سرسبزی اندکی هوای شهر را بهتر بسازند .



شهر کوچکی برای تفریح

در ساحل بحیره سیاه نزدیک سوچی شهر کوچکی برای تفریح ساخته اند که باستیما تياتر، کتابخانه و میدان هایی برای انواع سیورت ها مجهز است، این شهر کوچک گنجایش هفت هزار نفر را دارد و تمام این اشخاص صرف برای سیری کردن تعطیل به آنجا میروند . درعکس یکی از هتل های این شهر کوچک مشاهده میشود که يك هزار بستر دارد .



برف مصنوعی



در شهر «بات راشینگل» آلمان تباریدن برف نمیتواند مانع سکی بازی شود، چون سکی بازی در شهر مذکور بشکل يك ورزش غنعنوی را دارد، زمانی که برف تبارد توسط ماشین جدیدی که ساخته اند بصورت مصنوعی برف می بارانند

ماشین مذکور که درعکس در حال فعالیت دیده میشود آب را به برف مبدل ساخته در سیر حرکت سکی بازی می باشد ، این ماشین در ظرف صد ساعت میتواند فاصله طول ۳۵۰ متر را برفپاشی کند، آنهم برفی که ده تا پانزده سانتی متر ضخامت دارد .



تعمیر عجیب

این تعمیر رهایش که با ساختمان عجیبش توجه را بخود جلب میکند در هسپانیه ساخته شده هرا یارتمان آن برای يك فامیل اختصاص مهندس هسپانوی ای که این ساختمان را نقشه کرده است ، خواسته با این تعمیر فامیل های بزرگ و غنعنوی را، یعنی جمع شدن سه نسل يك خانواده را گرد هم، از هم بپاشد.

نیرنگ صاحبان فابریکات سگرت سازی

تلویزیون فرانسه از نشر کردن اعلانات سگرت و مشروبات الکلی کاملاً منع شده است، این مطلب باعث گردید تا تلویزیون به خساره مادی مواجه شود، اما صاحبان فابریکات انواع سگرت ها و مشروبات الکلی دست به نیرنگی زدند که خیلی قابل دقت است ، آنها که بروی

لوحه هادرنقاط مزدهم از جمله ستدیوم های ورزشی اعلاناتی داشتند با دادن رشوت به آیریتور های تلویزیون به بهانه های مختلف کلامه تلویزیون را بروی لوحه های اعلانات تیار میکردند و بصورت غیر مستقیم اعلانات خود را از طریق تلویزیون بخش می نمودند .



جرایم زنان بیشتر شده

طبق احصائیه گیری هایی که اخیرا در امریکا بعمل آمده جرایم در میان زنان نسبت به مردان بیشتر بوده است در لاس انجلس ده فیصد مجرمین را مردان و ۲۳ فیصد را زنان تشکیل میدهند .

متهمین جرایم سنگین ۶۱٫۳ فیصد مردان و ۱۰٫۴ فیصد زنان بوده اند .

آفریده میچاک

پیرمرد

در دوشماره



مترجم - ح، نیرومند

اثر ویلاوی اف

ایلدیج چشم به زمین دوخته بود: «بسیار گفتنی ندارم». با صدای خفه به حرفش ادامه داد. من به سوپرمارکت رفتم. پس از خرید خاوبار و مایحتاج یک هفته دوباره به طرف منزل روان شدم. از طریق دروازه عقبی وارد حویلی عمارت شده به مطبخ رفتم اودر آنجا افتاده بود.

«شما بالای چه کسی بدگمان هستید؟ بنظر شما ممکنست کسی مرتکب قتل شده باشد؟» - من؟ سرش را به علامت نفی تکان داد: هیچ نمی فهمم.

دنیس معاون رئیس بخود جرات داده پیش تر آمد و سوال کرد: «وقتی جسد را دیدید به اتاق خواب رفتید؟»

ایلدیج با اشاره سرتأیید کرد: «تلفون در اتاق خواب است و من به اتاق خواب رفتم تا شما را از جریان باخبر سازم».

«شما در آنجا به چیزی دست زدید؟» - «نی».

دنیس نگاه استهفام آمیزی بصورت رئیس افکنده گفت: «کیتان! یکنفر ا تاق خواب را

کیتان مایک گلتن آمر شعبه پولیس جنایی که زیر دستان او را «پیرمرد» میخواندند، به معاینه جسد به روی زمین مطبخ پرداخت جسد پیراهن خواب و پلاپوش از فلان آبی به تن داشت و مانند گدی از کار رفته در آنجا افتیده بود. رنگ پوستش نسواری بود و ۳۲ سال از عمرش می گذشت و غالباً ۲۰ کیلو از وزن معمولی جاقتر معلوم میشد.

اینکه اودر سابق قشنگ بوده باید شکل اکنون تثبیت آن مشکل مینمود زیرا حجمه اش را خرد کرده بودند. آله قتاله که یک میله سربی بود در کنار جسد بنظر میرسید. یک پاکت کلان کاغذی مملو از خوراکیه باب در پهلوی میز آشپزخانه قرار داشت و دروازه عقبی مطبخ بطرف حیاط منزل باز بود.

«پیرمرد» از معاون جانش ویلیام دنیس پرسید: «عکاس در راه است؟»

«بلی رئیس ماموران طب عدلی هم میرسند». «پیرمرد» چرخي زده به اتاق نشمین داخل شد و انگشتان دستش را بهم گره زده چیزی را در دهانش میجوید. یک ماموردگر که یونیفورم پوشیده و در انتهای اتاق بجستجو مشغول بود به هیجان در آمده سعی نمود عیجانش را پنهان سازد.

«پیرمرد» در حالیکه رویش را بطرف شوهر مقتول بر میگردد، اظهار داشت: «این میله سربی اصلادر منزل شما وجود داشت؟»

ایلدیج به صورت «پیرمرد» بالادیده سرش را به علامت نفی تکان داد: «نی من هیچگاه متوجه این میله سربی در منزل نشده ام».

جوزف ایلدیج هم در نیمه راه سی سالگی بود و از لحاظ وضع ظاهری بسیار خوب معلوم میشد.

گرچه هیچوقت مثل امروز اینطور رنگ پریده بنظر نیامده بود.

«خوب بمن بگویید که امروز پیش از چاشت چه اتفاقی رخ داده است بلی؟»

«من مثل هر روز شنبه برای خرید بیرون رفته بودم».

«و لیله خرید همیشه بدوش شماست؟»

«خانم در روزهای هفته به صفت معلم کار میکند و من میخواهم، من میخواستم که آخر هفته یک مقدار استراحت کند».

«آقای ایلدیج شما در بیرون از منزل مشغولیتی دارید؟»

«من؟ او خیلی وحشت زده معلوم میشد: من نماینده بیمه هستم. اگر شما حدس می زنید که پول او را میخواستم این درست نیست».

مامرد و از مدرک عاید من زندگی میکردیم.

«آه. اما با وصف اینهم او به شغل معلمی ادامه داد؟»

جوزف ایلدیج با سر اشاره کرد: او بخاطر سرگرمی معلمی میکرد. اونمیخواست پس از ازدواج ما از پیشه معلمی دست بکشد. من هم سعی نمودم مجبورش بسازم.

مایک گلتن او را بدقت دیده گفت: آه ها و شما همیشه روز آخر هفته خرید میکنید؟ خوب حکایت کنید امروز پیش از چاشت هر چه کرده اید بمن بگویید.

بدقت تفتیش کرده است. روک های میز، الماری لباس و میز آرایش همه را زیر و رو کرده است.

گلتن در حالیکه چشمش را از شوهر مقتوله بر نمیداشت با سر اشاره کرد: «آقای ایلدیج شما چیزی قیمتی در خانه داشتید؟»

«نی شیشی قابل ذکری نداریم شاید چند عدد بانگنوت دالری و چند حلقه انگشتر که ما یا داشت و قیمت مجموعی آنها از دویصد دلار تجاوز نمیکند».

در همین لحظه عکاس پولیس وارد اتاق نشمین شده، خواست هدایت بگیرد. گلتن و دنیس او را به مطبخ بردند و هم متخصص طب عدلی درین لحظه وارد شده شروع بکار کرد.

گلتن به اتاق برگشته شوهر مقتول را به روی بازوی چوکی در حال تفکر نشسته یافت: «آقای ایلدیج شما به کدام ساعت برای خرید بیرون رفتید؟ و در چه ساعتی به منزل برگشتید».

در حوالی ساعت ۹ منزل را ترک گفتم شاید ده دقیقه گذشته بود یا ده کم ۹ بود. بصورت دقیق نمیتوانم بگویم زیرا درست به صفحه



ساعت توجه نکرده بودم. - به این تفصیل بین ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه و نه ۱۰ دقیقه شما بیرون رفته بودید درست است؟

«بلی این درست است».

«چه وقت بخانه برگشتید؟»

«در بازگشت هم بساعت دقیق نشدم. وقتی وارد منزل شدم جسد او را دیدم. تصور میکنم که مغز من در آن لحظه درست کار نمیکرد».

«شما نمی توانید دقیقاً بگویید چه ساعتی بوده؟»

ایلدیج: «فکر فرورفت یا اینکه میخواستم آنطور جلوه دهم: «تصور میکنم تقریباً نیم ساعت پیش به خانه رسیده فوراً پولیس را خبر کردم و آنگاه...» او به صورت کیتان خیره شد. رنگ صورتش تغییر کرد: «یک لحظه».

اکنون بخاطر می آورم. ساعت سوپرمارکت ۲۰ کم ۱۱ را نشان میداد که من موترم را در پارکینگ پیش راندم. یقیناً ۵ دقیقه برای خرید و دقیقه دیگر برای رسیدن به منزل ضرورت داشتم. بلی فکر میکنم که باید ده کم ۱۱ بوده باشد که من او را دیدم».

«چقدر وقت میشود آقای ایلدیج شما ازدواج کرده اید؟»

«در ماه جون ده سال از عروسی ما میگذرد».

«: اولاد دارید؟»

«: نی».

«: خانم شما دشمنانی داشت که ممکنست شما نسبت به او مشکوک باشید».

«: غیر ممکن است زیرا همه دورا دوست میداشتند».

«: خویش و قوم چطور؟»

«: او خواهر و برادر دارد دو برادر و یک خودهر و هم مادرش زنده است اما آنها همه در ساحل غربی زندگی دارند».

پیرمرد متفکرانه اشاره ای کرده مجدداً به آشپزخانه برگشت متخصص طب عدلی اظهار نظر نمود که خانم بایله آهنی از پای در آمده است همانطوریکه همان استفاده از آن می رفت عکاس از محل حادثه و جسد عکسبرداری های کرد و طالب هدایت شد که برای برداشتن نشان انگشت وارد عمل شود یا خیر؟

کیتان غم غم کرد: بلی ممکنست آناری دز انگشتان به روی آله جارجه باقی مانده باشد و هم از اتاق خواب عکسبرداری کنید مخصوصاً از روک های میز که احتمالاً به آن ها دستبرد زده اند عکسهای تهیه نمایید.

دنیس معاون جوان از کیتان پرسید: شما باور میکنید که قتل ناشی از عمل سرقت باشد؟

«پیرمرد» شاه هایش را بالا انداخته پاسخ داد: «هر احتمالی موجود است چرا نباید به امکان سرقت فکر کرد. و هم امکان دارد که ایلدیج زن شرابه قتل رسانده باشد و برای کم کردن رد پای می خواهد موضوع را بصورت یک سرقت نمایش دهد. سپس نگاه پرشش گری به صورت دکتر افکنده: شما چه تصور میکنید؟ آیا خاتم محض بخاطر قتل رسیده بقیه در صفحه ۵۸

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یادداشت از لایلا - تنظیم از: دیدبان

دستم به در حویلی نرسیده بود عمه خودش را بمن رساند و بالا پوش درازی را روی شانه هایم انداخت دیوانه وار بطرفش برگشتم ، او که متوجه وضع وحالم بود ، کمی از من فاصله گرفت و گفت :
متوجه خودت باش . با این سر و وضع وقتی به خیابان بروی

مردم چه خواهند گفت ؟ چه قضاوتی در باره ات خواهند کرد ؟
باخشم نا شناخته ، که وجودم را پر کرده است ، میگویم :
برو گمشو ! هیچ مهم نیست که مردم چه میگویند و چه قضاوتی می کنند ، میفهمی ! اما وقتی در حویلی را باز کردم و نگاهم به چند نفری

که از آن خیابان فرعی میگذشتند افتاد ، دو دل و متردد بر جای ایستادم و به لباس خواب بدن نمایی که بر تن داشتم خیره شدم راقعا بیرون رفتن با آن لباس آنهم

در برابر چشمان کنجکاو رهگذران پشتم را لرزاند و همانجا از خجالت سرخ شدم دیگر صبر نکردم بالا پوش را دور خودم پیچاندم و از آن خانه چپمی قدم به بیرون گذاردم چشمان خجالت زده ام را بزمین دوخته بودم و نگاه های شر مزده ام را از مردم

میدزدیدم ، فکر میکردم همه مردم سر تا پا چشم شده اند و مرا نگاه میکنند و همه یکصدا بمن میگویند لایلا ! تو دیگر دختر هرزه بی هستی فساد و بدنامی در زندگی تو راه باز کرده است تو دیگر هیچ نیستی ، هیچ ! این صدا ها در گوشم می پیچد و پژواک این صدا ها میخواهد مغزم را متلاشی کند و قلبم را از حرکت باز دارد .

از کوچه ها و خیابانها میگذرم بی آنکه بفهمم از کجا میگذرم و با که بر میخورم همه جا مردم است همه جا سر و صدا است ، همه جا چشمهایی است که نگاه میکنند و

من از این نگاه ها میترسم و میلرزم و فرار میکنم و سر انجام بی آنکه متوجه باشم خودم را در برابر در خانه خودمان میبینم ، لحظه مکث می کنم ، قلبم در سینه ام می تپد و نفسم سوخته است نگاهی سرتاپایم میکنم شر منده وارد خانه میشوم .

بیشتر خجالت از این است که جواب سیما خواهرم را چه بدهم ؟ اگر او بپرسد شب را باکی بوده ام و کجا بوده ام چه بگویم لرزیده از حویلی میگذرم و وقتی داخل اتاق میشوم - میبینم عمه پیش از من وارد شده است و در صدر اتاق نشسته است .

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

بناغلی محترم دیدبان نویسنده و تنظیم کننده یادداشت های لایلا !
از آغاز نشر یادداشت های لایلا این دختر مصیبت رسیده محیط ما با علاقه فراوان سر گذشت او را مطالعه کردم با وجودیکه هیچ نکته بی درین سر گذشت باورنکردنی نیست و ازین اتفاقات در محیط ما بسیار دیده شده باز هم گاهی سر گذشت دردناک این دختر بنظرم چون افسانه ای مینماید افسانه بخاطر اینکه نمیتوانم چنین حال و احوال و روزگاری را و بالاخره چنین سرسر گذشت تلخی را برای یک دختر برای یک هم جنس خود قبول کنم بارها در بستر خواب به این سر گذشت دردناک و قهرمانش لایلا اندیشیده ام ، با هزاران نوع تخیل راه حل ، راه نجات و یا انتقام برای او جستجو کرده ام گاهی هم خود را بجای او قرار داده ، آنوقت بدنم از ترس بلرزه در آمده و فریاد زده ام : نه ، نه .

با خود گفته ام ... کاش این موضوع حقیقت نداشته باشد . با این جمله اندکی خودم را تسلی داده ام ، بعد وقتی به عده بو الهوس به بر خورد ها کرکتر ها اخلاق و عادات ، پستی ها و پلیدی هایشان فکر کرده ام دو باره عقده گلویم را فشرده و بدون اختیار و اراده سیل اشک از چشمانم جاری شده است ، زیرا سر گذشت های مهیب تر و دردناک تر ازین در اجتماع ما اتفاق افتاده است که شاید عده کمی از آن اطلاع یافته اند .

آتیة یک دختر هیچگاه قابل پیش بینی نبوده است ، اتفاق افتاده است که مرد مهربانی با کلمات شیرین او را فریفته بعد از ازدواج به ازدهایی میل شده که گویی تمام پستی ها و پلیدی های عالم را در وجود او جمع کرده اند ، بسیاری از خواهر خوانده هایم به چنین سر نوشت دچار شده اند در حالیکه هر کدام آرزو های طلایی داشتند و در رویا های خود آینده خود را هر چه بیشتر رنگین تر و زیباتر و تاحدی که تصورشان قدمیداد آید و آلسی و پسندیده تصور میکردند چهره های زشت و کثیف فریکاران ، دختر فریبان و آدم های فرومایه جلوه چشم بر قص می در آمد و آنگاه من که خودم را اندک تسلی داده بودم با تجسم حال زار لایلا باز هم های ، های میگریستم ، من که مثل او دختر بی پناهی هستم نمیدانم چه کمکی از دست من برای او برمی آید ؟ اصلا چرا این نامه را نوشتم خودم هم نمیدانم ... شاید بخاطر اینکه اندکی از اندوهم بکاهم اندوهی که سر گذشت دردناک لایلا در من بوجود آورده است ؟ شاید اینطور باشد .

ایکاش اینطور باشد ... یعنی اندکی اندوهم کاهش یابد .
(خلیمه - ف)

گریه آلود میپرسم :
دیشب وقتی من اینجا خوابیده بودم ، محسن خان کجا بود ؟
پوز خند عمه ، تحقیر آمیز می شود و میگوید :
- کجا بود ؟! همینجا در کنار تو ، روی همین تخت خواب .

اول مثل اینکه از صحبت های عمه چیزی نفهمیده باشم ، چیزی نمیگویم ، اما بعد وقتی کلماتش را حلاجی میکنم وقتی متوجه منظورش میشوم ، ناگهان مثل دیوانه ها مثل کسانی که تعادل فکری خود را از دست داده باشند ، فریاد می کشم :
نه ، نه !

عقده آن چنان راه گلویم را بسته است ، آن چنان در تنگنای حلقم گره خورده است که نفسم را بند آورده است و وقتی عقیده ام میترسد بطرف عمه هجوم میبرم و موهایش را در چنگال میگیرم و میگویم :
عمه اینکار تو بود این دسیسه تو بود این تو بودی ...

بعد نفسم بند می آید و روی اتاق می افتم میخواهم فریاد بکشم ، نمی توانم ، میخواهم کسی را به کمک بطلبم ، نمیتوانم - چه کسی می توانست بمن کمک کند؟ عمه ؟
نه ! این عفریته چه کمکی میتواندست بمن بکند ؟ خودش نبود که مرا بدام انداخت ؟ خودش نبود که مرا به چنگال محسن خان سپرد ؟ چنان رنجی وجودم را انباشته بود و در مرگ و بیم چنگ انداخته بود که گریز از آن ناممکن مینمود . بی مهابا از جا پریدم و بطرف در دویدم میخواستم هر چه زودتر از آن خانه بگریزم ، هر چه زودتر خودم را به خواهرم و بخانه خودم برسانم در آن لحظه احساس میکردم که دیوانه شده ام ، واقعا دیوانه شده بودم .

دیگر بهیچ چیز توجه نداشتم نه به عمه که کنار در ایستاده بود و نه بخانه آراسته محسن خان که بر از آلودگی و بدنامی بود .

از دیدن عمه نفرت میگیرد، سرعت از اتاق قدم بیرون میکشم و میخواهم از برابرش فرار کنم که صدای در راهرو میپیچد :
- لیلا ! لیلا ! بیا اینجا کارت دارم .

قدمهایم سست میشود ، میخواهم برگردم اما قدم جلو میگذارم و از عمه فرار میکنم . وقتی قسم بداخل اتاق دیگر میگذارم، مثل اینست درودپوار
نفرینم میکنند و بدنامی و سیاهنامی ام را برخم میکشند .
ناگهان در اتاق صدائی کرد و عمه وارد شد، لبانش بالبخنمرده از هم باز شده بود و نگاهش را مستقیماً متوجه من ساخته بود. میخواستم
فریاد بکشم و بگویم : برو گمشو اما صدایی از حلقوم بیرون نشد و عمه جلوتر آمد و درست رو برویم نشسته و آنوقت بسته را جلوم گذاشت .
ناتمام



عکس و مطلب

فلمی از روی يك داستان یوفکوف

سینما بلغاریه اخیراً متوجه آثار ریسنده معروف آنکشور «یور دان یوفکوف» شده است، آثار یوفکوف گنجینه های ادبی بلغاریه محسوب میشود و خوانندگان مجله ژوندو ن حال چندین داستان او را خوانده اند، زیرا داستانهای «غچی سفید» «شیبیل» و «بوژورا» که از داستانهای و تاه این نویسنده است در ژوندون چاپ رسیده است. را خاری ژانودف ریسنور بلغاریه برای اولین بار از وی داستان «شیبیل» فلمی تهیه رد که خیلی مورد استقبال تماشا ران واقع شده بعدها این استقبال بنظیر فلما زن را بطرف آثار فکوف متمایل ساخت و داستان بزعه کنار سر حده او را برای سینما انتخاب کردند یکی از سناریست ها استیفن سائف از روی ستان مذکور سناریوئی ترتیب ده بدسترس گریشه استروفسکی ریسنور معروف بلغاریا قرار داد و ر فلمبرداری آغاز گردید. آنها رشیدند تا اصالت اثر حفظ شود سناریو با تمام کیفیت اصل اثر شته شده و ژر یسنور هم کوشیده است تا این فلم هنری بشیوه عالی جبرداری شود.

ژریسنور این فلم میگوید: «يك وقت در سویدن مشا هده و دم که تیاتری يك اثر حماسی آن نور بروی ستیز گذارده بود. با جودیکه داستان مذکور را همه قبل رانده بودند، باز هم نمایش مذکور استقبال شگفت انگیز مردم مواجه د، از همانوقت بفکر تهیه فلمهایی جنبه وطن پرستی داشته باشد تادم، آثار یوفکوف این خصوصیت دارا می باشد لذا یقین دارم این م نیز با استقبال پر شور مردم اجه خواهد شد.»

نقش نونه را درین فلم و در وتیه نجوا و نقش گالچف را «استفن تا ایلوف» که هر دو از هنر پیشه های معروف بلغاریه متند بازی میکنند. بچنان «استفین پیچف» و «کاتیه پکارلوا» و نیکو لاتودف نقش های گر این فلم را بعهده دارند.



راجکپور و ششی کپور

از خانواده راج هنر مندان برجسته ای برخاسته اند پرتیوی راج که خود از هنر مندان بنام هند بود. در بسیاری از فلم ها نقش هایی بازی نمود و فلم های زیادی ساخت، او کمپنی فلمبرداری راج را اداره میکرد. و در فلم رستم و سهراب نقش رستم را بازی کرده بود. سه پسر او یعنی راج کپور ششی

فلم پر جنجال ایتا لوی

ژریسنور ایتالوی بنام «ما رکو فیرازی» اخیراً یکی از فلم های خود را ببازار عرضه کرده که شاید از



پر غوغا ترین فلم های ایتا لوی باشد زیرا درین فلم انتقاداتی بالای پاپ ها هاو کلیسا بعمل آمده.

درین فلم «گلو دیا کار دینا له» میشل پیکو لی - اوگوتو نیاسی ویتو ریو کاسمن - الن کیونی و غیره نقش دارند.



کلودیا کار دیناله

کپور و ششی کپور هم در فلم های پیشماری بازی کردند، فعلاً ششی کپور از بازی در فلم کناره گیری نموده به تهیه فلم میپرد. پسر جوان را جکپور بنام رهنر کپور که تحصیلات خود را در اتحاد شوروی پایان رسا نیده امروز از هنر مندان پولساز هند بشمار می رود او با «بیتا» هیروئین بسیاری از فلم های هندی از دواج نموده است. ششی کپور فرزند کوچک پرتیوی راج در میان تماشاگران محبوبیت خاصی دارد، او در فلم معروف شر میلی همبازی را که می بود، درین عکس راجکپور و برادر کوچکش ششی کپور دیده میشوند. برای کسانی که ششی کپور را در نقش هیروی فلم دیده اند.

این عکس او خنده دار و خا طره آمیز جلوه میکند. زیرا این عکس دوران کودکی او را نشان میدهد. بینیم بعد از این از نواسه ها و کواسه های پرتیوی راج چند نفر دیگر شان آرتیست سینما خواهند شد.



چند صحنه از فلم مز رعه کنارسر حد اثر یور وان یوفکوف

د زړه خبری

روژه ماتی

ټکر ټکر دپیشلمی له لاسه یمه

دروژی هر ما بنام اختر دی

اسلامی ار کان په افغانی کلتور کښی څکه په ژوره توگه ځای لری او سره ښه نغښتی دی چه دواړه ځانگی یو دبل سره ورته او مشابه اړیکی لری، مخکښی لدینه چه دآریانا په خاوره کښی اسلام راشی، ددی سیمی دود، دستور ته پیروی اندازی پوری دانسانی ښه سلوک او اسلامی ښیگڼو په شان حکمفرما و.

درواغ ویل تر هرڅه بد، ضرر رسول دسم انسان له کر دار نه لیری او غلط تفکر دسا لم فکر له پندار پر مقا بله تله کښی ځای درلود. هغه وخت چه دپکښت دخواوری زامن داسلام په سپیڅلی دین مشرف شول نو ددی دین دستور وخدمتگارانو څخه هم و گڼل شول، لوی اسلامی فتوحات او ددی مقدس دین پراخوالی ددوی دسر ښندنی او قر بانی په واسطه تر سره شول لکه ابو مسلم خراسانی، دغور کورنی، محمود غزنوی او لوی احمد شاه بابا چه داسلام دین ته یی پوره پراخوالی ورکړ.

دغسی تاریخی اسناد او واقعیتونه ددی شاهدی ورکوی چه اسلامیت او افغانیت سره اوس پیڅی نغښتی او یو شان گڼل شوی دی.

روژه نیول سر بیرته پر دی چه دلوی خدای امر پر ځای کول دی دروزه تې نفس هم تصفیه او تذکیه کوی، او پوهیږی چه خواران او غریبان چه ولری تیروی په څه مشقتا تو اخته وی؟

روژه نیول دځینو میکرو بسو نو دوژلو اود چا غوالی مؤثر علاج هم دی او پدی برخه کښی مفصلی خبری شوی دی، دلته غواړم چه صرف دافغانی کلتور له مخی دروژی متر مقام ته یو لنډ شانتی نظر واچو و،

وگو رو چه روژه په څه ښه والی دافغانی غیرتی او باعزمو خلکو له خوا هرکلی کیږی اود غه احساس دخپل فولکلوریک ادب دلوی بحر یعنی لنډ یو څخه څر گندوو چه واقعا دولسمی غږ او احساس ښه انعکاس ور کوونکی دی. لکه چه په پورتنی لنډی کښی لیدل کیږی دروژی هر ما بنام اختر په شان په خو ښه او خو شالی سره لمانځله کیږی څکه چه پدی وخت کښی دکلی خلک، دوستان او ملگری سره په جو مات کښی ټولپیری هر څوک تر خپلی وسی پوری له خپلو کورونو څخه خواره دخانه سره راوړی او په لوی دستر خوان باندي پیږدی چه دلته مختلف طعمونه، ډول ډول خواړه برا پر پړی، کله چه د ما بنام آذان وشي نو په گڼه سره د «بسم الله» ویلو په ترڅ کښی روژه ماتوی اود لوی خدای شکرانه اداکوی چه په اتحاد او اتفاق سره دوی ناست دی اود ژوند څخه خوند اخلی.

دوی څکه ویاړی چه خدای ورته دومره قدرت ورکړی چه کری ورځ په و لږه او تنده تیره کړی خپل کار او کسب سر ته رسوی او په عین حال کښی دخدای فرض پر ځای کوی، دالویه میړانه ده چه دولری سره سړی مبارزه او دنفس سره شخړه وکړی څوچه په هغه پاندي بریالی شی او خپل حاکمیت پری ثابت کاندی.

ددی دپاره چه اکثره خلک خپل ورځنی کارونه په عادی ډول سرته رسوی او له بلې خوا روژه هم لری نو دښی خوب ته ډیر تر جیج وړکوی لدینه چه دپیشلمی دپاره را پا خپری او خو مړی ډوډی و خوری نو څکه وایی چه «ټکر ټکر دپیشلمی له لاسه یمه» لکه چه وویل شو پښتنی کورنی

داتفاق واتحاد خوند په میخ شی نه بدلوی ډیر عادی او ساده خواړه هغه وخت مزه کوی چه دکور نهی ټول غړی پکښی برخه و لری اود دستر خوان په گرد چا پیو ناست وی.

خو یوه کونه چه یو کال مخکښی میړه یی مړ شوی دخپلو کورچنیا نو سره دروژی ماتی په دستر خوان ناسته ده او دهغه وخت ارمان کوی چه دکور نهی ټول غړی سره یوځای و، پدی لنډی کښی داحالت ښودل شوی چه:

دروژه ماتی دستر خوان کښی

له سترگو اوښکی توپوم چه کونډه

دکلی مخ په لوی میدان کی دروژی په هر ما بنام کی عجیبه په زړه پوری میله وی چه ټول کورچنیاں حتی نیمزالی نجونی په کورچنیو کا سو کښی له خپلو کورونو څخه خواره راوباسی او په یو لوی ملاور شکله صفحی باندي چه دهمدی مطلب لپاره جوړ شوی وی پدی اوتول پی دما بنام آذان انتظار پا سی، کله چه ملا آذان ورکړی نو کورچنیاں په ډیر لوړ آواز چیغی و هی چه «آذان و شو، آذان و شو...» کله چه روژه ماتی سره و خوری بیا نو په لو بو اخته وی، هلکان او نجونی په گڼه سره لوبی کوی، که چیری سپوږمی ژر وخیژی نو سندرې او نکلونه هم سره وایی او دمعضو مانه آوازونو په ادا کولو سره په گڼه اتن کوی او بیا هم چه ستړی شول خپلو کورونه ته ځی.

دکلی سپین پیری چه ما سختن دلمانځه او تراویح څخه خلا صیږی دبیر ته ستندیدو په وخت کښی چه دکورچنیاںو دا خو شالی گوری نو ددوی دکورچنیوالی دوره ورته په سترگو سترگو شی اود هغه وختونو په یاد دخو شیبو لپاره یسی سیل کوی په زړه کښی گوندی وایی چه کا شکي بیا هغه وختونه ستندیلای وای.

واقعا چه دروزه ماتی گړی له کیفه ډکه وی، هرڅه او هرڅه خوندوره بریښی، دروزه تی په زړه کښی دپاک نیت او نیکو آرزو گانو هیللی څپی وهی، دهنوعی ورور ولی احساس پیاوړی کیږی.

اوس چه افغان ولس دسیاسی، اقتصادی او اجتماعی لوی بدلون په مرحله کښی دی دنوی نظام ستره آرزو دخلکو اتحاد او پسه و گړو دوروړولی دهمزی ټینگو لو څخه عبارت دی چه اسلامی ارکان او افغانی کلتور ددی آرزو ملا تې دی نو څومره به ښه وی چه دخپلی افغانی پوخ کلتور په استناد، پدی دلته یو دلوی بحر څخه خوچان کړی دښو او سترو خدمتونو وگرځو.

دادی پدی لړ کښی د پښتنو دلته یو دلوی بحر څخه خوچان کړی مرغلری چه دژوندون محترمو لو ستونکو ته پی و پا ندی کوو:

ما ته د شو نډ و شر پت را کړه

سختو گر مو کښی ما روژی نیولی دینه

روژه په مات، قول به مات نکړم

که سر می پری شی داشنا دیدن ته څمه

روژه دی خدای قبول کړه، یاره

نازکی شونډی دی پتری نیولی دینه

د ما بنام لمونځ دی قبول مه شه

دیدن دی پر یښود، دا یمان کوی سوا لو نه

کوت. دلچسپ. خواندنی

هوا در رنتگین

در شهر ار لا نگیج جوهریت اتحادی المان سیکر و متر شعاعی برای اندازه گیری کشش فلات موسفیر مورد آزمایش قرار داده شده نمونه های ذرات گرد در کاغذ تر سبب نموده و نفوذ نمربخش اشعه رنتگین را در معرض نفوذ قرار میدهد و خود بخود شروع به تشعشع مینماید این نوع تشعشع که در حقیقت مرحله دوم شمارده می شود فیصدی طیف های عناصر معینه اتمو سفیر را در معرض آزمون قرار میدهد. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و سپس در هر کرمها سبوی پوهنتون دار مشقات تجزیه میگردد.



تشناب بین الماری

کارخانه الکتر و تخنیک وسازنده دستگاه اکسیریز اخیراً تشناب قاتی را اختراع کرده است که در خانه های قدیمی که تشناب ندارد از آن کار گرفته میشود یک الماری دارای ارتفاع دو متر و عرض هشتاد سانتی متر بکار است تا یک آب گرمی و یک تب غسل در آن نصب شود الماری تشنابدار در گوشه مطبخ گذاشته شده میتواند آب مورد ضرورت این تشناب توسط لوله رابری به نل آب وصل شده و آب های بدرفت آن نیز توسط نل رابری دیگر به کانالیزاسیون انتقال میابد در مواقع ضرورت باباز نمودن الماری تب غسل بروی زمین آمده و میتوان در آن غسل نمود و بعد دوباره آنرا در بین الماری جاداد.



میز و چوکی های پلاستیکی برای شاگردان مکتب



درین اواخر پلاستیک هائی که مقابل فشار و کوبیدن مقاومتر باشد دارد توجه بیشتری را بخود جلب نموده و بحیث موصل مورد استفاده وسیعی قرار گرفته است یک کمپنی پلاستیک سازی المان غرب درین اواخر سیت های مکمل فرنیچر پلاستیکی ساخته است که در آن جمله یکی هم میز و چوکی پلاستیکی برای شاگردان مکتب میباشد و چوکی و تکیه گاه آن بار تفاع معینی تنظیم گردیده است شایستگی و پرازندگی دیگر این میز و چوکی در اینست که خیلی سبک و کم وزن بوده و خیلی کم لکه می باشد.



تلفون هایی که نمره را بخاطر می آورد:

یک کمپنی جاپانی بنام (نیتسوکو) آل ساخته اند که نمرات مورد ضرورت را بیاد تلفون میدهد مدل (دس-۸) نوعی ازین آل است که بیست و هشت و ظیفه را میتواند

بخاطر بسپارد این آل را یازده علامت نمره تلفون است.

توسط این دستگاه با هر کدام از مشترکین تلفون که خواسته باشیم میتوانیم تماس بگیریم برای ارتباط پیدا کردن با تلفون طرف مقابل کفایت میکند که یک تکه را فشار دهیم.

برای اینکه دستگاه نمره مورد ضرورت را بحافظه بسپارد لازمست تکه متحرک مخصوص آنرا با لای نمره که خواسته باشید بیاوریم.

.....



سالانه پنجمه موثر فیات ازبین می رود

ازبین رفتن این تعداد موثرهای فیات مربوط به این نیست که تصادم

رخ میدهد بلکه راجع به نتایج کارهای تجربی فایده ای که میباشد. سالانه پنجمه موثر تیز رفتار مدل های مختلف در لا پراتوار کمپنی فیات ایتالیا و ایران میشود تا نواقص کار و نقاط ضعیف را دریابند.

به اساس نتیجه گیری که ازین ویران نمودن برای انجینیران کارخانه فیات بدست می آید آنها عموماً ضعیف بودن طرح را درک نموده و در تقویت آن می کوشند.

توجه بیشتر در قسمت هایی که برای راننده خطر بیشتری دارد معطوف میشود.

تو صیف شیرین

نکته بی از: خواجه عبدالله انصاری

یار باش و مار میاش گل باش و خار میاش -
یارنیک به کار نیک - یارید پد ترازمارید -
چون یار اهل است - کار سهل است - محبت
با اهل تابجان است و محبت با اهل تاب جان
است -

رباعی

صد سال در آیشم اگر مهمل بود
آن آتش سوزنده مرا مهمل بود
با مردم نا اهل میادم صحبت
دوزخ به جهان صحبت نا اهل بود

شب روزی جو مهابت جوانی
سینه چرمی جواب ز ندگانی
دوشکر چون عقیق آبداد
دوگیسو چون گهند تاب داده
نمک دارد لبش درخنده پیوست
نمک شیرین نباشد وان او هست
شبی صدگسی فزون بیند بغواش
نبیند کس شیبی چون آفتابش
رخش نسوین و بویش نیز نسوین
لبش شیرین و نامش نیز شیرین
(از داستان خسرو و شیرین اثر نظامی)

گدا و منعم

یکی خانه خواجه بی را بزد در
چو فرعون باد بزرگیش دو سر
لبش خشک از فقر و چشم از تعب تر
درین صبحگاهان کشیدی ز بستر
کزین در زدن شد مرا گوشها کر
برای رضای خدایت داور
تو گفتی خبر شد ز مرگ برادر
ز فریاد او کوچه صحرای محشر
مگر خلق پیر شما پند توکر ؟
ترا عقل و منطق مگر رفته از سر ؟
بگیر آنچه دادند وز انصاف مگرد
کنم روده های تو خرمن به خنجر
بفرید مرد گدا همچو نندر
که از تشنگی همچو تی گشته لاغر
ز حال فقیران پیمار مضطر
چو تازه میت کام تراز شهوشگر
چسان منطق و عقل نگریز د از سر
اگر چه فلک کرده جنب تو پرور
که آخر خرابست گناخ مستگر
که اگر دد ترا حال با من برابر
نه هرگز برابر که با این قساوت
زمن باز ها باد روزت سیه تر

محمد آصف فکرت

سحر که دوتا دست لوزان ولاغر
برآمد ز منزل یکی مرد فربه
ستاده بدر دید مرد فقیری
بگفتا مگر خواب دیدی که مارا
و دیگر برو در زدن را بیاموز
بگفتا که صاحب بده پول نانی
چو بشنیداین، خواجه آشفته گردید
چو دیوی برآشفست چونانکه گردید
که ای بیشعور ای گدای مزاحم
درین صبحگاهان نه وقت گدایی است
برو کار کن، یانه یک گوشه بشین
گرت بار دیگر بر این در بپیم

چوزان نامسلمان چنین دید پاسخ
که آری کجاعقل و منطق کسی را
توای از خدا بیخبر خود چه دانسی
چه دانی که خون جگر میخورم من
دو روز است طفلان من نان ندارند
ترا رحم و ایمان برفته است از دل
ولیکن بدان ای که مست غسوری
خدای آورد آن دمی را که بپسم

نه هرگز برابر که با این قساوت
زمن باز ها باد روزت سیه تر



نگه آهو

اگر اندیشه کند طرز نگاه او را
جوش حیرت مژه سازد نگه آهوا
ماهیم از تاب و تب عشق بغود مینالیم
بر سر آتش اگر هست دمیمن مورا
غرض شوخی چه دهد ناله محروم اثر
تیغ بی جوهر ما کرد سفید ابرو را
بسکه ننگ است فضای چمن از ناله من
بزمین برگ گل از سایه نهد پهلورا
سر نوشتم نتوان خواندم کرد تسلیم
تو ام چسبه خود ساخته ام زانو را
خاک گردیدم و از طعن کسان وارستم
اخر انباشتم از خود دهن بدگو را
نبش دلم بطیش ناله طرازنفس است
جنگ اگر ناله بمضرب زند گیسو را
حال از نسبت رخسار تو مشکین پر شد
قرب خورشید بشب کرد مدد هندو را
صافی دیده و دل مانع نخجیر دولست
بشت عینک بتفاوت برساند رو را
تا نظر می کنی از کسوت رنگ آزادیم
رنگ گل چند بزنجیر نشانند بو را
«بیدل» این عرصه تماشا کده الفت نیست
سبزه گرداشت ورود است دم آهوا
حضرت ابوالمعانی بیدل

فا لگیر

کنودی آفتاب به پهلوی فدا ده بسود
زنبور های نور زگودش گریخته
در پشت سبزه های لگد کوپ آسمان
گلبرگ های سرخ شفق تازه ریخته

تف بین پیر باد درآمد ز راه دو ر
پیچیده شال زرد خزان دایگر د نش
آروز میهمان در خشان کو چه بود
تابشوند راز خود از فال روشش

در هر قدم که رفت درختی سلام گفت
هر شاخه دست خویش بسویش دراز کرد
اوردست های یک یک شان را کنار زد
چون کولبان نوای غریبانه ساز کرد

آنقدر خواند و خواند که مرغان شامگاه
شب راز لای لای درختان صدا زدند
از بیم آن صدا بزمین ریخت بر گها
گوی هزار چلچله را در هوا زدند

شب همچو آبی از سر این برگها گذشت
هر برگ همچو پنجه دستی بریدم بود
هر چند نقشی از کف این دستها نخواند
کف بین باد طالع هر برگ دیده بود
نادر پور



اینچه

نوشته : یوردان یوفکوف

روزی رد بغاطر می آورد که با کارافه ایر دزدیکی (ژرنا) بر خورده بود آنوقت کرجلی ها قریه را محاصره کرده بودند و این سبب یکده از مردمان قریه یابرای دفاع از خودیوا از ترس جان به بیابان های اطراف بر آمده بودند .

کارافیز از دور بطرف خانه های قشنگ ملاکین قریه میدید ، خیلی عصبی و در عین حال مردود بود ، نمیدانست چه کند ، به قریه داخل شود ... ؟

جرات اینکار را نداشت زیرا خیلی برایش گران تمام میشد ، در همین لحظه اینچه بادو سه صد نفر مسلحشور همراه خود به آنجا رسیده بود ، همه براسپ های تیز کام سوار بودند ، آنوقت اینچه هنوز خیلی جوان بود ، او بطرف کارافیز دیده نگاه می کرد به قریه انداخت ، بدون اینکه فکر کرده باشد گرفت ، با همه دوستانش بطرف شرامپول حرکت کرد ، کرجلی ها با اسب های تیز کام خود بطرف قریه میسروند و تیر اندازی مینمودند .

اینچه سه مرتبه بطرف شرامپول پیشرفت و عقب نشینی کرد ، زمین زیر سم اسب ها و میل زید ، ابری از گرد و خاک به آثر تاخت و تاز سواران تشکیل شده بود ، اینچه خسته شده بود ، چنانچه میدرخشید ، او دو باره نزدیک کارافیز برگشت ، از روی خشم خندیده بعقب نگاه کرد ، این تلاش های دیوانه وار و عیج سوئی نبخشیده بود ، در میان خاک و گرد و دود باروت اجساد کرجلی ها بیکه کشته شده بودند هر طرف افتاده بود و اسب های بی صاحب اینطرف و آنطرف میگردان بودند ، کرجلی ها دیگر فریاد میکردند همچنان شیشانها (مردم قریه را به همین نام یاد میکردند) از تیر اندازی با لای دزدان باز ایستادند و نسبتا وضع آرام تر شد و خاموشی جای سرو صدا را گرفت اینچه با آواز بلند میگفت :

— همین طور است .. اگر سیب میخواهی باید شاخچه آنرا بشکنی آدم های اینچه یکی از اهالی قریه را که برای آبیاری زمین های خود بیرون شده بود گیر کردند ، آن مرد بیچاره از ترس خود را به پای اینچه انداخت و امان خواست ، او مرتب دست و پا میزد اینچه رامی بوسید ، اینچه وقتی که او را دید خوشحال شد ولی این خوشحالی را برو ز نداد و در برابر آن مرد همچنان خشم باقی مانده فهمید که وجود این مرد خیلی پندرش میخورد از او میتوانست استفاده شایانی بنماید . این مرد میتوانست در شب نفرات اینچه را بقریه رهنمایی کند .

آن شب پنجاه نفر از کرجلی ها انتخاب شدند تا با (رهنما) بدخل شرامپول بروند ، رهنما آنها را خوب رهنمایی کرد ، در لحظات کوتاهی تمام پیره دار های قریه کشته شدند ، بدون اینکه صدایی ایجاد شود و بعضی آنها کرجلی ها نفر های خود را ایستاده کردند . از طریق قسمت تصرف شده قریه ایچه باقیه

فریاد میزند ، عجله آنها را مشاهده کرد ، قیافه های خشن و حریص شانرا ... بعد به پیشرو نگاه کرده بود ، فهمید که دزدیکی دهکده قرار دارند . دهکده بزرگی بنام اوروم اینکوی ، این دهکده با دهات دیگر فرق داشت ، خانه های مجلل و باشکوهی داشت ، باغ ها و گنبدیک کلیسا و صلیب بزرگی که بالای کلیسا نصب شده بود ، با وجود آنکه خیلی به دهکده نزدیک شده بودند ، چنین بنظر میرسید که اهالی دهکده ورود کرجلی ها را درک نکرده اند .

اینچه با بلند کردن دست بدیگران امر توقف داد ، خودش اندکی پیش رفت ، به دهکده نگاه میکرد ، جین و شکن پیشانیهای هر لحظه بیشتر و بیشتر میشد قیافه های در آن لحظه برای کرجلی ها طوری جلوه میکرد که گویی خیاطی راهنگام برش کردن پارچه می بینند . اینچه به دقت مطالعه میکرد که از کدام طرف به قریه حمله کند ، کرجلی ها اسبهای شوخ خود را به سختی نگه داشته بودند ، اینچه که چند قدم پیش رفته بود بطرف رفقای خود برگشته امرداد تا در همانجا خیمه های خود را بزنند و اطراق کنند .

اینچه خواست تا شب رادر همانجا بماند ، کرجلی ها از اسبها و خود فرود آمده به تعین امر اینچه پرداختند .

خیمه اینچه را در یک بلندی افراشته ، اینچه بدخل خیمه خود رفت و دیگران هم خیمه های خود را نزدیک هم بزمین محکم کرده بودند دور هم جمع شده به صحبت پرداختند ، یکی از آنها حرف میزد و دیگران گوش میدادند ، آنها درباره اینچه کم میزدند ، اینچه را مانند سابق دوست نداشتند ، میگفتند این آدم تغییر کرده و مثل سابق نیست ، دایما خاموش و متفکر و عصبی بنظر میرسد .

دوین بهار از وقتیکه اینچه دوباره شفا یافته و زخم کاری سینه اش التیام یافته بود ، همه با وحشت و هراس دوباره زنده شدن او را به همدیگر قصه میکردند ، کرجلی های دیگری که شامل دسته اش نبودند و دوستانش بدین او می آمدند ولی آدم های او و دیگران را کمتر راه میدادند و میگفتند اینچه کسی را نمی پذیرد ، او حوصله ندارد کسی به احوالپرسی اش برود ، هیچکس نمیدانست که در آن لحظات اینچه به چه چیزی فکر میکند کرجلی ها گرد هم جمع شده بودند و چیزهای درباره اینچه میگفتند ، کم کم همه جا در تاریکی شب غرق شد ، چند جا آتش افروخته بودند ، جنگل تاریک تر از همه جا بنظر میرسید در اطراف آتش سایه های آنها در حرکت بود ، صدای خش خش از یک گوشه شنیده میشد ، یکی از دزدان شمشیر خود را تیز میکرد ستاره ها در آسمان روشنتر بنظر میرسیدند ، مثل اینکه ستاره ها هم میترسیدند و بطرف زمین چشمک میزدند . اینچه مانند چند روز اخیر خود را در خیمه اش زندانی کرده بود ، او بالای بستری که از پوست گوسفند ساخته شده بود دراز کشیده و بفکر فرو رفته بود . افکارش متوجه شانزده سال قبل شده بود آن

پیشانی سوران خشن که چون گسنگان گرسنه تاخت میکردند اینچه مردقوی هیکل و بیباک در حرکت بود . مردیکه نامش لوزه در دل ها افکنده قدمش بهر جا که میرسید تباهی و بربادی تثار میکرد .

آنوقت هایکده دزدان و رهنمان که آنها را بنام «دخال» و «کرجلی» یاد میکردند ، دهات و قصبات را غارت میکردند و خرمن ها و خانه ها را طعمه حریق میساختند ، مال و حیات همه بعلت تهاجم های پی در پی آنها به مخاطره افتاده بود . آنها مانند آب گل آلود و تباه کن سیل از تپه ها سرازیر میشدند بصورت غیر منظم و وحشیانه بالای اسب های مست و دیوانه بالای دهکده ها تاخت و تاز می نمودند .

در آن لباس هایی می پوشیدند که قسمت های کمی از بدن شانرا می پوشانید . بازوها و سینه های شان برهنه بود ، تنهایگان نفر شان جامه های قیمتی بتن میکردند که برندهای ضخیم داشتند و روی شان شانه شانه تفنگ قدیمی که به توپ های کوچک شباهت داشت بنظر میرسید . کارد ، ساطور ، قهقه ، پیش قبض و دیگر آلات چارجه با خود حمل میکردند .

آنها وقتی که به پاتین سرازیر شدند گرد و خاک زیادی به هوا بلند شد ، منظره توفان هم از نظر شکل و هم از نگاه محتوی ایجاد شده بود . آنها هم مانند توفان مهیب و خطرناک بودند .

در سمت شمال ، بالکان دوباره رنگ آبی خود را باز یافته بود ، منظور از کوه بالکان است . مترجم هوا خوب بود ، بهار تازه فرا رسیده بود در دامنه های کوه برف ها ذوب شده بزمین فرو رفته بود و در عوض گیاه اژدر خاکی های ریگی بیرون شده بدان می ماند که پارچه های مخمل سبز رنگ را در هر قسمت گسترده باشند تنها در فله کوه بعضی جاها سفیدی بنظر میرسید . سفیدی برف ها بیکه هنوز آب نشده بودند . از میان درختان جنگل یک ستون باریک دود به هوا بلند شده بود ، این دود علامتی بود برای مردم قریه ، آنها بادیدن این دود که چوپانان شکار ایجاد کرده بودند می فهمیدند که بزودی رهنمان به ده حمله میکنند ، آنها از قریه فرار میکردند تا هنگام تهاجم دزدان اقلا جان خود را حفظ کرده باشند ، زیرا کرجلی ها به هیچکس رحم نمیکردند .

آنها نزدیک قریه رسیده بودند و هنوز «اینچه» سر کرده شان امر حمله رانداه بود ، او بر پشت اسب سفید خود نشسته بود اندکی از ترس و بیولوی خود جلو افتاده بود ، او با نگاه های نفرت آلودی بزمین نگاه میکرد . زمین خشک و بدون حاصل بود ، آنرا قلبه نکرده بودند ، صرف بعضی حصه ها علف داشت ، در آن قسمت حتی آواز پرندگان هم بگوش نمیرسید ، اینچه در بالای اسب قریه خود سرش را اندکی بزمین خم کرده بفکرت رفت ، شبی را بغاطر آورد که آواز های وحشتناک کرجلی ها را از عقب می شنید ، او بعقب نگاه میکرد و میدید که باچه شور و شعف و حیثانه ای دار و دسته اش

کرجلی ها داخل شد ، کارد فیز هم با آنها بود . بالای قلعه کوه ز هره بر تنگ سرخ میدرخشید . در کوچه های دهکده آواز سم اسپان دیوانه و وحشی اینچه و همرا ها نش شنیده میشد ، در آن لحظه کسی قادر نبود جلو آنها را بگیرد یا به مقابله با ایشان بر خیزد ، کرجلی ها مغرورانه بالای اسب های خود نشسته بودند و شمشیر های برهنه بدست ها ی شان بود .

با وجود نا فلکیر شدن مردان قریه با تفنگ های خود بمقابله پرداختند ، و لی وضع شان خود نبود ، اولتر از همه بکدام طرف فر میگردند ... ؟ ... دشمن در میان شان رخنه کرده بود ، آنها نمیدانستند چه کنند ، فرار کنند یا در خانه های خود پنهان شوند ؟ .. زنان و اطفال متو خش و هراسان از پنجره ها نگاه میکردند ، کرجلی ها گران گرسنه ای را مانند بودند که در میان ر می افتاده باشند ، هر چیزی را که بدست می آوردند تصاحب میکردند . بعد از آنکه آخرین فیروای گساز بیکه موفق شده بودند بطرف بیابان فرار کنند بیابان رسید همه جارا دوباره خاموشی فرا گرفت ، خاموشی مرگبار و اندوه آلودی که خیلی زجر دهنده بود .

دزدان به آرامی خانه های زیبارا تما شا میکردند ، خانه ها تیرا که دیوار های بلند و دروازه های بزرگی داشتند . کرجلی ها از اسب های خود فرود آمده به چپا و ل آغاز کردند ، زنان چیغ میزدند و اطفال شروع کردند به گریه و زاری ، چند خانه را آتش زده بودند که دودی از آن برخاسته بود در همین لحظات آتخاب هم طلوع کرد و منظره سوختن خانه ها بوضاحت بیشتر دیده میشد ، اینچه همراهان خود را بحال خودشان گذاشته خودش بالاتر در یک محل مناسب یعنی بغا نه بانجو (خان) رفته به خوردن و نوشیدن آ کرد ، تمام ذخایر شراب قریه برای سر نشانیدن عطش دزدان آورده شده بود ، این یگانه آرزوی اینچه بود .

دوشیز گان رنگ بریده باترس و ایدالوصلی مشغول خدمتگزاری بودند ، وقتی که برای اینچه شراب میریختند لرزش دستان سفید و ظریف شان بوضاحت احساس میشد و این مطلب از چشمان تیز بین اینچه مغفی نمی مانا نش و از دیدن این وضع لذت می برد . صدای گریه و چیغ اطفال و زنان همچنان بگوش میرسید و لکه های خون در همه جا مشاهده میشد ، قهقه شادمانی اینچه در میان سایر آواز های گم میشد ، در آن لحظه خیلی مشکل بود کسی کسی باوی تماس بگیرد و مزاحش شود .

اینچه رفقا متوجه لباس های خود میشود ، لباس او خون آلود و پاره پاره است ، لورا امر میکند لباس جدیدی برایش بیاورند ، در یک چشم بهم زدن مجرب ترین خیاط دهکده حاضر میشود و از پارچه های ابریشمی برایش لباس میدوزد . اینچه اسمش رامی پرسد : (تا تمام)



یوردان یوفکوف

در ژوندون نشر شده مترجم) درین قصه نویسنده خواسته است فقط پرده رازروی یک جریان بردارد و گوشه کوچکی از زندگی آدمی را نشان بدهد. بعد خواننده خودش به تنهایی حوادث را تعقیب میکند، و این حوادث را باور میکند، زیرا خواننده خودش در وسط جریان می یابد، یعنی درین آثار خواننده بعضی نویسنده خودش در قصه می یابد.

یوفکوف میگوید: «همیشه چیزهایی را که دیده ام بحافظه سپرده در مواقع مخصوص آنها دوباره تقدیم کرده ام، هیچوقت چیزی را ننوشتام که درباره آن یا از طریق دیدن یا شنیدن قبلا معلوماتی حاصل نکرده باشم. من تقریباً سی سال از عمرم را در دهات سپری کردم و درین مدت با مردم آشنا شدم و به خصوصیات شان پی بردم، خودم اصلاً در یک دهکده کوچک بدینا آمدم.»

اولین اثر خود را یوفکوف در زادگاهش «ژراونه» بوجود آورد. ازین دهکده در آثار خود زیاد نام برده است.

دوران طفولیت و جوانی یوردان یوفکوف در قریه ژراونه بین سالهای ۱۸۸۷-۱۸۹۶ سپری شد، در همانجا تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را هم بپایان رساند. بعد مدتی به جاهای دیگر رفت ولی در سالهای آخر زندگی باز هم به همان قریه بازگشت تا جلد دوم قصه های بالقان را تکمیل کند.

یکی از عواملی که برای یوفکوف در کار قصه نویسی موفقیت آورد، آشنایی بسیار عمیق او به خصوصی ترین «خصوصیات» مردمی بود که در قصه هایش دوباره جان می گرفتند. اولین قصه او «ظلم چوپان» نام دارد که در سال ۱۹۱۵ نوشته شده، باقی آثار خود را در جاهای مختلف و از جمله در شهر بخارست نوشته است.

اشتراک اودر جنگ ها و اجرای وظیفه بحیث معلم دهکده ساحه دید و تجربه او را وسیع ساخت، اودر جریان جنگ های بالقان قصه های دلچسپی که ازین جنگها مایه می گرفت برشته تحریر درآورد، بین سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۸ مجموعه قصه های خود را در سه جلد بقیه در صفحه ۵۸

درباره نویسنده داستان

«اینک موقع آن میسر شد تا چندمین داستان قصه نویس بزرگ بلغاری را به خوانندگان عزیز ژوندون تقدیم نمایم، چهار پنج سال پیش وقتی که مشغول خواندن آثار نویسندگان بلغاری بودم با آثار یوفکوف آشنا شدم و در همان وقت داستان «بالای سیم های او را بنام «غچی سفیده» برای ژوندون ترجمه نمودم، اتفاقاً یکی دو سال بعد تراز من یک مترجم ایرانی هم موقعی که چند اثر یوفکوف را ترجمه کرد، نام «غچی سفیده» را برای داستان «بالای سیم های یوفکوف مناسب یافت، داستانهای «شبیبل» و «بورژوا» که از داستان های خوب این نویسنده است، ذریعه نگارنده ترجمه و از طریق ژوندون تقدیم علاقمندان قصه های بلغاری گردید.

ضمن تقدیم این داستان یوفکوف، خلاصه مطالبی را در مورد خود نویسنده تقدیم میکنم که دیگران درباره او نوشته اند. مترجم» یوفکوف نویسنده ایست که با گذشت زمان کیفیت آثارش از بین نرفته، گرچه بعضی منتقدین گوشه های از آثارش را بابت انتقاد گرفته اند ولی باز هم نمیتوان مهارت او را در ترسیم تصاویری از زندگی مردم بخصوص طبقات تحت فشار نادیده گرفت.

یوفکوف در آثار خود زندگی مردم را بصورت حقیقی و در بالای جملات بسیار ساده و عام فهم تشریح میکند، او در آثارش علاوه از نمایاندن دردها و رنج های طبقه محروم به تشریح زیبایی های طبیعت و خصایل آدم ها پرداخته فقر و جمل را محکوم میکند، از همین سبب میگویند که در آثار یوفکوف خواننده خودش را در آنو سفیر بخصوصی می یابد. آثار او نشان میدهد که تابه اندازه اودر میان مردم بوده از خصوصیات زندگی طبقات پائین اجتماع آگاهی داشته است که بدین گونه لحظات حساس زندگی آدم ها را بشکل استادانه در قصه های خود مطرح نموده است.

ضمن گفتگو پی با پرو فیسور کازانچیف یوفکوف چنین گفته است: «قصه حقیقی آن نیست که نویسنده در تمام اوقات خودش وادر جلو خواننده داشته باشد و با او حرف بزند و همه چیز را از زبان خود تشریح نماید، بلکه نویسنده وظیفه دارد فقط پرده را از جلو دیده های خواننده کنار بزند و بعد مثل تیاتری او را بایک گوشه ای از برخورد ها و حادثات زندگی آدم ها رو برو کند. نوشتن این شکل قصه اندک مشکل تر است ولی کامل تر می باشد. من خودم بسیار گوشیدم تابه همین شیوه داستان بنویسم.»

این کلمات یوفکوف می توانست خواننده را همراه کند، مثل اینکه نویسنده میخواست یک اصول استرکت و ابجکتویزم را بکار برده شخصیت خود را در عقب قصه پنهان کند، یعنی از روابط مستقیم نویسنده و خواننده کناره گیری کرده خواننده را با حادثه مواجه میسازد. در اینجا سوالی درباره قوه تخیل یا کمپوزیسیون برای موجود نبودن مؤلف یا نویسنده پیدا میشود، میتوان چندین قصه یوفکوف را که به این شیوه نوشته شده نشان داد. مثلاً قصه «غچی سفیده» او، (این قصه قبلاً



آنها
سرخ
سم
نش
دو نبود
ن بر
های
هسته
قریه با
لسی
سدا
میان
چه
پنهان
راسان
مگر کان
ر مند
آوردند
بیرهای
ان قرار
اموشی
نودی که
تاما شا
بلند
ر جلی
نیوا ل
شروع
آتش
در همین
سوختن
اینجه
شته
بغا نه
ن آ
ر
ای
الوصفی
ی اینجه
و ظریف
طلب از
نه
صدای
بگوش
مشاهده
بان سایر
لی مشکل
نوا حش
میشود،
فورا
رند ،
اطدهکده
برایش
سد:

دسترگو تماشا

شاعره ! مه ستا په ښکلا د سترگو راڅخه چه يا ده گرو ډډا د سترگو چه په نغروي درنه اوښکي هيري کړي دومره خومه گيزه شيدا سترگو د سترگو وړ په خو به گرځي نهر لږ خوز ده گره استغنا د سترگو لږ خو پښتون او پښتنې ياد وه خو به مشغول يې په فنا د سترگو په تش کتو چه ور نه سترگي وځي هلته به خو مړه وي خطا د سترگو ويا به د ښتيا کوم قيامت جوړ وي طوفان د سترگو که ادا د سترگو که يوځل وځي شوي داو ښکو ځني بيا به هله کي و تما شا د سترگو هلته خو او ښکي لا اورنگ ياد وي تاته و ر غلي ده سو دا د سترگو

«دوست»

دحسن انتخاب

هغه زړه چه ستا د عشق په اور کباب دی که مرهم ور باندې کيږدي ډير لوږاوب دی حجا يو نه له اغيارو منا سب دی د يا را نو په يازي کښي څه حجاب دی بي له تا چه ښا يسته وي بي حساب په هغو کي هم ستا حسن انتخاب دی لکه گل چه تر آفتاب پوري خجل وي دغه حسي ستا تر منځ پوري آفتاب دی دا د ميو څه مستي او سرڅښه ده تېخ د سترگو يې په وينو کي غرقاب دی زه رحمان به څه خواب کومه يارته وژ و نه پوښه د مړو څه خواب دی «رحمان بابا»

لنډۍ

چه بلبلان پري خپه کيږي خزانه تايه باغ کي څه ليدلې دینه اول مي نه خوږه ځلو نه اوس په تالا باغچو کي پاني لټومه بلبله ژر څه ديدن وکړه خزان ظالم دي زړوي ښايسته گلونه بلبل به خدای په گلوه وکړي باغوانه ستا ټپلگري نيت مي ټپوي نه

دلويديځ ادب

هديره !

ای هد پری ! ستا په قلمرو کي خو مړه چوپه چوپتیا ده. ستا د زېږو او وچو وښو لاندې تراوښخي واپه او زاپه خومره آرامه او گراډبراته دی. داسی ویده دی چه دخپلو دوستانو، آشنا یانو او پردو تک راتک هم عفو له درانده خو به نشي راوښتولی .

کله چه دغرمي سوږ لمر د آسمان له زړه نه رڼا خپره کړي ، کله چه شين پسرلی لمن راټولوی او تیريري او هر ځای له عطراو خوشبو يې نه ډک کړي، کله چه اورينځ گراډ گراډ په آسمان کي دتلو تکل وکړي اوسپار پخپلو زړه را ښکو ونکو پلو شو دودځي زېږي وړکړي ، نو ستا دتورو د يوالونويه سينه کي لا هماغه شان سکوت حکم فرماوي، يوازي زېږي چېنې ونې چه له ديوال نه يې سر را بهر کړي دىء هغه ونه چه په خاتکو او ښاخو نو يې دغم اووير پرڅه پرته ده، مگر ميوه يې گراډي او صبر ښیي .

«دهولدا لين له آثارو څخه»



ساده حسن

شوی د خوار حسن لیدو ته د جهان سترگي حیرانی د سپین مخ په ورشو گرځي وارخطا اوس گردانی دی داوښکو ملغلری نا بیناؤ ته ارزانس ورځنډی ښکار دپاره خوري دژونو غزلانی دآهو نو قافلی يې په سپيرو شونډو ورواښي په پښتو ورسره کاندې زرنه زونه ادا گانسي ننداری ته يې دریدلي په حیرت کښي دی ښاريانی دچي شونډي يې په غم دی هم ډکل په شان خندانی ځای لري دژبه په غرش کښي په غمزو کړي غزاگانی ساده حسن ته يې پسخيري په ارم کي ښاييريانی په رښتیا چه دا خبري به حافظ دی ډيري گرانې

نصرت الله حافظ

په شکیدي گريوان زانکي چري زلفي پريشانی دهوسي په شانته سترگي يې دنظر دښکار له ويري له بنويي دگور ودانی اوري خوار مان چه دکر وروځو باتور يې دتندی په چکس ناست دی خوله سپين غاښونه دردی خود قدر بازاروران دی موراي ژبه په خوله کښي په پښتو کوي خبري زنگ وهلې سپين چارگل يې هسي زيب کوي په پوزه ښکلي ژبه يې مټه ده پري پرته د خوارۍ دوره په زړه خادر کښي غښتي دښکلاؤ پرېشته ده دمزدوري ابي لور ده پلوشه جوړه دنور ده د خوار حسن ترانه ده ښه رنگينه افسانه ده

چه نظر گرم دځو بانو و رخسارته آئيني غو لنډي حيران شم ودي کارته صافه نه ده آئينه د هغو زړونو چه حيران نشي د ښکلو وديدار ته له ورينځ تر اوږو ډير کانی وډيري څه اميد دی د څو بانو وړ يبارته که له غمه يې زړگي دوه نيمه وچوي نه نيسي دمهر سپر و ذوالفقارته چه نه وينی وفا په رنگ و پوی کښي زړکه ځکه مينه نه کړي وگلزارته چه يې صبر وزهد گواښ ته وړاندې نشي لدی حب دښکلو ځان گواښي مزارته په لباس دښکلو مه غوليره حميده یش بهار ختونه نه وزی بازار ته

حميد مومند

دسترگو گذار

رانه واخلي هغه دم اختيار د سترگو چه د يار سره يوه شي لار د سترگو چه په ما کله کوي گزار د سترگو زه او يار چه کله کي وگفتار د سترگو يم يوه شوی ستا په ډاگر دارد سترگو دچا سترگي چه زخمی کړي خار د سترگو ویش اوواي ذکرې ټوله شپه بيمار د سترگو چه مي وليده دا ستا سينگار د سترگو

چه پاڼه رانه کاږه کړي يار د سترگو يو قدم مخکښي نشي شمه دريسيم لاومبي را باندې خپل ورعير کړ پري داغبار په زړه کښي بل دکښي اورشسي واقرا ته دی حاجت څه پاني نه دی بل درمان يې يې ديار دليدو نشي خوب خندا سره يې وراوی په ژوند کښي دنرگس سترگي مي څکه خو ښي نشوي

ملنگيار ته دی په څه پر نه وي سترگي ورته تا ښودلي ډار مدار د سترگو

ملنگيار

دسترگو په ست مي قسم

ښکلي ځوانۍ په و پښيدو ښکاري دژبه دفتر په خوړ پيدو ښکاري داغ د لا له په ډو بيد و ښکاري پيا له له ما په کړيد و ښکاري سترگي زما په مړيدو ښکاري نشه زما په کيد و ښکاري

چه پسر لي په مو سيد و ښکاري پيا له په سر گلو نه بيا را غلل پيا له ډکل شوه دشينم نه ډکه دنر گس سترگو په ست مي قسم زور د گلا نو شو آشنا با شه پيا له زما شوه د نکبت نه ډکه

خړ يدار کم شو «حمزه» ډير شو گلان په دوپيد و په رژيد و ښکاري

«حمزه»



هنرمندان خارسان

تینالوئز ستاره سکسی فرانسه



تینا لوئز در صحنه از فیلم اخیرش

تینا لوئز ستاره زیبا و سکسی فرانسه سکسرایگان راه موفقیت خود در سینما میداند، او که از زیبایی و جذابیت فراوانی برخوردار



تینا لوئز

است و اندک شباهتی هم به الیزابت تایلر دارد اخیراً قرار داد بازی در چند فیلم را با رژیسوران بسته است در تمام این فیلم‌ها او قسماً در صحنه‌هایی ظاهر میشود که صرف جنبه تجارتي فلم بحساب رفته جز سکس چیزی دیگری در آن نیست، حال که بسیاری از ستاره‌های سکسی غرب پیر شده اند فرصت مناسبی برای عرض وجود کردن تینالوئز طنناز بمیان آمده است.

نمایشنامه دیگری در مرکز کلتوری امریکا

مرکز کلتوری امریکا در کابل بزودی نمایشنامه دیگری تقدیم خواهد کرد. این نمایشنامه اثر نیل سایمن نویسنده امریکایی است.

دایر کتر نمایشنامه «جان الی» است که «در جنگال مورفین» راهم‌رزی کرده بود. درین نمایشنامه مشعل هنریار - محبوبه جباری - حشمت

امید نر گس گلچین و رحمت‌الله قدیری حصه دارند.

ایرنا ستاره زیبای شوروی در فلم...

سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۰ بکابل آمد تا نقش عمده خود را در فلم «ماموریت در کابل» ایفا کند، در فلم مذکور وی نقش (مارینا) را موفقانه بازی نمود.

این هنرمند محبوب در مکتب هنری تیاتر ما سکو «گورکی» تحصیلات خود را بپایان رسانیده و در فلم‌های معروف از قبیل (پرند آبی) اثر چخوف «شهر ایده‌آل» اثر اسکا و وایلد و (سه خواهر) اثر چخوف نقش‌های برآزنده داشت.

همچنان در فلم‌های اندری رولوف در ماسکو قدم می‌زنم کاکا و انیا و غیره نقش‌های داشته شهرت و محبوبیت فراوانی کسب کرده است.



ایرنا میرو شینی چنگه

ایرنا میرو شینی چنگه ستاره زیبای



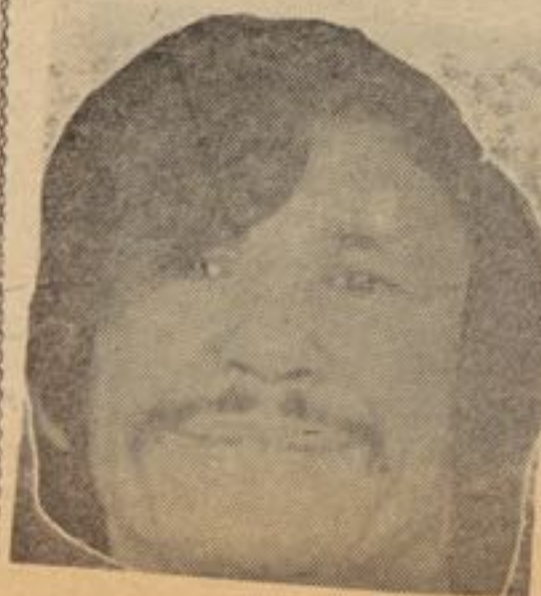
دوستاره شوروی که در فلم «ماموریت در کابل» نقش داشتند

برنسون و فلم‌های وسترن

چارلز برنسون هنرمند پو لسان

امریکائی اخیراً تصمیم گرفته است در فلم‌های وسترن هم بازی کند. این هنرمند که درین اواخر به شهرت رسیده امروز از جمله پو لسان‌ترین

هنرمندان هالیوود بشمار میرود، بینیم برنسون در فلم‌های وسترن چه خواهد کرد.



تسخیر ناپدید

بود. تنها بعد از دو هفته اوتوانست به فارم برود.

روزی سرد و برف آلود بود. باران نم نم میبارید. اما بنظر می رسید که باران به زودی به برف تبدیل شده و باد تکه های برف را برقص خواهد آورد. همه جانیره و غم انگیز بود.

وقتی هانس داخل اطاق شد مادرم پیریه فریاد زد.

- بالاخره! ما فکر کردیم تومردی.

- زود تر نتوانستم بیایم. هر روزه انتظار امر اعزام را داریم و معلوم نیست چه وقت امر میشود.

- امروز صبح طفل تولد شد. پسر.

قلب هانس از توفان خوشی به سختی تپیدن گرفت. هانس بطرف پیژن پریه. اوراستخت در آغوش گرفته، رخسار هایش را غرق بوسه ساخت.

روز جمعه تولد شده خوشبخت خواهد بود.

- پس حالا یک بوطل شامپین باز میکنم.

انیت چگونه است؟

- خوب، آنقدر خوب که میتوان خود را بجای او احساس کرد. وضع حمل آسان بود. درد از شب آغاز شد و ساعت پنج طفل بدنيا آمد.

فارمر پیر نزدیک بغاری نشسته و بیپ میکشد. او آرام تبسم میکرد و از خوشی هانس خود را فراموش کرده بود. او گفت:

- با همه چنین اتفاق میفتد، وقتی برای دفعه اول صاحب طفل میشود.

مادرم پیریه علاوه کرد.

- موهای طفلک روشن و پر پشت مانند تو است. اما چشمهایش آسمانی است. بچه به این مقبولی بار اول است که میبینم. مثل پدرش خواهد بود.

بقیه در صفحه ۵۶

انیت او را از کلکین ناویتی که داخل کوره راهی شده که به جاده منتهی میشد تعقیب کرد.

انیت ناگهان بایک خشم شدید درونی درک کرد، که بعضی از کلمات که بین آنها رد و بدل شد در روح او احساس را بیدار کرد که قبلا برایش نا آشنا بود. و با ناامیدی فریاد زد.

- پروردگار! پروردگار! بمن قوت ببخش.

سگ پیری که سالها بود در مزرعه زندگی میکرد، بطرف هانس پریه و خشمگینانه یارس کرد. هانس چند ماه سعی کرد تا سگ را با خود عادت دهد، اما تمام زحماتش بیفایده بود. وقتی او خواست بالایش دست بکشد، سگ عقب پریده و دندانهایش را به او نشان داد. هانس از اینکه انیت او را رانده بود، با غضب بالای سگ حمله پرده و بالگرد او را چند قدم دور پرتاب کرد. سگ عوعو کنان در حالیکه مینالد در بین بوته ها فرار کرد.

انیت فریاد زد: حیوان! همه دروغ. همه فریب! و من با خوش باوری خود گمبود بالایش دل بسوزانم.

به دیوار نزدیک دروازه آینه ای آویخته بود. انیت بطرف آینه پیشرفت و خود را در آینه کرده و به تصویر خود لبخند زد. اما لبخندش شبیه دهن گچی کینه توزانه بود.

ماه مارچ بود. درفشله سوا سون فعالیت جوشان آغاز گردیده بود. شایعات بسیار بخش میشد.

یک قسمت از عساکر برای اعزام آماده بودند. اما کجانشا سربازان راجع به آن می توانستند پیشگویی کنند. بعضی میگفتند که وقت حمله به انگلستان فرارسیده، دیگرها فکر میکردند که آنها را به بالقان میفرستند، و راجع به او کرائین نیز صحبت میکردند.

در تمام این مدت هانس بسیار مصروف

این موضوع ناگهانی بود که در اول باوردم نمیشد. آیاراستی تو نمیشد؟ این طفل همه چیز من در جهان است. نمیدانم چگونه برایت توضیح بدهم. این طفل طوری به دل و جانم جای گرفته که خودم نیز نمیفهم.

انیت با دقت بطرف او نگاه کرد و چشمهایش بطور نا مانوس درخشید. مثل اینکه پیروز شده باشد. و خنده کوتاه کرد.

- نمیفهمم که کدام یک دامن قویتر است. نفرت از حیوانیت آلمانی و یا تنفر از احساساتی بودن آنها.

هانس مثل اینکه انیت را شنیده باشد.

- من تمام وقت تنها راجع به طفل فکرمیکنم.

- تو متیقن هستی که او پسر خواهد بود؟

- من میفهمم که او پسر خواهد بود. دلم میخواهد او را به آغوش بگیرم. من میخواهم خودم به او راه رفتن را یاد بدهم و وقتی که بزرگتر شود تمام چیزهای را که خودم یاد دارم به او یاد بدهم. اسب سواری را به او یاد میدهم. تیراندازی را به او یاد میدهم. در دریاچه شاماهی گیری ممکن است؟ ماهی گرفتن را به او یاد میدهم. من خوشبخت ترین پدری روی زمین خواهم بود.

انیت لچوانه بانگاه های سرد و خصمانه بطرف او نگاه کرد. خطوط چهره اش متشنج و خشن بود. فکر ترسناکی به مغزش پیدا و ترکیب شد.

هانس تبسم کرد. یک تبسم تسلیم کننده.

- وقتی ببینی که من پسر را سخت دوست دارم. آنگاه تو نیز مرادوست خواهی داشت و من برای تو قشنگ شوهری خوبی خواهم بود.

انیت خاموش بود. و تنها همانطور عبوس و دقیقانه بطرف هانس نگاه میکرد. هانس ادامه داد.

- آیا پیش تو یک کلمه محبت آمیز برای من پیدا نمیشود؟

انیت یکبار مشتعل شد و دستهای خود را محکم با هم ساید.

- بگذار از من نفرت کنند. اما من هیچگاه کاری نخواهم کرد که خودم از خود نفرت داشته باشم. تودشمن من هستی و برای همیشه دشمن باقی خواهی ماند. تنها میخواهم تاروی زنده باشم که فرانس را دو باره آزاد ببینم. این روز را میبرد. بگذار بعد از یکسال، بعد از دو سال، شاید بعد از سه سال اما فرامیبرد. دیگرها هر چه دل شان میخواهد میتوانند بکنند، اما من هیچگاه با آنها نیکه میهم راه قید اسارت در آوردن آشتی نخواهم کرد. من از تو و طفلی که از تو در بطن دارم متنفرم. بلی ماشکست خوردیم، اما این آن معنی را ندارد که تسلیم شده ایم و تو اینرا بعدا خواهی فهمید. حالا برو. من تصمیم محکمی گرفته ام و هیچ قوه در جهان نمیتواند مرا از تصمیم ام باز گرداند.

هانس دودقیقه خاموش ماند.

- تو پیش داگتر رفتی؟ تمام مصرف را من بگردن میگیرم.

- توجه میگوئی، فکر میکنی ما میخواهیم این رسوائی خود را در تمام دهکده پراکنده کنیم؟ مادرم تمام احتیاجات مرا فروغ میسازد.

- اگر تولد طفل طبعی نباشد؟

- وجه میشود اگر توبه گاری که کار نداری مداخله کنی؟

هانس آه کشیده و از جوکی بلند شد. او برآمد و دروازه را از عقب خود بسته کرد.

- تشکر که از من فرار نکردی.

- پدر و مادرم ترادعت کردند که بیانی. آنها به ده رفتند. من از موقعیت استفاده کرده میخواهم به تنهایی با تو صحبت کنم. بنشین. او شل و کاسکت خود را کشیده و یک چوکی به میز نزدیک کرد.

پدر و مادرم میخواهند که من با تو عروسی کنم. تو عاقلانه رفتار کردی.

توانا را با بخشش ها و تحفه های خود به گردانگشت های جرخاندی.

آنها به نوشته روزنامه های که تو برای آنها می آوردی، باور میکنند. ولی تو اینرا بفهم که من هیچگاه زن تو نخواهم شد. قبل از این من گمان نمیکردم و حتی تصور کرده نمیتوانستم که یک انسان از انسان دیگری طوری متنفر شود، مثل که من از تو تنفر دارم.

- گوش کن، بگذار من به آلمانی حرف بزنم. توبه قدر کافی لسان آلمانی را میفهمی و توجیز هایدرا که میگویم خواهی فهمید.

- من آلمانی میفهمم. زیرا آنرا تدریس کرده ام. من دو سال مربی دودختر کوچک در شهر شتوت گاردی بودم.

هانس به لسان آلمانی آمد ولی انیت همچنان به فرانسوی ادامه داد.

- من تنها ترا دوست دارم، بلکه به وجود تو افتخار میکنم. من به رفتار و فرهنگ تو افتخار میکنم. من به تو احترام میگذارم. در تو چیزی نبفته است که برای من غیر قابل درک است. آه من می فهمم که تو حالی نمیخواهی با من عروسی کنی، حتی اگر امکانش نبود.

انیت بیخودانه بالایش فریاد زد.

- حق نداری اسم او را به زبان بیاوری.

تنها همین کفایت نمیکرد!

- من تنها میخواستم همدردی خود را نسبت اینکه او.....

- بپر حمانه توسط زندان بانان آلمانی تیرباران شده.

- ممکن است با گذشت زمان زخم تو التیام پذیرد و مرگ او کمتر ترا رنج بدهد.

میفهمی وقتی که انسانی میمیرد که تو او را دوست داری، تصور میکنی که شایعه را تحمل نخواهی کرد اما با گذشت زمان فراموش میشود و بر علاوه اینها آیا فکر نمیکنی که طفل توبه پدر احتیاج دارد؟

- فرض میکنم اگر کسی دیگری را دوست نمیداشتم. آیا تو تصور میکنی من این را که تو یک آلمانی و من فرانسوی هستم نمیتوانستم فراموش کنم؟ اگر تو گودن نمیبودی، مثلیکه تنها آلمانی نمیتواند گودن باشند، اینسرا میفهمی که این طفل برای من دلچ ابندی خواهد بود.

فکرمیکنی من هیچ آشنا و دوست ندارم؟ چگونه من میتوانم بطرف آنها نگاه کنم، منی که طفلی از یک سرباز آلمانی هست؟

من از تو راجع به یک چیزی خواهش میکنم: مرا با رسوائی ام تنها بگذار. بنام خدا برو برو و هیچگاه باز نگرد.

- آخرین طفل. طفل من هم است. من او را میخواهم.

انیت با تعجب چرخ کشید. تو؟ طفل تو که در حالت مستی حیوانی نطفه اش بسته شده؟

- تو میفهمی، من احساس افتخار و سعادت میکنم. وقتی شنیدم که تو طفلی بدنیامیآوری من همانجا فهمیدم که ترا دوست دارم. آنقدر



حادثه در نیمه شب

خلاصه از آنچه گذشت

لی دختر زیبای است که مادرش را از دست داده و تنها بایدرش که معلم تاریخ است زندگی مینماید. در رخصتی تابستانی نظریه خواش عمه بزرگش نزداو میرود. در آنجا مرد تنومندی را مشاهده مینماید و در خلا عاشقش میشود. بعد از چندی برید فوردر لارنس از راه میرسد و به لی ابراز علاقه میکند. اوضاع قصر مبهم و مشکوک است و کارهای اسرارآمیز در آنجا صورت میگیرد. آوازه‌های عجیبی در نیمه شب بگوش میرسد. آن مرد قوی هکل لی را زیر نظر دارد. و تحقیق میکند. بالاخره عمه بزرگ در اثر مریضی قبلی که دارد چشم از جهان میبوشد. برید فوردر لارنس میخواهد بکام دوشیزه تامکیش که سکرتر عمه بزرگ است لی را ازین برده و تمام ثروتش را تصاحب کند. اما جوزف او را از مرگ نجات میدهد و این هم بقیه داستان.

برید فوردر موشگافانه پرسید :

— آواز هائیکه تو میگوئی از چه نوع است؟
لی گفت :

— این آوازه‌ها مانند آوازه‌های است که در اثر ضربه زدن به چیزی و یا ظرفی بوجود می‌آید. اما جالب این جا است که آواز مذکور دارای وزن مخصوص است یعنی مانند نغمات موسیقی وزن بخصوصی دارد. بوقله ها خاموش گردیده و دوباره شروع می‌گردد. و هنگامی که دوباره بگوش میرسد همان شیوه هیشگی و وزن اصلی اش را دنبال میکند. این آوازه‌ها متداوم و یکنواخت و گنگ و مبهم است و قسمی که بیشتر گفتم آوازی است که انسان تصور میکند شخصی از یک فاصله دور مصروف کوبیدن و یا میله کردن چیزی و یا ظرفی است و ظوری معلوم می‌گردد که از یکجای از داخل قصر و یا از قسمت تحتانی قصر متشاء می‌گردد.

برید فوردر گفت :

— آه، من فکر میکنم که باید در این باره جستجو و تحقیق کرد.
برید فوردر خود را به لی نزدیک نمود. دست او را بدست گرفته و برای لحظه نگه داشت و بعد گفت :

— من در این باره حتما چیزهای بدست خواهم آورد. البته فکر میکنم که تشریح دادن و واضح ساختن این مساله یعنی همین آواز های اسرار آمیز و یا هر چیزی که باشد خارج از قدرتم نبوده و چیز ساده‌ی بیش نخواهد بود.

آسودگی بزرگ و باشکوهی از شنیدن سخنان برید فوردر سوی لی سرازیر گردید. احساس آرامش کرد. از این به بعد تنها نبود. او برید فوردر را داشت.

در این لحظه که لی خود را در دریای آرامش غوطه ور میدید فکر میکرد کسی را دارد که میتواند تشویش و تگرانی اش و ترس و وحشت اش را با او در میان بگذارد و زیاده‌تر از این باخوف و وحشت سروکار نداشته باشد. همین خوشی و شغف باعث گردید هنگامی که او در شرکت گرایه دهی موترها بدنبال موتردلخواش میگشت به هیجان آمده و موتسر همیشگی اش را بکرایه بگیرد. در زمان های گذشته همیشه موترها را بکرایه میگرفت که بتواند بوجه احسن برای اوفیلد واقع گردیده و بدون عیب و نقصی رخصتی تابستانی اش را بسرسانیده و برای همیشه فعال و پر قدرت باشد.

این موترها دسته فولکس و اوگون را شامل میشد. لی میکوشید موتری را بکرایه بگیرد که زیاد مورد توجه قرار نگرفته سقف محکم داشته و دارای دودروازه باشد.

اما در شرکت گرایه دهی موترها، لی موترد

شماره ۳۰

لی در حالیکه موافقت خود را اعلام میداشت گفت :

— از ویلسون فوق العاده خوش هستم که این نکته را در نظر گرفته و پمپ آب زیرزمینی را صرف در جریان شب به کار می اندازد. اما اگر او بمن اجازه میداد که از این معا خبر میشدم و با حداقل اگر بمن در این باره قبلا صحبت میکرد فکر میکنم که بهتر بوده و بمن کمک میکرد که در جریان شب دوچار ترس و وحشت نگردیده و خواب آرام را از خود دور نکنم.

لی آهی کشیده و گفت :

— واقعا خنده دار است که من خواب خوش شبانگاهی و بر علاوه اعصاب آرام و مخصوصم را صرف از برای آواز پمپ آب خراب کرده‌ام.

و ادامه داد :

— تومیفی این موضوع با اولین شب سکونتم در قصر شروع شد. نصف شب بود که آواز مذکور را شنیدم. از زینه ها سرازیر گردیدم و تصمیم گرفتم که چگونگی آواز و اینکه از کجا می آید را بر خود معلوم دارم. در همین اثنا بود که متوجه شدم نمونه قطار آهن در جایش نیست و یا به عبارتی دیگر سرعت گردیده است.

آندو چیز، آن آواز و سرعت شدن نمونه قطار آهن، طوری معلوم میگردد که به نوع از انواع بصورت اسرار آمیزی در خیالاتم یکجا گردیده و بهم چسبیده است. تمام این واقعات طوری وانمود میگردد که از یک توطئه و از یک دسیسه خیانت کارانه و وحشت آوری سرچشمه میگردد.

برید فوردر در حالیکه روی پایش می ایستاد گفت :

بقیه در صفحه ۵۷

بستر خفتن اثری در او دیده نمیشد. روز آینه در لحظاتی که روز اولین قدم هایش را بر می داشت برید فوردر بقصر آمده و جواب قانع کننده برای حل اسرار و معمای پیچیده آواز گنگ و مبهم که در لحظات نصف شب بگوش میرسید برای لی با خود آورد. نتیجه این همه دلوایی و وحشت به اندازه مضحك و خنده دار بود که اصلا باید درباره آن فکر نمیشد. جواب خیلی کوتاه و ساده آن آواز از اثر بکار انداختن پمپ چاهی که در زیر زمین های قصر وجود داشت و در زیر برج شمالی واقع گردیده بود بوجود می آمد.

لی پرسید :

— چرا من به تنهایی خود نتوانستم که این را در آشکار سازم ؟

برید فوردر لباس تنس پوشیده و یک لسی آماده برای بازی بود. اما اول آنها در زیر پرتاب گلاب نشستند تا ساعتی با هم صحبت نمایند. برید فوردر گفت :

— خوشحالم از اینکه تو در این باره حتی يك كلمه به آنتی صحبت نکرده ای.

لی پرسید :

— بدین ترتیب او چیزی در این باره نمیداند؟
برید فوردر گفت :

— نه. و نتیجه همین است که گفتم. ویلسون شبانه پمپ آب را بکار می اندازد. و آنتی نمیتواند که این آواز را در قسمت شرقی قصر بشنود. بعد از اینکه آنتی از باعث جا بجا کردن نمونه قطار آهن متاثر گردید و در آن باره از خود عکس العمل شدیدی نشان داد ویلسون با خود فکر کرده بود که اگر ریسمانی از سقف زیرزمینی آویزان گردد میتواند که خوف و وحشت زائد الوصلی را در قصر بوجود آورد.

کافوتیل را بستید که زیبایی خیره کننده داشت و تاجای که شما فکر کنید زیبا و مقبول بود و میشد از دور درین هزاران موتردیگر آنرا تشخیص کرد. لی در حالیکه از خوشی در پوست نمی گنجید و خوشی و شغف در مغزش شعله ور گردیده بود آنرا گرایه کرد. هنگامی که کلید موترا را از شرکت مذکور گرفت رویش را بسوی برید فوردر چرخانده و گفت :

— این بار بمن اجازه بده که راه آمده رامن موترا برانم. همین طوری نیست برید ؟

برید فوردر گفت :

— بسیار خوب.

برید فوردر این را گفته و در واژه موترا را برای او باز نگه داشت.

در جریان که آنها سوی قصر توسط موترا نو بکرایه گرفته شان پیش میرفتند خوشی و مسرتی که دامنگیر لی گردیده بود هنوز هم با همان قدرت و قوتش پابرجا بود. همتیکه به قصر رسیدند دروازه بزرگ روی پاشته اش چرخید و آنها سوی پارکینگ عمومی چرخ خوردند. اما تقریباً نرسیده به پارکینگ عمومی لی متوجه موتردیگری گردید که سوی آنها پیش می آید.

موترا در دستش را هنگامی که لی و برید فوردر میخواستند از موترا خارج گردند بلند نموده کلاهش را از سر برداشته و لبخندی بروی لی نثار کرد. لی در این اثنا احساس دیگری در خود نمود. یکنوع احساس شناسایی و یا ملاقات قبلی.

مردی که در آن موترا قرار داشت آقای گرمیت ایوری وکیل آنتی بود. چه واقع شده بود که آقای ایوری در آن ساعت روز در قصر ویرلی آمده بود؟ در آن روز آنتی نباید کسی را میدید. اما آقای ایوری از او دیدن کرده بود. لی تاجای امکان به عجله و شتاب خود را با موتربه نقطه پارکینگ رسانید. در آنجا دیوئپورت را مشاهده کرد که زیر سایه درختی ایستاده و ظوری خود نمائی میکند که گویا انتظار آنها را میکشیده است. دیوئپورت سوی آنها لبخند میزد.

لی و برید فوردر هر دو موترا را متوقف ساخته و از آن خارج گردیدند.

دیوئپورت در حالیکه هنوز هم میخندید گفت :
— آنتی قدری صحت یافته است. گرمیت ایوری کاغذهای را که محتاج به امضاء کردن و تصدیق شدن بود با خود آورده بود.

و در حالیکه سوی برید فوردر متمایل میگردد اضافه نمود :

— بدین ترتیب من یایم را فراتر گذاشتم و به داکتر سندرباخ تلفون زدم. داکتر سندرباخ گفت که ما میتوانیم برای پنج دقیقه آنتی را ملاقات نموده و از احوالش خبر بگیریم.

برید رویش را سوی دیوئپورت نموده و گفت :
— اما شما متوجه هستید که همین صبح شما گفتم هیچ دلیلی برای این نوع مزاحمت ها سراغ شد. نمیتواند. آیا بد او را ه اسانند. امام احساس میکنم که شما تا این اندازه متوجه اوضاع و احوال مربوطه هستید و بخود حق نمیدهید که بدون اجازه داکتر مزاحمت برای آنتی قائل نمائید.

برید رویش را سوی لی چرخانده و گفت :
— بلکه داخل قصر برویم و بسنیم آیا میتوانیم که به تنهایی آنتی را ملاقات کنیم یا نه.

بالاخره آنتی صحت یافته بود و میشد این بیبودی را از وضع اطاق او وقتی که برید فوردر داخل گردید به خوبی درک کرد. آنتی بکلی صحت یاب گردیده و دیگر از آن مریضی و در



زهره زن بادیه نشین پس از گشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنادی هنگام سفر توسط ماموش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک دوباره بشهر بر میگردد و بخانه مامور مرکز که قبلاً نیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجیر جوانی که خواهرش را بران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بکشد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد. در طول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میگویند بر جانب مقابل جیره گردد.

آمنه و شادوین

هما نظریکه نزد آمد بود، باگامهای شمرده و استوار از نزد رفت. کاملاً متکرر خود شده بودیم و میخواستیم نسبت باین وضعی که از من سر زد، خویشتن را مورد ملامت قرار دهیم. اما این توانایی را نداشتیم. اصلاً از وضعی که پیش آمد جداً راضی بودیم. رضایت درد ناکی که علایم مسرت از آن پدیدار نبود. در شرایط زندگی خلاصی قرار داشتیم که میدانم چه حواذلی بسراغ وی می آید و او همچنان در جاده حیات پیش میرود و بدون آنکه بخواهد بهایت چیزی بی برسد بی اختیار میسرود و می آید و کارهای را که باید انجام دهد انجام میدهد و جز این نمیتواند چیزی انجام دهد و نمیخواهد انجام دهد زیرا درین شرایط منتهای سعادت خود را احساس نمیتواند.

شکست انگیز اینکه او نیز بعد از آن روز بانگامهای عاری از امید و هوس سویم میدید و با آنچه يك آقای پاکدامن از خادم پاکدامن قناعت میکند، قناعت نمود، دیگر از سقوط در پرتگاه گناه در زندگی ما وجود نداشت. حیاتی میسر و عساری از تشویش نصیب مان گردیده بود. گویی زندگی را از نو آغاز کرده بودیم گویی قبل از آن ساعتی که او گفت دیگر باید هردوی ما استراحت کنیم زیرا من به قاهره تبدیل شده ام همدیگر را نمیشناسیم ختم.

حالا در دقایقی که از طرف روز و یاشیب از نشیاط و مسرت میدرخشید و در منزل ملک قریه حیرت زده و فرو رفته در خود بود و در کنار چشمه جو شان خون تو قف می نمود و اشباح سرخ پیرا مونس طواف میکردند، دیگر بسراغ من نمی آید.

هیچ يك از این قیافه های او را نمیتوانم بخاطر آورم، فقط گاهی خاطره ای حزین و درد ناک قلبم را میگرد و توام با آن آه های سردی از سینه ام بدر میشود و قطرات اشکی از چشمانم سرا زیر میگرد و هنوز دیری نگذشته مثل ابر ناکی که در فضا متلاشی شود متلاشی میگرد و من دوباره بهیات آرام و تابناک خویش که اندوهی خفیف بر آن سایه افکنده است، بر میگردم.

بالا غره با آقای خود بقاهره برگشتم و در منزل پدر مادرش اقامت نمودم و جز انجام کار های مربوط بوی وظیفه دیگری نداشتم و از والدین او جز لطف و شفقت و جز مهر یابی و دلجوئی چیزی نمیدیدم، اما او هر قدر زمان بیشتر میگذشت، بمن بهنگاه يك دوست مینگریست نه يك خادم مرا برای خود برگزیده و برای لطف و صمیمیت خود تخصیص داده بود و در اکثر کاهای خود مرا نیز شریک میساخت.

بقیه در صفحه ۵۷

خشنودی و شک و تردید دیدی آمیخته باخشونودی و حزن از آن بو ضاحت خواننده میشود، نزد من آمد. و با صدایی آرام و مطمئن گفت: - دیگر وقت آن فرا رسیده است که هنگامی بشا خود تنها میسازم، خواهرم را فرا میخوانم، مگر صورت او که در شهر، استراحت کنی و برای من نیز موقع است که استراحت نمایم!

بحیرت و تعجب سوی او مینگرم، بدون آنکه بیندیشم این نگاه چه احساس در دل می انگیزد بسویش چشم میسوزم، اما او همچنان سخنان خود را تکرار مینماید، مطلقاً را میبوسم، جواب میگوید:

- من و تو از هم جدا خواهیم شد، زیرا مرا بقاهره تبدیل کرده اند.

این جمله چون صاعقه ای بر مغزم فرود می آید و مرا دچار دهشت و نوعی سرگیجه میسازد. نمیخواهم وضع خود را پنهان دارم سرم عجیب خند، اگر تمام نیروی خود را صرف نکنم، بیم آن میرود که دچار اغماء گردم، اشک از چشمم نم بشدت سرازیر میشود و در خاموشی عمیقی فرو میروم. جوان آرام نزدیکم می آید، اما من از وی دور نمیشوم، دست خود را بشانه ام میگذارم، ولی بهمعافیت بر نمیخورم. همچنان غرق سکوت و اشک چون باران از دیدگانم مبارد جوان نیز باسکون و آرامشی که مرکز آذوی ندیده ام هما نظور در جای استاده بادهشت و شکست بر من میگرد و سپس اندکی دور میشود و با صدایی لرزان میگوید:

- چه می بینم! تو واقعا نمیخواهی از من دور شوی!

سپس خاموش میماند و من نیز خاموشانه اشک میریزم. بعد از مدتی که نمیدانم چقدر بود شنیدم با آوازی رسا و پر طنین مانند گذشته عاری از اندوه و تأثر، مرا صدا میزند. سر خود را بر میدارم و میخوانم از وری این آشکهای جاری بوی نظرافکنم می بینم با چهره ای در خشان با نهایت آرامش و احتیاط میگوید:

- پس معلوم است که نمیتوانیم از هم جدا شویم. تو بمن بقاهره خواهی رفت و جز آنچه مورد علاقه ات باشد از من نخواهی دید. حالا بر خیز و مثل گذشته بکار های خود بپرداز و اسباب سفر من و خودت را تهیه کن، زیرا پیش از یکی دو روز دینجا نخواهیم ماند.

آن میرسید و با تردد دست و گریبان میشد غروری سرکش و نیرو مند بسراغش می آمد و آینه ای در برابر دید گانش قرار میداد آینه ای که در آن تصویری آمنه معرور شکست نا پذیر و سپس تصویر سعادنا توان مشرف بسقوط را مینگر یست... بسرعت بر میگشت و بعقب گام می نهاد و اعتراف بواقعیت را برای مدتی کوتاه ویا دراز تر تعویذ می افکند!

وضع آقایم نیز دگرگون شد. او دل داده بود و آرام جانگامی ازین رهگذر متحمل میشد و چون من در آتش میسوخت. او نیز غرور پیشین خویش را باز یافته بود و بدون آنکه الحاح و اسرار بخرج دهد آرزو مند بود گویی پرده ای از حسیار عشق او سایه افکنده بود و بجای عذر و توالی سابق که نتیجه ای جز شکست و عقب نشینی نداشت رویه ای معتدل و معقولی را تعقیب مینمود. شامگاه روزی در حالیکه تبسمی بر لب داشت و حزن عمیقی آمیخته با مقداری

هر لحظه ای که میخواهد بخود کنار بیاید تصویر او را در برابر نظر خویش مجسم می بیند. همینکه چشم میگشاید دیده اش بر روی او باز میگرد و همینکه گوش میدارد آواز او را میشنود. زندگی از پیش چسب او را محاصره کرده، هر چیز هر انسان و حتی آن خواهر عزیز و اشباح سرخی را که پیرامون او طواف مینمودند، از وی دور ساخته است. هم با و هم آن جدل بوضع مشابهی که در عین زمان بنوعی جنون شباهت میرسانید دچار گردیده بودند. هردو بسوی هم کشانده میشدند و پیوند خویش را جز همدیگر از تمام اشیاء بریده بودند.

دیگر بین این دو دشمن سر سخت آشتی ناپذیر هیچ نوع پیکار ویا آند یشه ای درباره پیکار باقی نمانده بود. هر چه بود از مرز تمکین و تسلیم فراتر نمیرفت.

با اینهم غرور بر سعادت تسلط داشت و بیاری آن در نبرد با عشق پیروز مند بود می آمد و در کشمکش با احساسات عاشقانه مغلوب نمیشد. بارها دختر بسرحق تسلیم نزدیک میشد، اما همینکه با خرین پرتگاه



سرنشینان سکایلاب به زمین بار کشتند

سایتیست های فضایی متقاعد بودند که حاصل مخلوط سوخا دارد حال مانند بوده و اشکال مدور آن بیشتر شکل کروی نسبت به کره زمین را دارا است چه در کره زمین نظریه موجودیت قوه جاذبه مخلوط ما یح باعث تولید فشارقوی تر میگردد.

عکس های آفتاب توسط سکایلاب طوری که شبیه آنها از بالای زمین قبلا دیده نشده است به هم بیشتر آفتاب تأثیرات جوی و دیگر وقایع زمین و ممکن یک راه بهتری پسندست آوردن انرژی برقی رهنمونی میکند. مشاهدات زمینی سکایلاب به نظارت جدید تر منابع و میت داشته و انکشاف اداره محیطی و همسویی می کند.

ماهی و جولا توسط کیهان نوردان به منظور تجربیات بیالوژیکی به فضا پرده شده بود. ساینس دانان میخواستند سرعت جولا مطابق به بی وزنی در هنگام شنیدن ذریعه تیسم مشاهده شود.

بعد از چندین آغاز غلط طوری معلوم شد که جولا به کدام مشکل در تنیدن عادی رو برو نیست. ماهیان نیز کدام علائق اشتباه و یا عدم تنظیم هنگامیکه در حالت بی وزنی شنای نمودند از خود نشان ندادند.

سیتیشن ۸۰ تن فضایی پسندون انسان سکایلاب توسط قوماندان های رادیو یسی تا تاریخ ۱۱ نوامبر هنگامیکه عملیه سوم توسط سفینه اپولو از کپ کندی پر تا ب گردد کنترل میگردد. سکایلاب سوم حامل جرالد بی کار ۴۱ ساله ادوارد سی کیسن ۳۶ و ویلیام آر فو ۴۳ ساله میباشد قرار است ایشان پاسکایلاب یکجا شده و اپولورا پاسکایلاب و صل کنند. در نظر است کیهان نوردان داخل سکایلاب گردیده و برای مدت ۵۶ روز در آنجا زندگی و کار نمایند.

گرفتن نمبر تیلیفون توسط نور

تا الحال چندین مرتبه پیشنهاد گردیده است که برای آزاد ساختن دست ها در مغایره تیلیفونی اقداماتی گرفته شود. البته طرح زیادی درین باره بمیدان آمده است. پرابلم اصلی که باید درینجا حل شود عبارت از گرفتن نمبر تیلیفون میباشد. درین زمان و قتیکه ذریعه صدا قوماندان داده میشود لازم بود که از ساختمان الکترونی بسیار مقلد استفاده کرده و بکمک خود ماشین های حساب کننده الکترونی را بخواهیم.

چندی قبل یک انجینیر امریکا بی یک طریقه بسیار ساده بی و پیشنهاد کرد که است. درین پیشنهاد آن قوسی باارقا صغر تا ۹ که دارای ده چراغ میباشد شامل می باشد. آنها به نوبت به شکل دایره بعد از یک زمان یعنی روشن می شوند. بر ای اینکه نمبر تیلیفون مطلق به و گرفته بتوانیم لازم است تا روشن شدن عدد مطلق به انتظار کشیده و بوقت وزمانش آن را در پیش میکرو فون به آواز بلند بگوید. امر صوتی یک ترتیبات مخصوص را مجبور به فعالیت ساخته و اشاره صوتی را به اشاره الکتریکی تبدیل می نماید. خوب حالا شما از کجا می دانید که نمبر مذکور قبول گردیده است سیستم مذکور کدام قوه فیزیکی را بکار نداشته و باطمینان کامل ثمرات را اخذ می نماید.



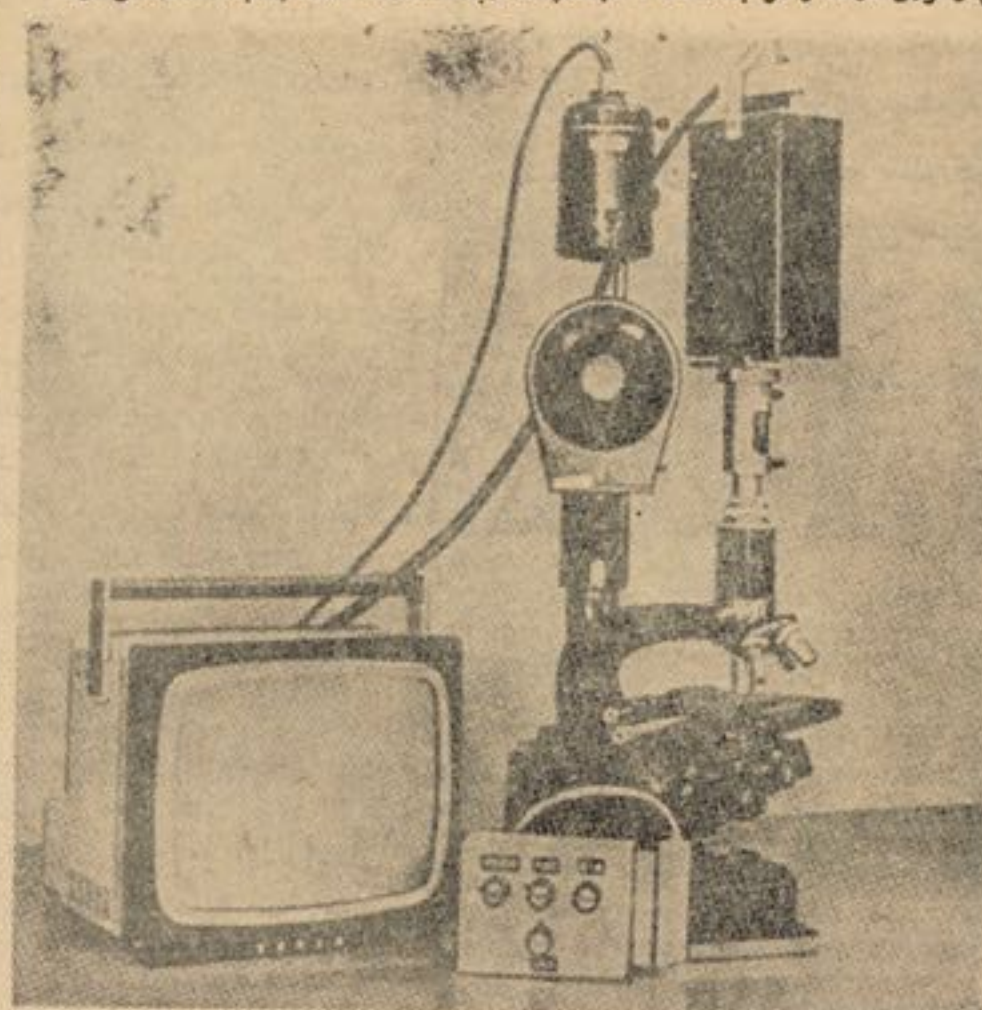
ساحه دید میکروسکوپ در پرده تلویزیونی

اندازه جذب شده شعاع را تعیین کرد. کاره تلویزیون عکس میکروسکوپ پی را از ترتیبات شیشه میکروسکوپ از طریق تابلو به کینسکوپ تلویزیون ارسال می نماید. کلان ساختن عمومی این ترتیبات به ۲۰۰۰ مرتبه می رسد.

قبلا دانشمندان باید تأثیرات ذرات و از طریق شیشه میکروسکوپ مشاهده و حساب می کردند. اگر تعداد اندازه گیری ها بسیار زیاد باشد در آن صورت چشم انسان مانده شده و امکان آن موجود بود که غلطی را اجازه بدهند. بکمک ترتیبات تلویزیونی جزییات تعیین کردن تأثیرات سریع تر گردیده درجه دقیق بودن اندازه گیری عالی تر شده و باعث مانده شدن چشم انسان نمی شود.

با پیشرفت تخنیک ذروی و وسیع شدن کار با مواد رادیو اکتیوی مسائل مربوط مقدار و کمیت تأثیرات اشعه ریزش شده مقام اول را اخذ نموده است. اندازه گیری اقسام جداگانه تشعشعات الفا، گاما، بتا و دسته اشعه انگینی و همچنان نیز ترونها با اساس تأثیر آنها بالای مواد صورت گرفته است.

در لابراتوار رادیو لوژی دوزو متری انستیتوت تحقیقات ذروی اکادمی علوم چکوسلواکیا ترتیبات تلویزیونی کو چک را برای مشاهده و اندازه گیری تأثیرات اشعه در اثر حرکت ذرات ریزش شده از طریق امو لسیون ذروی، قلم مواد عضوی شیشه و دیگر مواد بوجود می آیند ساخته اند. نظریه طول و شکل تأثیرات می توان راجع به نوع و انرژی ذرات و نظر به تعداد آنها همچنان



پرواز موفقانه کیهان نور دان شوروی

روز ۷ میزان دو کیهان نور اتحاد شوروی که روز ۵ میزان به فضا پرتاب شده بودند پس از اتمام مسافرت فضایی خود سالها پس زمین مراجعت کردند. واسیلی لازاریف و اولک ماکاروف در ساعت چهارده و سی و چهار دقیقه بو قست محلی مسکو در منطقه واقع چهارصد کیلو متری جنوب قره گندا واقع قزاقستان بزمین برگشتند.

این دونفر در دوران مسافرت فضایی دو روز و نیمه یک سلسله آزمایش ها و مانورهای فضایی دست زده و ماموریت آنها بصورت موفقیت آمیزی خاتمه یافته است. طبق اطلاع آژانس تاس و واسیلی لازاریف قوماندان ۴۵ ساله سفینه فضایی سیوز ۱۲ اتحاد شوروی که بعد از زمین قرار داده شد پیش از پرواز به خبرنگار آژانس تاس گفت ما از فضای خارجی خواهان پاداشی معارف بهر مدلی که وجود شانرا در محیط فضایی

مصرف نموده اند میباشیم. روی این نظریه پرواز دارای جنبه های کاملاً علمی و تطبیقی میباشد. سفینه فضایی توسعه داده شده و بهترین آزمایش آن پرواز حقیقی میباشد. ما میخواستیم سفینه را آزمایش کنیم مثلاً یک سفینه جدید را که ما آنرا ساده و مستریح یافتیم.

قوماندان سفینه برای تکمیل دوسمک یعنی پیلوت ورزیده و دکتر طب تربیه شده است. لازاریف دیپلوم فراغت داکتری رادرسا ل ۱۹۵۲ گرفته و به تخصص در طب هوایی شروع نموده است.

عمله دیگر این سفینه اولیک ماکاروف انجینیر پرواز است که چهل سال دارد و نسبت به قوماندان جوان تر است. ماکاروف گفت: شخص خوشبختی هستم در دوره مکتب عالی خود را درین طراحان سفینه های فضایی حامل پیلوت یافته ام.

ویتامین (ث) ممکنست

موجب سقط جنین گردد

با وجود تذکرات دامنه دار
مطبوعات و رادیو ها به زنان
باردار که در دوران حاملگی نهایت
احتیاط را در مصرف دوا مرعی دارند
متأسفانه هنوز هم ۸۰ درصدشان
به قرصهای گوناگون روی می آورند
از آنجمله است دوا ی ارزنده ویتامین
(سی) که میتوان برای جنین خطر
ناک باشد.

داکتر کارل روز نپاوتر رئیس
کلینک اطفال پوهنتون دو سلدرف،
ضمن دادن اخطار اهمیت این امر را
تاکید نمود. وی در آزمایشهای خود
معلوم ساخته است ۱۶ زن از ۲۰ زن
بار دار که سه روز پشت سر هم
شش گرام ویتامین (سی) خو رده
اند، دچار سقط جنین شده اند.
آزمایش با موشها نیز اثرات مشابهی
را نشان داده است. همه موشهای
ماده که در ایام هفتم تا چهار دهم
پس از حاملگی روزانه ۱۵۰ میلی
گرام ویتامین (سی) به نسبت یک
کیلو وزن بدن در یافت داشتند،
سقط جنین کردند. بدینگونه ویتامین
مذکور که در معالجه زکام و رفع
خستگی بسیار موثر میباشد، برای
زنان باردار خطر جدی بشمار می
آید. بسیاری اطبا تا کنون از این
خطر آگاهی نداشته اند دکتور و
باوئر همچنین اشاره به برخی دوا
های با اصطلاح «بدون ضرر» مینماید
که، آنها نیز بنوبه خود میتوانند
برای حاملگی خطر ناک باشند بدین
جهت به خانمهای بار دار تو صیه
مینماید، در دوران حاملگی تا آنجا
که ممکن باشد از مصرف دوا خود
داری نمایند.

(د.آ.د)

ژونون

اگر طفل شما در وقت غذا زیاد آب می نوشد

طفل قبل از آنکه به خوردن غذا
آغاز نماید اگر خواسته باشد آب
بنوشد، اما باید در نظر داشت که
مقدار آب که به طفل داده می شود
از اندازه معین زیادتر نباشد. اگر
بطفل آب زیاد داده شود در آن
صورت اشتها یی را خراب ساخته
و میل آن به غذا کمتر می شود.
اطفال ۴ تا ۵ ساله را میتوان ربع
گیلاس آب داد. و طفل ۵-۶ ساله
را ثلث یک گیلای آب میتوان داد.
اطفال سنین مکتب را تا نیم گیلای
آب داده میتوانیم. اطفال ۱۲ تا ۱۶
ساله را تا ۳-۴ گیلای آب باید بدهیم
نه بیشتر از آن هر گاه طفل شما
بیشتر از حد معینه آب مینوشد
در آنصورت بهتر است آنرا به
طیب معالج ببرید. داکتر معالج
بعد از مطالعات علت زیاد نوشیدن
آب را معلوم نموده و مقدار معین آب
را برای تان تو صیه خواهد نمود
زیرا زیاد نوشیدن آب از حد معین
مضر صحت طفل شما بوده
و تنها داکتر معالج می
تواند علت آنرا در یابد.

اگر طفل شما در وقت صرف غذا
آب زیاد بنوشد چگونه خواهد بود؟
بسیاری از فامیل ها این را یک
عادت خراب برای طفل تلقی میکنند
داد. بهتر است چائی که باو داده
میشود بدون قند باشد.
اطفال اکثراً در ایام تابستان در
بین غذا بیشتر آب می نوشند.

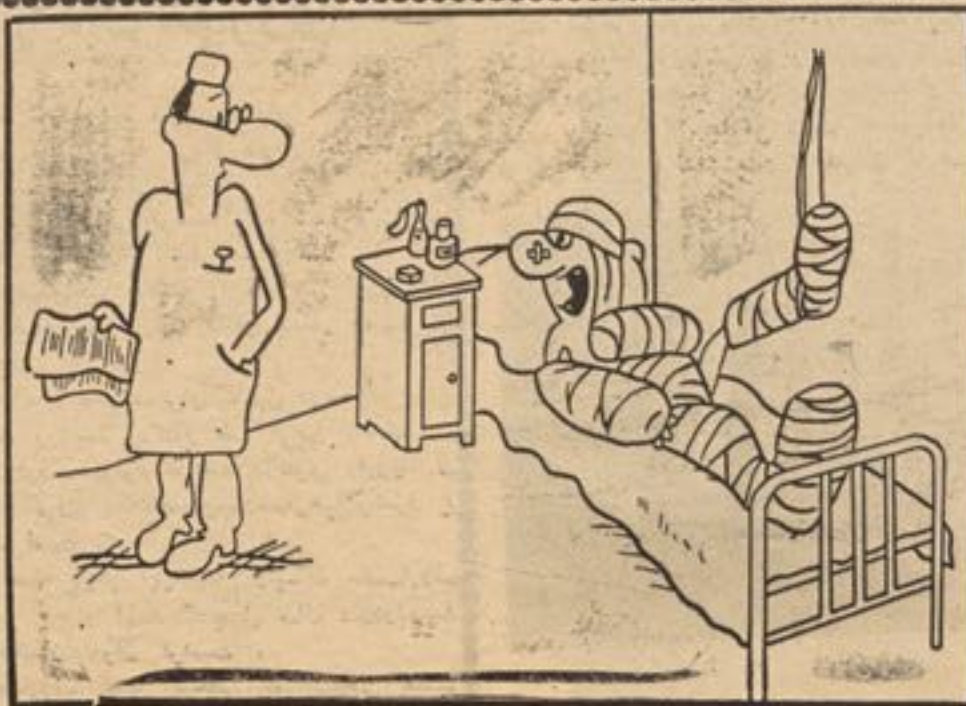


تقاضا برای نوشیدن بیشتر آب
نسبت تشنگی که در اثر حرارت
گرمای وجود می آید میباشد
در آنصورت بگذا رید

و اجازه نمیدهند که طفلشان آب زیاد
بنوشد تا اینکه غذای خود را صرف نکرده
باشد. زیرا نوشیدن آب زیاد اشتها ی
طفل را خراب می سازد. در حالیکه
بعضی اوقات این حرکتشان نتیجه
بر عکس خواهد داد. آب اشتها ی
طفل را در اکثر موارد
بهتر ساخت و طفل بکمک
نوشیدن آب می تواند بیشتر غذا
بخورد.

نزد بعضی اطفال مقدار معین آهن
وجود پائین بوده ازین نسبت آنها
خیلی کمتر دارای اشتها بوده و
آهسته تر غذای خود را می خورند.
این نوع اطفال را باید درائنا ی
صرف غذا هر اندازه که خواسته باشند
باید آب بدهیم.

و میتوان در صورت ضرورت عو ض
آب، جای سرد شده با لیمو بانها



مریض پس از معاینه :

زود شو بمن بگو که کدام مریضی خطرناکی که ندارم !!!

در شماره های گذشته خواندید:

حسرت خوش

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطرفروشی یک وکیل دعوی بنام «ژیو» کار می‌کند، یک روز اوبه خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همکارانش است می‌رود. و تصادفا در آنجا یک همکار سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یک بچه دلبر است نیز ملاقات می‌کند. «موریس» و «واندا» متقابلا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دوج می‌کنند. یک روز «واندا» می‌گوید که انتظار طفلی را داد و دیگر نمی‌تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پیروی درس، بعد از چاشت کار می‌کند و اینک بقیه داستان:



«واندا» به آشنایان می‌رود و «ایرین» با سمیت زیاد به منزل نزدیک می‌شود و او را بدست نگاه می‌کند.





باید بدانم چرا تو را دوست دارم
میرم و از آنرا با خودم
تا به بیانی که چیزی نمی‌ماند



در همین شب...

با وجود اینکه در خانه از این مودت کرده‌ام، سرافرازه...



۱۳۷

تو سخنانی را می‌توانی از غلط تعبیر کردی
او همیشه گفت که وظیفه ما بود تا
در قیمت تبدیل برای طفل قضایی
بگیریم. البته در صورتیکه اینکار برای
او مفید باشد.

برای سبب طفل کم خون غر از مادر چوری
در کنار بکر دیگر چوری می‌تواند معجزه کند...



در این بنگام «دولند» پریشان معلوم میشود
نظر به تشخیص که تو ددی نه شتی چرا؟

طفل جناب به تبدیل می‌آورد اما
دستور «اینها» هیچ ترجمه‌ای نکرد
از او می‌دانند که ما هم در سبیل
نداریم تا به هوا خوری بریم

دکتر در میانه که طفل
سبب ضعف است
اما می‌گوید که در بعضی پزش
آفتد هم نیست که
قابل تشویش باشد.



نه، اینطور نیست! طفل را با خود گرفته
بلکه بکر برو به جنبه شش شگفتی شده
دو بار حرکت کن.
اگر تو موافقت داشته باشی.

بقیه دارد



۱۳۸

می‌گویند در میان که همیشه غمگین است
و از آنجا که می‌تواند که جرمه شده باشد

میدانم که تو چرا دوست داری و از
دشمن در کنار بکر دوست می‌بری...

تو را می‌کند مبنی...



زنان و دختران



از پوست صورت تان مواظبت کنید



در شروع گرمی هوا پوست صورت نیز خشک و کدر میشود و با شروع گرما لکه های روی صورت ظاهر شوند به فکر چاره باشید. هر روز صبح صورت تان را با لوسیون مخصوص ماساژ دهید. **بقیه در صفحه ۵۹**



زن موجودی است که خانه بد آن خالی از شادی و سرور است زن میتواند مرد را خوشبخت بسازد، همچنان همین زن است مرد را بدبخت هم میسازد.

(ملالی هما فضلیان)

آداب معاشرت

چگونه صحبت کنیم

بعضی فکر میکنند چون خوش صحبت هستند باید همیشه متکلم باشند و به هیچ کس فرصت حرف زدن ندهند. گوش به حرف دیگران دادن خود هنری است و این هنر متعلق به کس نیست که خوب حرف میزند. بعضی ها فقط به دهان متکلم نگاه میکنند و منتظر هستند تا در فاصله ای که متکلم مکث میکند رشته سخن را از دستش بگیرند و خود وارد میدان سخن

صحبت شما میکاود. زیرا همه متوجه بی عدا لتی شما خواهند شد و این به زیان شما است. هیچکس را موضوع شوخی های خود قرار ندهید زیرا اگر چه دیگران ممکن است بشما خیره شوند و حرف تان را با جان و دل گوش کنند ولی در جمع یک نفر از شما دل آزرده میشود.

با اعتقاد حرف بزنید: باید بدانید در دنیا مطالب زیادی است که شما ازان بی اطلاعیید



شوند که البته بیسار زننده است. باید قبول کرد که هر کس حق دارد حرف بزند و باید به همه این حق را بدهند که حکایت شان را بگویند آنوقت شما انسانی خوش صحبت و فهمیم هستید و از گوش دادن دیگران هم کلام مو زون را فرا میگیرید.

انتقاد بی مورد نکنید:

به هنگام مجلس آرائی و شیرین سخنی حرف نیش دار بر زبان نیارید... مثلا شخص خاص را مورد انتقاد مستقیم و یا غیر مستقیم قرار ندهید اصولا طعنه زدن از ارزش دارند.

آدم های مجلس آراء و مؤفق کسانی هستند که به حرف هایشان اطمینان دارند آنها خوب گوش میدهند و خوب حرف میزنند برای سخن گفتن يك نوع آما دگی کلی دارند.

بخت ویز کباب شامی

سه پو گوشت سرخی را بعد از شستن با دستمال خشک کرده، کو بیده میزد. دو خورد دنبه از ما شین بکشید یا با سا طول و يك خورد پیاز را نیز از ما شین بکشید و کمی گشنیز را ریزه کنید همچنان دوخورد پیاز دیگر را حلقه حلقه نوده نیمی از آب با دنجان رومی را بکشید.

بقیه در صفحه ۵۹



وایشیم دو نمونه از مودهای تازه لباس

مترجم : محمد حکیم ناهض

طفل شما

طفل وجداشدن از شیر

اطفالی که بصورت حد و سبط بامکیدن دستان ما در و یا چو شک بو تل شیر حس و غریزه طبیعی میکیدن شان اقناع می گردد، ممکن است قبل از سن هفت یا هشت ماهگی اما دگی خوش را برای شیر خوردن از پیا له نشان دهند. مادر چنین طفل میگوید: طفلم از شیر خوردن با بوتل خسته شده است زیرا اکثر قسمت پیشتر زیاد شیر بو تل خود را نخورده و با انگشتان کو چک خود همراه چو شک و بوتل



بازی می کند (ممکن است با شیر خوردن از پستان هم کمتر شیر-سیر بخورد)، وی علاوه می کند، وقتی از پیاله یا گیلان برای شیر می دهم با کمال اشتیاق آنرا قبول می کند. این چنین اطفال بعقیده من برای جدا شدن تد ریجی اما ده می باشند. از طرف دیگر اطفال لی هم وجود دارند که علاقه مفرط بامکیدن داشته (معمولا بیشتر شصت خود را می مکند)، در سن نه یا ده ماهگی ما درش در باره وی چنین میگوید: آه! داکتر، طفلم چقدر بو تل شیر خود را دوست دارد! همیشه و قتی بقیه در صفحه ۵۹

سرزنی بانقلاب بقیه

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا بارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد، اما ایلا بنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بدیدن مایتلند پیر رفته خوا هش می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد مینماید - ایلا مایوسانه با جانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.



سکرتار وزارت امور خارجه با احتیاط تمام مهر را بر رسی کرده سپس پاکت را در حضور دیک و مامور پولیس مخفی که اسکورت پاکت را بعهده داشت در سیف گذاشت. وزیر امور خارجه وقتی همه مراجعین به استثنای دیک رفتند باتیسم ساده ای اظهار داشت: هرگز باور نمی کنم که دوستان عزیز ما بقیه ها به این سند زیاد دلچسپی داشته باشند، معین آنها سبب شدند تا اینقدر تدابیر احتیاطی را اتخاذ کنم. چطور تا امروز هیچ ردیابی از قاتلان گنتر بدست نیامده است؟

«تا جای که من خبر دارم هیچ اثری از آنها پیدا نشده است. تعقیب جنایتکاران داخلی اصلا در حوزه فعالیت من شامل نمی باشند و هیچ موضوع جر می نازمانی به مدعی - العموم میت ارجاع نمی گردد که یک مرافعه علیه متهم نتواند تکمیل گردد».

لارد فارملی اظهار داشت: متأسفانه بنظر من بهتر است موضوع تعقیب بقیه ها کاملاً در دست سکا تلند لارد محدود نمایند. واگذاری کامل قضیه به سکا تلند یارد مسئولیت عامه را در مخاطره می اندازد و صحیح تر این خواهد بود که یک شعبه خاص برای تحقیق و تعقیب این موضوع رویکار آید. عجلاناً در اطراف تطبیق یک چنین نقشه می اندیشم.

دیک می توانست بگوید که این کنترل او را فوق العاده جلب کرده اما او مصلحتاً خودش را آرام گرفت لارد متفکرانه دستی به پیشانی خود کشیده اظهار داشت. من باشخص صدراعظم درین باره حرف می زنم و شمارا برای این ماموریت پیشنهاد خواهم کرد.

فردا صبح دیک گاردون به خیابان داونینگ دعوت شد و صدراعظم خطاب به او گفت: یک شعبه جدید تأسیس شده که باید صرفاً به آن تهدیدها و ناراحتی های مایه رزه کند که مسئولیت عامه را بر هم میزند. و شما آقای گاردون در اس این تشکیل موظف شده اید. گرچه نسبت تقرر شما به این وظیفه سرز نشم کردند

زیرا من شما را به این وظیفه گماشته ام ولی کاملاً ایمان دارم که مناسبترین شخصی را برای این وظیفه پیدا کرده ام. شما هر مامور سکا تلند را در راه برای همکاری با خود به تشکیل جدید منتقل سازید.

دیک گاردون فوراً گفت: من سر جنت الک را میخواهم. اما صدراعظم بانگاه های تردد آمیزی او را نگریست و گفت: الک از ماموران قوی و دارای رتبه بلند نمی باشد. دیک اظهار داشت: جلالتمابا! او سابقه ۳۰ سال خدمت در دستگاه پو لیس دارد.

او را بمن واگذار شوید. و از شما تمنی میکنم رتبه کمیسری را برایش منظور فرمائید.

صدراعظم تبسمی کرده اظهار داشت: هر طوری میل شما است وقتی عصر همانروز الک در لست ترفیعات نظر انداخت از دریافت رتبه کمیسری خوشحال شد.

—۸—

مگر دیوانگی نبود که یک شنبه آینده، از یک صدای پر طنین و یک سیمای جذاب خواب میدید.

دیک ز بیاتر ازینها را قبلاً دیده بود. مغرور تر ازینها و یسا چنان دختر های را که از روح سرشار حکایت مینمود. اما تخیل سیمای لطیف او نسبت بهر چه دیک را تحریک مینمود، هیچوقت را در زندگی بیاد نداشت که با چنین شوق و ذوقی منتظر فرا رسیدن آن بوده باشد.

وقتی او بایک تبسم منتظر دروازه کتاره باغی را باز کرد صورت گرد فیلسوف مآب جانسن را دید که به روی یک چو کی باغی دراز کشیده بود. سکر تر از جایش بلند شد تا بانشان دادن مسرت فراوان دست دیک را فشار دهد.

«آقای کلو نل گاردون! رای بمن گفت که شما تشریف میا ورید رای با خواهرش ایلا به باغ درختان میوه رفته اند و تاجائیکه من بایک نگاه ضمنی درک نموده ام اکنون از راه و غط و نصیحت وادارش میسازند تا به کارش ادامه دهد.» دیک پرسید: چطور؟ مگر سر

ژوندون

● او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تا کتابها را از نظر بگذراند

جانسن چاق عینا مثل اواز صمیم قلب به ایلا بنت علاقمند بود. تا وقتی ایلا نزد آنها بود جانسن سخت عصبی مینمود و به تشنیت افکار مواجه بود وقتی ایلا از آنجا دور شد او مرد بدبختی جلوه نمود و درست زمانی دیک بازوی ایلا را گرفته او را به باغچه پراز گلهای گلاب رهنمایی کرد. بدبختی جانسن فزونی گرفت وقتی گاردون وایلدر وسط بوته های گلاب از نظر پنهان شدند رای بسا خشم جنون آمیزی اظهار داشت: نمی دانم که این آدم درینجا در پی چه چیزی است. او مربوط به صنف ما نیست و از من نفرت دارد.

جانسن در حالیکه سعی مینمود خشم اشرا پنهان ساخته باشد گفت: رای نمیتوانیم پاور کنم که او از تو نفرت داشته باشد او رو بهمرفته انسان قابل احترام و قابل دوستی است رای متفکرانه پاسخ داد: یک احمق محض. او یک آدم متظا هر است گذشته ازین او یک پولیس

بقیه در صفحه ۵۷

هستند ؟
جانسن نگاهی عاجزانه و در عین حال پرسشگر بصورت گاردون افکنده بالکنت زبان پاسخ داد: بلی آقای بنت بسیار راضی هستند.

دیک احساس ناراحتی کرد ازینکه متوجه شد آقای بنت نمی بانیست از شغل جدید پسرش باخبری می گردید. حتی جانسن بابی میلی فراوان در اختفای این مطلب کوشید وقتی نان چاشت تمام شد و گاردون بسا جانسن در باغ تنها قدم میزدند جانسن مکنونات قلبی خود را نزد دیک بیرون ریخته اظهار داشت من خجالت میکشم که به پیر مرد دروغ گفتم رای باید حقیقت را به پدرش میگفت. دیک از پیش آمدخشن و غیر دوستانه رای نسبت بخو دی حیران بود ایجاد شدن بی جهت دشمنی نزد برادر ایلا برایش رنج آورشد او آنچه را کشف کرد که اغلب دلدادگان باید آنرا کشف میکردند.

دیک متوجه شد که این آقای

بپوشد، زیرا هر دو دستش تا سر شانه بارسمهای از لنگر کشتی تاج ها و ماهی دلفین نقش و نگار شده است.

دیک پرسید: بقیه چطور.
نه متوجه نقش بقیه پروی دستش تا امروز نشسته ام.
اما نقش چند مار روی یک صا عدش خالکوبی شده و من آنرا دیده ام.

اوه خدا یا نشود که مایتلند جز دسته بقیه ها باشند.

دیک اظهار داشت: منم میخواهم این مطلب را دریابم.

جانسن ابراز عقیده کرد: به نظرم احمق خواهد بود که جزء دسته بقیه ها باشد یا مربوط به کدام دسته مشابه آن. در همین لحظه رای و خواهرش نزدیک شدند. رای قد ری گرفته معلوم میشد و گاردون حدس زد که او در همان لحظه بدخلق وزارت میباشند گونه های ایلاکل انداخته بود و بسیار هیجان داشت. رای بدون مقدمه صدازد: (هلو- گاردون! پس شما بودید که افسانه های نسبت بمن در گوش خواهرم چکانیده اید شما الک را موظف ساخته اید که از من جا سوسی کند. من اینمو ضوع را میدانم زیرا من الک را در آنجا دیدم که چطور ...). خواهرش ایلا حرف او را بریده گفت: رای تو نباید اینطور با کلون گاردون حرف بزنی او بهیچوجه حرفی به زیان تو نزده است آنچه در باره تو میدانم، چشم دید خودم است و هم فراموش نکن که کلونل گاردون مهمان پاپا می باشد رای غرشی کرد: هر کس نسبت بمن همینطور بدگمان میشود حتی جانسن پیر هم نسبت بمن سوظن پیدا کرده است) جانسن اظهار نمود: بر خلاف همه نسبت بتو احساس همدردی دارند.

از تشنج زمانی کاسته شد که جان بنت در حالیکه کمره را به گردن آویخته بود از دروازه سرخ رنگ باغچه وارد شد.

«آخ آقای جانسن! از شما بسیار معذرت میخواهم که هر بار ملاقات شمارا به عقب انداخته ام اما نهایت خوشحالم که از شما در اینجا پذیرای میکنم در دفتر روابط دگران برای چطور است؟ از کار او راضی

کار خود نمی رود ؟
در حالیکه در قیافه جانسن آثار گر فتگی پدید می آمد اظهار داشت: می ترسم که او برای همیشه کارش را ترک کرده باشد. من میخواستم این موضوع را شخصا به اطلاع تان برسانم پیرمرد متوجه غیبت متواتر رای از دفتر شده و از کدام منبع مجهول اطلاع گرفته که رای یک زندگی مشکوک دارد.

او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تا کتابها را از نظر بگذراند اما خدای را شکر که تمام حسابها در وضع خوب بود. و من به اثر این اتفاق نزدیک پریده بودم.

دیک آهسته پرسید: احتمالا می دانید که ما مایتلند در کجا زندگی می کند و در کدام ناحیه ؟ و در شهر اصلا خانه شخصی دارد؟

جانسن تبسمی کرد و بالحن آمیز جواب داد: بلی به یقین. یک سال پیش این مطلب را کشف کرده ام و میدانم که خانه او در کجا واقع است اما تا کنون به ا حدی درین باره چیزی نگفته ام. ما مایتلند در یک محله فقیر نشین به وضع خرابی زندگی میکنند. زندگی او آنقدر ساده و فقیرانه است که به زندگی یک مرد بیگار شباهت دارد. در حالیکه او مالک ملینها ثروت میباشده امور خانه شخصا رسیدگی میکند و در منزل چندان کاری هم ندارد. هیچگاه ندیده ام که ما مایتلند حتی یک پول هم برای خودش خرج کند. او تا امروز همان لباسی را می پوشید که وقتی تازه در دفتر مایتلند شروع به کار کردم در جانش دیده بودم. هر روز چاشت صرف یک گیلان شیر و دو پارچه نان مر با دار می خورد و گاهگاهی سعی میکند مرا وادار به پرداخت پول آن بسازد.

آقای جانسن لطفا بگوید که چرا

آقای مایتلند همیشه در دفتر دست کش میپوشد ؟
جانسن سرشرا تکان داده اظهار داشت: درین باره چیزی نمیدانم در سابق فکر مینمودم بعلتی دستکش میپوشد تا داغی را که بر پشت دستش دارد پنهان سازد اما او از آن آدمهای نیست که محض بخاطر یک داغ در پشت دستش دستکش



دخوات

زندون



مردم جوانان

نتوانستیم و من از ندیدن او به اندازه رنج میبردیم که اخیراً نقش بستر بیماری گردیدم و مدت یک تب سوزنده و مہلک من به دو تب سوزنده و شدید و طوفانی مبدل گردید با اینکه بین مرگ و زندگی دست به گیریهان بودم لحظه عاقل از سوز و ساز و یاد او نبودم خلاصه زندگی من درامه ایست همه اشک خون در دوا و من قهرمان این تراژیدی میباشم .

روزی عقب میز کارم بین اوراق پنهان بودم که پسته چی محترم انگشتی به در اتاق زد و وارد گردید و بعداً پاکتی را بدست داد چنانکه چشمم به عنوان پاکت افتاد نمیدانم چه بلایی بود که بسرم آمد رنگم برید و قلبم به شدت زد پسته چی

اینهم زندگی من
۳ سال قبل دختری از خویشاوندان ام در کابل بامن طرح دو ستی و محبت بست به اولین دیدار قلبهای مان باهم توافق پیدا کرد که این وضع به مرور زمان مسیر زندگی ام را تغییر بخشید که زیاده از این نه تاب گفتن است و نه تاب شنیدن اما بانهم اینقدر بائیسست عرض کرد و گفت که به همد یگر دل بستیم و قولی دادیم و این دوستی بر اساس صمیمیت استحکام یافت (راستی چقدر بنای سعادت انسان نا مستحکم است که به یک حرف و با یک نگاه خراب میشود و بر هم میخورد) رفته رفته تخمین مدت یک سال نسبت عدم فرصت و بعد مسافه همد یگر را دیده

قسمت سوم

چگونه میتوانیم از تاثیرات منفی عوامل متخلفه بالای فکر کردن جلو گیری نمائیم؟

پوهنمل غلام جیلانی یفتلی

ندارد .
عوامل داخلی و یا آن عواملیکه در خود ما وجود دارند مانند آرزو ها و هوسها ، احتیاجات ، احساس ها و عواطف مفکوره ها و نظرات ، عدم آگاهی و بی اطلاعی و بالاخره تمایل بابه باور کردن آنچه گفته و شنیده میشود عملیه تفکر ما را تا اندازه زیادی متاثر میسازد و چنانکه گفته شد این عوامل ما را به اخذ چنان تصمیمی وامیدارد که اکثر ا نادرست میباشد .

بقیه در صفحه ۶۱

در شماره گذشته از انواع گوناگون فکر کردن بحث کردن پهلوی های مختلفه آنرا بر رسی نموده و هم زا ها و طرز العمل های درست فکر کردن را مطرح ساخته و خاطرنشان نمودیم که برای پرا بجم طرق متعدد حل وجود دارد و باید بوسیله صحیح و معقول فکر کردن بهترین و موثر ترین راه را انتخاب نمائیم .

در زندگی انسان عوامل مختلفه داخلی و خارجی وجود دارد که دوسته چگونگی فکر کردن ما را متاثر می سازد و ما را به فیصله های میسرساند که صلاح کار در آن سراغ

نامه های

وطن عزیز ما ست این جوانانند که به خاطر پیشرفت و تحولات وسیع و همه جا نیه کشور اما دگی خود را ابراز نموده و از هیچگونه فداکاری در راه و طن دریغ نمی نمایند .

حالا که همه به آرزوی خود رسیده ایم لازم است ما بایک جهش تند با کار وان جمهوریت بسوی یک زندگی مسعود و مرفه دوش بدوش هم با متانت و جرات بدون لغزش و انحراف گام بر داریم دور نیست آن رزیکه ما کشور خود را آباد مردم خود را مسعود و آرام بینیم و بر عقب ماندگی های گذشته خویش فایق آییم .

بناغلی م تقی از لیسه ابن یمین:
نامه شما به اداره رسید موضوع که شما انتخاب نموده بودند و اقامه جالب بود اما شما میتوانید با کمی تمرین و مشق و مطالعه بیشتر نوشته های خو بتر و بهتر به ما بفرستید در انتظار نامه های بیشتر شما .

• • •

بناغلی ضیغم شنبلی:
مضمون شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر اینهم قسمتی از مضمون شما .
جوانان یگانه عنصر و نیروی فعال در نظام جدید و جوان جمهوری





قهرمانان سیاه هنوز احساس خستگی نمی کنند

رژیسورهای نیکر حلقه انحصار فیلم بر داری و سینما داری سفید پوستان را شکسته اند . سیاهان مانند موجی در امریکا نفوذ کرده و اکنون آمنگ اروپا نموده اند . بلیک موویس یا فیلمهای سیاه سلسله فیلمها یست که توسط رژیسوران سیاه پوست و هنر مندان نیکر تهیه شده برای کمپنی

مترو گو لدن مایر رقیب ورن کلمبیا عاید سر شاری آورده است . حالا فکر می شود که مردم سیاه پوست بحیث بهترین مارکیت برای عرضه فیلمهای سیاه میباشند تقریباً نیم فیصد کمپانی های تولید کننده از جیب سیاهای پرداخته میشود . در اوایل فکرمیشد که از سیاهان میشود در فیلمهای سخن و یا در



قسمت های ضیایی کار گرفت اما اکنون سیاهان در فیلمهای که ضای نمایش اعمال وحشتناک موضوعات سکسی و شوره های دزدی های بزرگ و غیره موقعیتهای پروا ن کسب کرده اند چنانچه در فیلم سیاه بنامهای رشافت و سو پر فلائی از جمله فیلمهای یست که امروز در اروپا نمایش داده میشود .

فیلم جیمز باندی رشافت و برای کمپنی ستروگولان مایر (۱۸ میلیون دالر) آورده ، در حالیکه عاید فیلم سوپر فلائی اینلام و ۲۵۰ میلیون دالر رسیده است و به این ترتیب فیلم مترو پول دو باره زنده شده و از نوروئق گرفته است .

بقیه در صفحه ۶۱

از دیدن این منظره به تعجب افتاده بدردن اینکه تسلیمی از من گرفته باشد و یا باز خواست شیرینی نماید راه منزل پیش گرفت بعد از مطالعه آن لحظه در افکار پراکنده غلبه میز کارم غوط ورن شدم بعداً تصمیم گرفتم که خانه و خانواده و ماموریت و همه راترک گویم ائنا فکر دیگری بمن تسلط یافت تا پرده شرم از چشم پر داشته موضوع را به سمع رئیس و اعضای فامیل ام برسانم در این فرصت نیز چیزیکه باعث ناکامی و بد بختی ام شد حیای بیش از حد بود .

بهر صورت دیری نگذشته بود که پدر و مادرم جهت عیادت اقوام رهسپار کابل شدند با وجود یکه حین شستن لباس نامه دوست داشتندی ام بدست مادر و حتی به دست فرد فامیل افتاده بود و راز دیرینه ما بکلی افشاء شده و آنها اطلاع و معلومات کافی از این و آن هم داشتند ظالمانه خواهر دیگرش را بقیه در صفحه ۶۰

ر سید

خواهر عزیز پیقله ر حیمه:

نامه شما به اداره مجله ر سید از حسن نظر شما تشکر مجله ژوندون از شما و در خدمت شما ست امید واریم که همکار یتان را با مجله خود ادامه دهید .

بنام علی محمد فاروق از کارته ۳ :

مکتوب شما به اداره مجله ر سید از همکار یتان تشکر .

بنام علی امان الله بریال :

شعر شما به اداره مجله ر سید زما نیکه نوبت آن ر سید نشر میشود از همکار ی تان تشکر .



باسکتبال نسوان در چمنار یوم پوهنتون

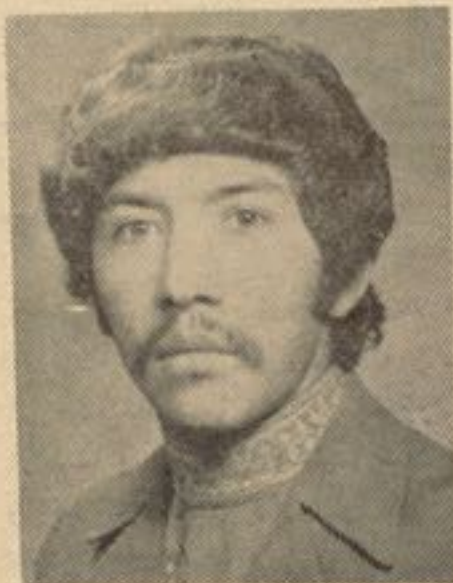
آینده دختران معارف خیلی درخشان بنظر میخورد. بازی روزهای اول نسبت به اخیر خیلی ضعیف بود.



دختران معارف و پوهنتون مقابل هم قرار دارند

شود و معلمان سیورت باشیوه جدید نری بالای
آنها زحمت بکشند بدون شک از تیم های معارف
قهرمانانی بوجود خواهد آمد .
خلاصه اینکه اگر چنین تورنمنت ها دایر
شود و تمام تیم های ورزشی نسوان در آن
اشترک ورزش تیم هاسابقه کنند قبل از آغاز
تورنمنت مشق و تمرین زیاد تر نمایند وضع ورزش
بقیه در صفحه ۶۲

چهره های ورزشی



حبیب الله عبدالحمید معلم صنف ۱۱ و چهره
درخشان ورزشی لیسه استقلال ، چهار سال
است فوتبال میکند و بر علاوه به از علاقه گرفتن
به آلتیک و تمرین اکنون وظیفه کپتانی آلتیک
لیسه استقلال نیز به عهده اش گذاشته شده.
حبیب الله عبدالحمید یک ورزشکار برده بار
و با حوصله بوده در وقت صحبت خیلی جدی
به نظرمی خورد علاقه به همه ورزشکاران
داشته و آنده سیورتین هارادوست دارد که
باروحه قوی داخل میدان گردد .

است باسکتبال مینماید متعلم صنف ۱۲ بوده
به انگلیسی خوب تکلم می نماید بر علاوه
باسکتبال به آبیازی و تنیس علاقه زیاد داشته
و سیورتینی را که دارای کم تر ورزشی نباشد
بدش می آید .

پیغله فریا پشتون :
در میان باسکتبالیست های نسوان معارف
هرگاه نام از درخشانترین چهره های ورزشی
به زبان آید چندین درصه هم قرار میگیرد
که فریا پشتون هم از همین هاست . موصوف
نه تنها به ورزش باین همه شهرت رسیده ،
دروس مکتب را نیز به همان سویه تعقیب کرده
که در زمره ممتاز ترین دختران قرار میگیرد .
رویه خوب و اخلاق نیکو از صفات براننده پیغله
فریاست او را نه تنها معصلمان و باسکتبالیست
های لیسه را به بلخی توصیف مینماید دختران
دیگر که او را می شناسند مخصوصا ورزشکاران
همیشه به توصیف نام او را یادآور میشوند .
پیغله فریا ۱۸ سال عمر داشته و چهار سال



چشم آنانیکه به ورزش کشور علاقه و دلچسپی
دارند باشیون خبر افتتاح تورنمنت باسکتبال
نسوان روشن شده و تصویری که از آینده
ورزش در کشور داشتند به حقیقت پیوست و
ورزش کشور را یک گام درتوصل به هدف
عالی و واقعی که آرزوی مردم ما را تشکیل
میدهد نزدیکتر یافتند .

این تورنمنت که به سیستم یک برگزار شده بود
به ابتکار آمریت ورزشی پوهنتون و به همکاری
ریاست تربیت بدنی وزارت معارف روز ۱۹
سپتامبر آغاز یافته و تا اول میزان دوام کرد که
در اخیر مسابقات برای قهرمانان اول و دوم و سوم
کپ های داده شد .

دوین تورنمنت پنج تیم از لیسه های نسوان
معارف و پوهنتون کابل که سه آن بنامهای تیم
های الف، ب و ج از معارف و دو تیم دیگر بنامهای
تیم های آبی و سرخ از پوهنتون اشترک داشتند.



کپتان تیم سرخ پوهنتون مستحق
مدال و کپ شد

ولی به همه حالت تیم های معارف بصورت
خیلی ابتدایی بازی میکردند و در مقابل تیم های
پوهنتون خیلی ضعیف بودند که علت آنرا ،
تمرین و تشویق کم ، اشترک نکردن در تورنمنت
ها و نداشتن معلمان سیورت و نمایان شدن در
برابر چشمان زیاد تماشاگران و انمود کردند ،
که تماشاگران با سخنان و پرز های رکیک خود
بعوض تشویق وسایل ناراحتی آنها را فراهم
کرده بودند .

تیم های پوهنتون که درین تورنمنت لیاقت
خود را ثابت ساختند با جدیت و تکنیک های
عالی مسابقه کردند که همه تماشاگران و داوران
مسابقات آنرا تأیید و اظهار میباشند که واقعا
تیم های پوهنتون زحمت کشیده تمرین بیشتر
نموده تا توانسته اند نتیجه خوبی ازین تورنمنت
بدست بیاورند .

درین تورنمنت ثابت گردید که تاجه حد
فرق بین تیم های معارف و پوهنتون موجود است
و مشق و تمرین تاجه اندازه در راه موفقیت در
مسابقات موثر است ، زیرا تیم های پوهنتون
که با قبول زحمات و تکالیف مشق و تمرین کرده
و خود را برای مسابقات آماده ساخته بودند نتیجه
بهتر و طور دلخواه شان بدست آوردند و تیم های
معارف که تمرین بیشتری نکرده و درین امر توجه
مبذول نداشتند بودند نمرات کمی ازین مسابقات
حاصل نمودند ولی استعداد آنها در خلال مسابقات به
ظهور رسید که اگر به آنها وقت تمرین میسر

ورزشکاران لیسه حبیبیه



عده از ورزشکاران لیسه حبیبیه

حمید ویناغلی محمدعلی باسکتبالست های مشهور ویناغلی اخترمحمد پینگ پانگ باز معروف لیسه حبیبیه .

ورزشکاران موصوف درحالیکه احساسات پاک و بی آرایش شان در اولین برخورد انسان را بخود جلب میکرد و درک میکردید که آنها جوانب مختلفه زندگی مخصوصا ورزش را در حالیکه شرایط محیط و ماحول خویش را با آن وفق داده آنها تحلیل نموده اند سخن را چنین آغاز کردند : چون سخن در اطراف ورزش میچرخد بهتر است ورزش را در کشور تحلیل و بعد از آن آنرا در لیسه حبیبیه مطالعه و بررسی نمایم .

به همه معلوم است که اساس همه چیز را اقتصاد تشکیل میدهد و ورزش نیز بدون اقتصاد نمیتواند استقرار خویش را حفظ نماید و به پیش رود .

تا وقتی که بودجه کافی برای ورزش اختصاص داده نشده و درین راه به مصرف نرسد امید بهتر شدن آن را نباید داشتیم . ما امروز در کشور خود نمیتوانیم از ورزش نام ببریم و اگر هم چند ورزشکاری موجود است که با وجود آمدن نظام جدید ممکن است بعد از این خود را تبارز داده و استعداد خود را بر رخ همه بکشند زیرا بعد از این امید بهتر شدن همه چیز برای ما موجود شده در حالیکه نه وسایل ورزش برای ما هست و نه غذای خوردنی و آنهم در چند ورزش محدود مثل فوتبال و چند بازی مخصوص که علاقمندان آن نسبتا زیاد است و ورزشکارانی داریم . حالا اگر این ورزشکاران به اصطلاح خود را ما با ورزشکاران کشور های دیگر مقایسه نمایم دیده میشود که از نگاه وسایل و غیره فرق شان از زمین تا آسمان است آنها اعضای فدراسیون های ورزش خود بوده - لباس خوب می پوشند ، غذای خوب می خورد ، رهبر های علمی و ورزشی دارند ، صحبت شان بیهوده شده سایر وسایل معیشت شان در خارج از جهان ورزش ندارد و تشویق را در مر حالت از طرف همه مردم می بینند .

در حالیکه ورزشکاران ما اولاً از بی وسایلی رنج برد . اند در اخیر با ذ هنی

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۵۱

به هر صورت وقتی به اداره لیسه انسان برسد يك شور شعف يك احساس بر انسان غلبه میکند این همه احساسات زاده هنر نمایی و تبارز استعداد و قدرت فوق العاده یکتا از شاگردان این لیسه است که با کشیدن تصویری از قاندهلی مایناغلی محداد از آنها برخ می بینند می کشد و بازبان حال میگوید : اینجا استعداد های نهفته است که اگر زمینه تبارز آن مساعد گردد دیگر هنرمندان - ورزشکاران علمای مجال نخواهد بود که یکه تاز میدان باشند بلکه رقبای خویش را همان درین کانون معرفت و تربیت سراغ خواهند کرد .

چون هدف ما ورزشکاران بود بدون آنکه از هنرمند مذکور چیزی ببریم نخست نظر شخص مدیر لیسه ویناغلی نادی که یک جوان با درود به نظر میخورد . در مورد ورزش این لیسه خواستم که در جواب چنین اظهار داشت :

لیسه حبیبیه که با این همه نام بزرگ تا امروز نه میدان فوتبال دارد و نه میدانی دیگر ورزشی - اگر چه در عقب تعمیر میدان بزرگی به همین منظور موجود است ولی بحالت خاوار افتاده در حالیکه کدام میدان دیگر نیز ریاست تربیت بدنی وزارت معارف در دسترس خویش ندارد با این میدان که در تربیت بدنی بیش از پنج هزار نفر تعلق میگیرد کدام توجه تا امروز نشده ، امیدواریم در بر تو نظام جدید در حالیکه امید به بر آورده شدن همه آرزوهای ما موجود است درین زمینه نیز بر آرزوی خویش کامیاب گردیم . لباس هم کمتر بدسترس ورزشکاران مافوق میگردد از ناحیه توپ خیلی به مشکلات گرفتار هستیم و مثل اینها مشکلات زیادی هم اکنون دامگیر ماست و شاید در آینده قریب این همه مشکلات چاره جویی شده و تا اندازه آرزوهای ورزشکاران ما بر آورده گردد . درین لیسه سه نفر معلم سیورت موجود بوده و بر علاوه یک نفر از معلمین هندی بنام

دو کشور عزیز ما هرگاه نام از ورزش و کانون ورزشی بر زبان آید لیسه عالی حبیبیه در صدر همه قرار میگیرد - این مرکز علم و معرفت همچنانکه در تعلیم و تربیه اولاد این خطه باستانی منت بر گردن افراد این کشور گذاشته ، در پرورش جسمی و تربیت بدنی نیز از هیچ مرکز تربیوی عقب ننماند . اگر از هر ورزشی یاد آور شویم چه شنا باشد یا تلتیک ، پهلوانی باشد یا زیبایی اندام و یا بازی های اجتماعی در هر زمان و هر جامقام عالی در اختیار ورزشکاران لیسه حبیبیه بوده .

این لیسه که در هیچ تورنمنتی گرفتن کپراز دست نداده و دو شادوش سایر لیسه های مرکز به پیش رفته گاهی همچنان واقع شده که دیگران را از گرفتن کپ محروم و همه را در حیطه تصرف خویش آورده و در صدر همه قرار گرفته . و اگر هم زمانی نتوانسته در همه ساحات سیورتی قهرمانی را حفظ نماید حداقل در چند رشته خود را به این افتخار رسانده . چنانچه سالها قهرمانی فوتبال - باسکتبال - زیبایی اندام و غیره در دست قهرمانان لیسه حبیبیه بوده و دیگران را مجال دستیابی به آن نبوده بیاید گذشته را فراموش کرده و وضع کنونی ورزش را درین مرکز فرهنگی که سالها قهرمان داشته و اکنون نیز جوانان با استعداد و پر قدرت را در اختیار خویش دارد مطالعه کنیم .

چندی قبل سری به این لیسه زده و خواستم از نزدیک با ورزشکاران آن صحبت نمایم ، قبل از آنکه داخل تعمیر لیسه گردم دیدم آن تعمیر با عظمت که از ساختمان چند سال پیش نمی گذرد تقریباً اوراق شده شیشه هایش بعضاً شکسته - رنگ دیوار ها پریده فرش تیلوئیوم آن خراب شده و مثل آن چیز های زیادی نظر انسان را جلب میکرد که با دیدنش تائر و تالم بر انسان مستولی میکردید



در عکس علاقمندی شاگردان لیسه حبیبیه به فوتبال دیده میشود که در ساحات تفریحیه تمرین می برد دارند .

شماره ۳۰

چند نکته درباره خنده

خنده فکر را قوی و بدن را توانمند
 خنده بزرگترین اسلحه در جنگ
 زندگی است .
 مردی که دوسرود زندگی می‌خندد قابل
 ستایش است .
 فرستنده : م. ق. صاعد



جانورشناسی

شخصی در دستوران مشغول خوردن غذا بود دفعتاً پیش خدمت را صدا کرده گفت:
 - این چه چیزی است که در غذای من راه می‌رود؟
 پیشخدمت : من چه میدانم آخر من هیچ وقت درس جانور شناسی نخوانده‌ام .
 فرستنده : فرید احمد

شاعر تازه کار

یکروز شاعر جوان و تازه کاری دیوان اشعار خود را نزدستان خود برده واز وی خواهش کرد که در مقابل اشعار سست و بی معنی او علامت صلیب بگذارد .
 پس از چند روزشاعر جوان برای گرفتن دیوان خود مراجعه کرد وبعد از ورق زدن تمام دیوان دید که هیچ علامتی گذاشته نشده است . ازین واقعه خیلی خوشحال شده و گفت:
 - معلوم میشود اشعارم سست نبوده که علامتی نگذاشته اید .
 - صحیح است اما اگر من خواهش شما را بجا می‌آوردم دیوان شما به قبرستان عسیری ها شباهت پیدا می کرد .
 فرستنده : احد عزیز زاده



- اینه بخدا آمر صاحب رشوت
 نمیگیره ، پول هاره ده باطله دانی
 می اندازه !..



- ساعت تیر اس- يك كوت نفره
 بیش غره منتظر سا ختیم.



بدون شرح

ژوندون

نوشته : جلال نورانی

معالمه

فانتیزی وطنی

معلمه را استخدام نمودی ، او آنقدر درس ها را خوب تشریح میکند که حتی برای من هم دلچسپ است . من بکلی تاریخ و جغرافیه صنف پنجم را فراموش کرده بودم ...
 روز ها از پی هم گذشت ، معلمه هر روز برای درس دادن می آمد ، پدر و پسر با علاقه سخنان او را می شنیدند ، تا اینکه يك روز بلی يك روز آه از نهاد مادر عبدالله بر آمد بعوض پسرش ، شوهر او کامیاب شده بود ، پدر عبدالله جان هم آه معلمه به توافق رسیده تصمیم گرفتند با هم ازدواج کنند و کردند .
 اکنون که سالها از آن روز می گذرد ، آمر صاحب درس های تاریخ و جغرافیه صنف پنجم را فراموش نکرده است . مادر اول عبدالله ، یعنی مادر اصلی او که خودش باعث آشنایی معلمه و شوهر خود شده بود ، چاره ندارد جز اینکه بسو زد و بسازد ، حالا عبدالله جان نام خدا کلان بچه شده یگان روز فوتبال هم میکند .

(پایان)

مادر عبدالله جان با شنیدن این جملات بنای پرخاش کردن را گذاشت و هر دو پایش را در يك بوت کری بلند کرده گفت :
 - باید حتما يك معلم خانگی برای عبدالله جان استخدام کنیم .
 آمر صاحب چیزی نگفت و به مستخدم امر نمود تا بکسش را در موتورالفش بگذارد .

عبداله جان را مادرش بسیار دوست داشت ، موقع صرف نان شب باز هم در اطراف میز نان بحث تندی بین پدر و مادر عبدالله جان در گرفت و بالاخره پدر راضی شد که يك معلم خانگی استخدام کنند . بعد از جستجوی زیادی دختر جوانی را بصفت معلمه خانگی استخدام کردند . بعد از آن روز آمر صاحب به درس ها ی پسر خود شدیداً علاقه گرفت ، حتی همراه معلمه خانگی همکاری میکرد ، به زنش گفت :

واقعا که فکر خوبی کردی و این

هر روز بکس مکتب عبدالله جان را لاله گلبدین تا مکتب همراهش می برد و موقعی که از مکتب رخصت می شد ، لاله گلبدین دم دروازه مکتب بکس او را دو باره گرفته او را به خانه می آورد . معلم های مکتب به عبدالله جان توجه داشتند . آن روز لاله گلبدین مکتوب یکی از معلمین را به پدر عبدالله جان که آدم متشخص و مختر می بود داد . پدر عبدالله جان نامه را باز کرد و اینطور خواند .
 - جناب محترم فلانی خان (یعنی آمر که من و رابه اجازه شما مانند زیر دستانش آمر صاحب مینا م) بنده زاده شما عبدالله جان بچه با نظافتی است ، نسبت به سا- ی-ر شاگردان لباسهای خوبتر و نظیفتر می پوشد و هیچوقت کمبودی در وسایل در سی او دیده نشده ، اما باید به اطلاع شما برسانم که در مضامین تاریخ و جغرافیه که بنده تدریس می نمایم ضعیف است ، مضامین دیگر را نمیدانم ، در حصه خودم موضوع را به اطلاع رسانیدم امید است درین قسمت تو جهری بنمایید .

در محکمه

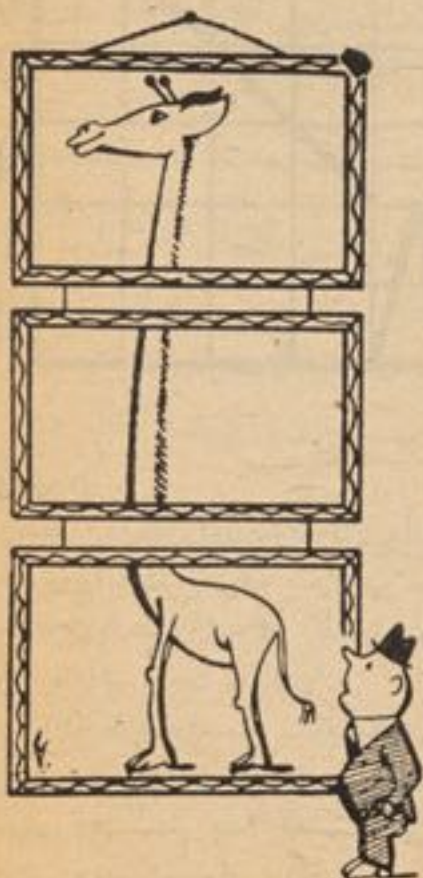
رئیس محکمه از متهم که يك مرد لاغر و مردنی بود پرسید: اسمت چیست ؟
متهم جوابداد :- هیبت جان گویدل !
رئیس که شدت خنده میکرد گفت :
- راست میگی یا ماره می ترسانی ؟



- نی دوست عزیزه خانه کمی مصروفیت دارم ونمیتانم به محفل تان اشتراك كنم .

عذر بدتر از گناه

پدرروبه پسر خودنموده گفت :
- تواذدیروز تاحالابنجاه افغانی از من گرفته ای حتما رفته ومشروب خورده ای .
پسرش گفت: بخداقسم مشروب نخورده‌ام
بنجاه افغانی شمارا بابیست افغانی که از مادرم گرفته بودم دیشت درقه‌ار باختم .



بدون شرح



بدون شرح

رسید و بعد از اخذ اجازه بدرون رفت، آمر بادیدن او اندکی ازچایش بلند شده‌گفت:
- چه‌گپ است دخترجان...
دختر لبان غنچه مانندش را ازهم کشوده بانازدانی خاصی شکایت‌کرد:
- آمر صاحب عمومی ...
- جان ...
- شکایتی دا شتم ...
- یگو نفس ...
- آخر ... اینجارانگاه کنید ...
اودامن خودرا قدری بلند کرد تاپارگی جورایش را نشان بدهد ، آمر عمومی‌عینک‌های خودرا درچشمایش جابجا کرده گفت:
- می بینم ... خوب چه‌شده ... ؟
- جورابم راپاره کرده...
- کی پاره کرده ؟
- آقای کو لیا تکوف ... او یا مشت بروی میز کوبید، میز شکست وبروی زانوی من افتاد .

- اوهر وقت عصبی شود با مشت بر وی میزمامورین می‌کوبد، تحویلخانه ازمیزهای شکسته پر شده
دختر همانطوریکه قسمت پاره شده جوراب را نشان میداد تمام جریان راقصه کردن و خصوصیات کولیباتکوف را برای آمر عمومی تشریح نمود ، آمر عمومی از چند نفر دیگرهم سوالاتی نمودومعلومات خودرا درین قسمت وسیع‌تر ساخت . روز بعد دفعتا دروازه‌آقای کولیباتکوف باز شد ودر آستانه درمرد قوی هیکل وبرزوری نمایان شد، این شخص قوی هیکل وبر زور که به بردباری و ملائمت معروف بود همان آمرعمومی اداره ما بود کولیباتکوف به احترام او ازجایبلند شد و لی آمرعمومی او را دوباره درجایش نشاندخودش مقابل میز او قرار گرفت وبعد دوسه‌ای‌راباز کرده گفت :

- این مکتوب راشما امضاء کرده‌اید؟
کولیباتکوف گفت:
- بلی قربان ...
- سه جاغلطی دارد .
- این قرار داداشما ترتیب داده اید؟
- ها... بلی صاحب ..
- ناقص است .
- اصلاحش میکنم قربان
درینوقت هردو مشت آمر عمومی بالارفت وباشند عجیبی بروی میز کولیباتکوفکوبیده شده، چنان صدای برخاست که جمله (چه وقت اصلاح میشود) آمر عمومی درمیان آن گم شد، پایه های میز شکست و میزبرروی زانوهای کولیباتکوف افتاد.
رنگ از روی کولیباتکوف پرید... چند وقت بعد کولیباتکوف از آن اداره تبدیل شد، کسی نمیدانست بکجا رفته ،مامورین می‌گفتند ، شاید بعدازین وزن برداری کند ، یکی می‌گفت: شاید خواننده اوپرا شده باشد بهرحال دیگر اورانمیدیم.

پایان

تعریف پیانو

معلم :- فرید پیانو را تعریف کن.
فرید پس از لحظه‌ای فکر جوابداد :
- پیانو حیوان چهارپای بزرگی است که پوست محکم و دهان بزرگی دارد که در آن دندانهای سفید و سیاه دیده میشود به محض آنکه بدندانهایش دست زده شود بصدا بلند فریاد میزند .

گله از حافظه

زن وشوهری یاد از گذشته ها می نمودند و ازدوران نامزدی خودحرف میزدند زن گفت :
- بخاطر اینکه نمیتوانم جزئیات دوران نامزدی خود را بخاطر بیاورم وحافظه‌ام ضعیف شده رنج میبرم .
شوهرش گفت :
- من بر عکس تو بخاطر حافظه قوی که دارم رنج می برم زیرا هیچگاه اولین بر خورد را که منجر به ازدواج با توشد از یاد نمی‌برم.

ترجمه : غالمغالی

فانتزی خارجی

میزهای شکسته

در شعبه مایک آمرعمومی بود که شخص آرام متین وبرد باری بنظر میرسید . اودایما به مزرحه اش فکر میکرد واز مریضی چند حیوانی که نگهداری کرده بود وحیواناتش چاق وقرینه نمیشدند رنج می‌برد، آمر عمومی بسا ملائمت وآهستگی حرف میزد و کلمات جان، قربان ، عزیز ، نفس وغیره درهرجمله اش بکوش می‌رسید هیچکس بیاد نداشت که او قهرشده باشد، حتی در صورتی که اشتباهی ازگدام مامورسر میزد او می‌گفت:
- نفس ... چرا اینکار را کردی ، خوب درآینده کوشش کن مرتکب اشتباه نشوی...
فهمیدی جان ؟

درعوض آمر درجه دوم ماشخصی بود خیلی عصبی تندخو قوی اندام ودارای صدای غور ، که ازدرد صدای خودبیاد خواننده او پرا میشد واز لحاظ جسمانی جمال بندرگاه. این شخص تند خو وعصبی کولیباتکوف نسام داشت ، در تحویلخانه اداره ماچندین میز که پایه‌های آن شکسته بود، بنظر می‌رسید ، تمام این میزها به اثر ضربات مشت این کولیباتکوف شیراندام شکسته بود، او در دهلیز ها وشعبات با قدم های محکم وصدا دار راه میرفت بهجرا اینکه متوجه اشتباه وسهوکدام مامور میشدمحکم با مشت بر وی می‌زشت کوبیده می‌گفت:

- چرا اینطور شد ...؟
بلی وانوقت دونفر پیاده دفتر آمده میزرا به تحویلخانه می بردند ، هیچکس جرأت نداشت ازین رویه او انتقادکند وبه آمر عمومی شکایت نماید.
آقای کرز وخاروف محاسب نقدی می‌گفت :

- نمیدانم چراوقتی که او را می بینم دست هایم میلرزد ، بکلی اعصابم خراب شده واز دست او بجان رسیده‌ام. از نظر پایه نیچو پیاده شعبه مامور شبیه هنرمندان لت‌خو سرکس بودند، بهرحال کولیباتکوف همانطور که عادت داشت غالمغال میکرد ، با مشت بروی میز می کوبید بالکد بعدروازه میزد و تند خویی وعصبانیتش روز بروز اضافه تر میشد .
يك روز برای شعبات میزهای جدید آوردند میزهای قشنگ با پایه های نازک ، این میز آنقدر تغییر وارد کرد وشعبه را قشنگ‌ساخت که شوری در دلها ایجاد نمود و دفعتا دوشیزه دیجوا ماموره صادره واورده بالای (میراسکی) مامور شعبه اوراق عاشق شد وبزودی با هم ازدواج کردند. پایه نیچو بعد از آن نکتایی می‌بست وبا نظافت تر شده بود و آشپز شعبه هم بفعالیات درآمد بعد از آن غذای

پس‌اتر بها احوال رسید که کولیباتکوف دریکی از شعبات دیگر ازپس عصبانی پرده به‌بهانه کوچکی يك میز دیگر راهم به‌اندنیا... بیخشد به تحویلخانه فرستاده است ، وقت صرف نان دوشیزه زلاتیوا ماموره قشنگ و خوش اندام شعبه محاسبه به‌نوبت به هر شعبه رفته پارگی جوراب خودرا در قسمت ران به‌مامورین نشان دادواز عمل کولیباتکوف انتقاد نمود، بالاخره عقب دروازه آمر عمومی

هنر پیشه شناسی

آیا این شاعر را

میشناسید؟

آیا این شاعر را می شناسید

- ۱- هم شاعر بود هم فیلسوف .
- ۲- در شعر او را همپایه رود کی میدانند .
- ۳- در فلسفه معارف محمد بن زکریای رازی بوده و با او مناظره میکرده است .
- ۴- وقتی که وفات یافت رود کی او را مرثیه گفت .
- ۵- این شعر از اوست .
دانش و خواسته است نرس و گل
که به یک جای نشکند بهم -
هر که را دانش است خواسته نیست
و آنکه را خواسته است دانش کم
اگر باین نشانی هابه یافتن نامش
موفق شدید برای ما هم بنویسید .

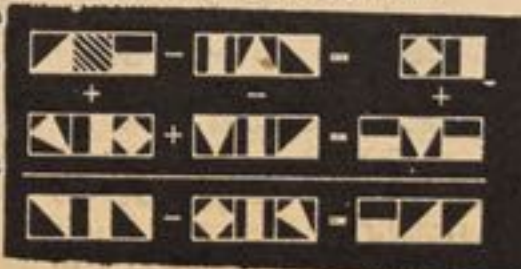
مسابقه شطرنج



درین کلیشه چند هنر پیشه هندی را مشاهده میکنید، اگر موفق به شناختن همه آنها شدید لطفا نامهای شانرا بایکی از فلم های شان برای ما هم بنویسید .

مسابقه ریاضی

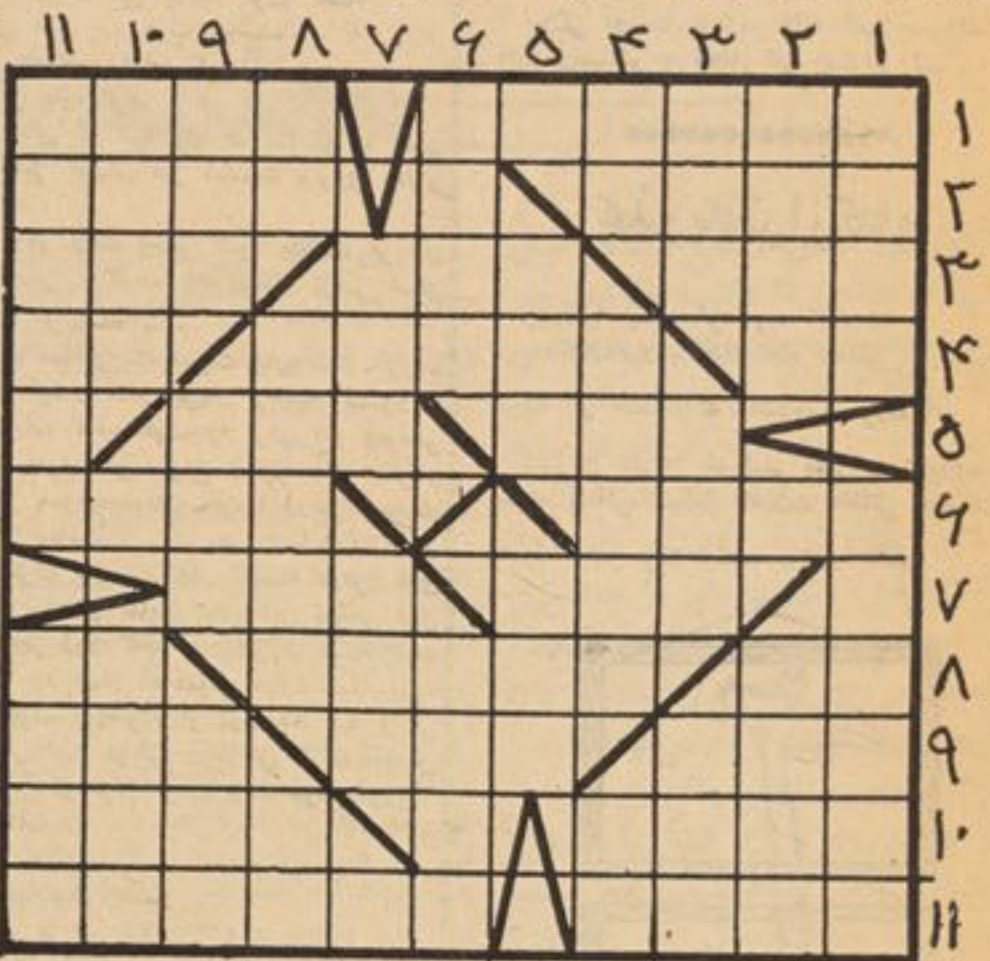
هر يك از این مر بعات نمایند ه عددی میباشد، از دقت در علایم ریاضی که بین آنها گذاشته شده، می توانید آنها را شناخته و عملیه حسابی آنها انجام دهید. در صورتیکه باین کار موفق شدید لطفا صورت عملیه را برای ما نیز بنویسید .



جدول کلمات متقاطع

۱- افقی

۱- رژیم که از پشتیبانی همه افغانها بر خوردار است - بر نده
۲- گرفتارش فرض است - خط السیر
۳- دختر انگلیسی - سایه اش خوش آیند است - ارزش
۴- ضمیر است در عر بی - پیروی از آن وظیفه هر فرد جامعه
است - کلمه ای که در انگلیسی تایید را میرساند - ۵- نامی برای موسیقی
دو ماه قبل به حساب قمری - آواز دهنده و ستا ینده - قبل از نماز گفته
میشود - ۷- از حشرات مضر برای زراعت در موقع جنگ بصدای درمی
آید - ۸- دریا - پدر تاریخ - یک خارجی - ۹- بسیاری کوچک - چند ملت
یک نوع قلم - ۱۰- ستاره ای از نظام شمسی - اشعه مخوف - ۱۱- گا می
مهربانتر از مادر میشود - آدمی که کنجکاوی میکند .

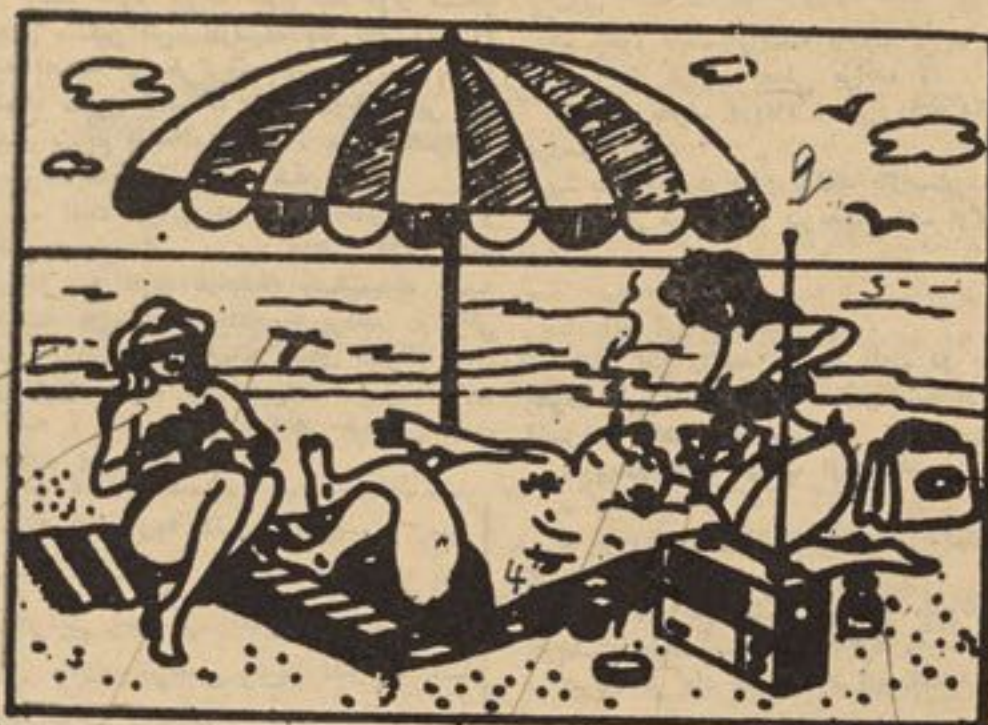
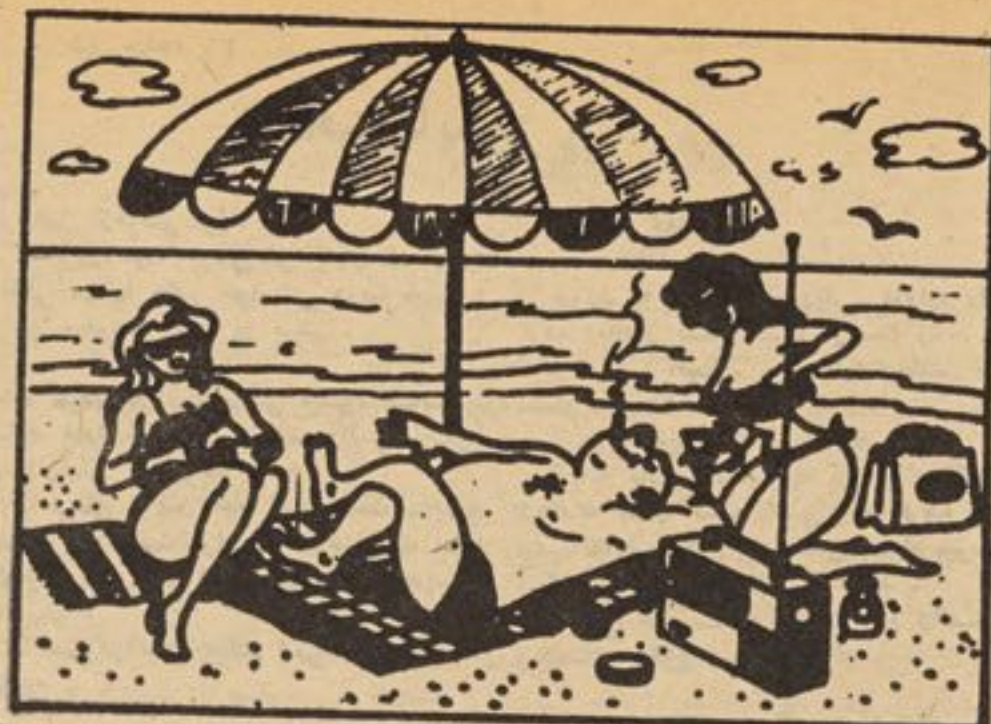


عمودی :

۱- مجلس و شورای قبیله ای - از دریا های سمت غربی - ۲- این نوع
قالین مشهور است - ظرف شراب - سخن بیهوده و مسخرگی - جور و
ظلم - بچه (بیمتو) - ۴- از کلمات تحسین و تعجب - کاروان و گروه
مسافر - عددی است - ۵- این پر نده بزرگتر از آن یکی است - سبز و
شاداب - ۶- طرف راست - نام دیگری برای سلمانی - ۷- نزدیک نیست -
درازی - ۸- اسلحه مخرب - ۱- صالتر و بزرگواری - استاد گی و پافشاری
در کاری و هم به معنی منازعه آمده است - ۹- شا یکستی
و معرفت - و حسن سلوک و بخشش - خوب است - ۱۰- رژیم که منفور
میبود - اجازه نامه ورود به یک کشور - ۱۱- در حال ترس - قدرت

قطعاتی از همین شماره

فیصدی طیسف های عناصر معینه اتو سفیر رادر معرض آز ما یش قرار میدهند. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و	۱
را در قلم «اموریت در کابل» ایضا	۲
گفت این تیپ ریکا رد را در زمان	۳
مکتب خرید به دو دم و تا حال از آن	۴
کار می گیرم. تمام در مسپای استادان	۵
را درین تپ ریکار در پروی	۶
مضامین دیگر را نهیدام در حقه	۷
خودم موعوع را به اطلاع رسانیدم	۸
ایده است درین قسمت تو چپسی	۹
بنهانید	۱۰
او می خید و میگوید:	۱۱
شاید این هم از بروت جمهوریون	۱۲
دایند که تکی در برونهواسته است برادر	۱۳
نابند و اطراف خوزرا فریب بدهد و افعاله	۱۴
ستانی کند	۱۵
درمید هد بلکه راجع به نتایج کارهای تجر بوی غا بر نکه میبا شد.	۱۶
مسالانه پنجصد مو تر تیز ر فتابمدل های مختلف در لا پساتوار کمپنی	۱۷



در کلیشه پائین بریده های سی از مضامین مختلف این شماره بنظرمی
رسد، شما که با علاقمندی مطالب مجله را می خوانید حتما میتوانید
بفرمید که هر یک از این بریدگی ها مربوط کدام مضمون این شماره است
لطفا جواب خود را بما ارسال نمایید

آیا میدانید؟

- در اینجا سوا لاتی در سه بخش مطرح شده که پاسخ دادن به آن داشتن معلومات رادر تاریخ، جغرافیه و ادبیات نشان مید هد:
- ۱- موقعیت این جزایر را بگوئید: سنت هلن - سخالین - بو ر نیو- کرین لند- بحرین
- ۲- نویسنده این کتاب هارامعرفی کنید: پسر آفتاب- بابا کوریو- سلام برغم- فاوست
- ۳- چند واقعه مهم را برون ترتیب ذکر میکنیم نظر به قدامت آنها را ترتیب نمائید - معانده وسفا لیا- جنگ واترلو- کشف دماغه امید - قتل عام سن بار تلمی

تصحیح ضروری

در شماره گذشته (صفحه ۵۶) شرحی که در زیر کلیشه تحت عنوان (این عکس چیست؟) چاپ شده، مربوط به عکسی است که در شماره گذشته اصل آن از نشر باز مانده است، شرح کلیشه چاپ شده در صفة مذکور، چنین است:

«در شکل فوق، چند چهره وجود دارد؟ اگر جواب صحیح آنرا یافید برای ما هم بنویسید»

و عنوان آن چنین است:

«چند چهره می بینید؟»

خوانندگان محترم لطفا قرار فوق تصحیح فرمایند.

در این دو تصویر که ظاهرا باهم دیگر شبیه هستند ده اختلاف وجود دارد، اگر دقت کنید ده اختلاف مذکور را میتوانید پیدا کنید، جواب خود را برای ما از سال نمائید

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی، قطعاتی از همین شماره جدول میشود بحکم قرعه یک سیت جواب اسپ نشان و پنج جوهر بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام برپوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE - BRAND - SOCKS.

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیک ایران

حالت روانی مسافران

جالب تر از همه این نکته بود که بسیاری از مسافران آدرسهای خود را بیک دیگر مبادله میکردند به امید اینکه یکی از آنان اگر جان بسلا مت بر دسلام و احترامات او را به خانواده اش برساند . حالامیپر دایم به تشریح عکس العمل مسافران طیاراتی که ذریعه فداییان فلسطینی اختطاف شده و در میدان صحرائی اردن مجبور به فرود آمدن گردیده بودند .

نخستین سرا سیمکی و تشنج وقتی پدیدار شد که اختطاف کنندگان پاسپورتهای مسافران را جمع آوری کردند دلیل تشنج این بود که عده ای از مسافران نوع پاسپورت داشتند پاسپورت های امریکایی و پاسپورت های اسرائیلی .

حر فهای به این معنی از زبان کوما ندو ها بگوش میرسید . به خاطر اسرا نیلیها طیاره را اختطاف کرده ایم .

در اثر این امر بود که وقتی در عرشه طیاره شرایط اقامت دشوار تر گردید احساسات ضد امریکایی و ضد یهودی نیز آشکارا تر شد .

عکس العمل مسافران در روز دوم اختطاف

روز دوم طرز برخورد مسافران دلچسپتر و در عین حال رقت انگیز تر شد به این معنی که موقع تقسیم غذا صحنه های تائر آوری بوجود آمد تا این وقت مشروبات و ماکولات که در مطبخ طیاره وجود داشت - بین مسافران علی السویه توزیع میگردد اما این کار تا درگاه می دوام نکرد و غذای ذخیره شده در طیاره روبه اتمام گزاشت و فداییان ناگزیر شدند ذریعه موثر ها غذا به طیاره انتقال بدهند .

یکه از مسافران که اکثریت آنرا بزر سالان تشکیل میداد سهمیه شانرا کاملاً صرف نمیکردند بلکه يك مقدار آنرا پیش خود محرمانه ذخیره میکردند . حتی يك جرعه آبی را که ذریعه گیلا سهای پلاستیکی بدست شان میرسید نیز تا آخرین قطره نمی نوشیدند و بقیه را زیر جویهای شان پنهان میکردند . تقاضاهای مکرر کارکنان - طیاره که مواد غذایی در هوای گرم فوراً فاسد میگردد و آب نیز از حیث

استفاده خارج میشود کمتر شنیده میشد . وقتی تمام مسافران روز سوم اختطاف اجازه یافتند برای ساعتی طیاره را ترک گویند تا لحظه ای زیر سایه بال طیاره آرام بگیرند کما ندو هادرخلال تفتیش داخل طیاره يك مقدار اغذیه فاسد و گندیده را به دست آوردند .

روز سوم اختطاف

امروز يك گروه جدیدی مراحل تشکل خود را آغاز کرد و آن عبارت از مادران اطفال بودیکه از - مسافران که اطفال و کودکانی با خود داشتند در باره داد و فریاد - اطفال بنای اعتراض را گزاشتند . حقیقت این بود که حالت روانی مادران نسبت به سایر مسافران به مراتب بیشتر بود زیرا درحالیکه سایرین کاری نداشتند و روز - شانرا به مناقشه و بلا تکلیفی می گزشتا ندند مادران بر عکس - مصروف خاموش نگه داشتن اطفال شان میبودند تا بالاخره در صدد افتادند به تنظیف و تطهیر طیاره مشغول شوند .

روز چهارم

روز چهارم در حالیکه اوضاع متشنج تر میگردد عده ای از - دختران جزو مسافران طیاره در صف مادران ملحق شدند و در کار تنظیف طیاره شروع به سهمگیری کردند و بعد تر در توزیع غذا با کوماندوها همدست شدند این امر بیشتر سوظن کلان سالان و پسر مردان را برانگیخت و اعتراض کنان میگفتند که دختران جوان بیشتر غم خود را میخورند ما بسیار خوش باشیم که لااقل فراموش نمیشویم .

معینا زنان سالخورده با دیگر در صدد افتادند که به ذخیره بقیه غذای خود بپردازند .

موضوع جالب این بود که در خلال این شرایط بجای بزرگسالان خردسالان و جوانان که عمر شان از سی بالا نمیرفت مریض میشدند اکثریت بیماری آنها ترا اسهال و اختلال معده تشکیل میداد . چنین می نمود که این بیماریها ناشی از فشار روانی باشد .

روز پنجم و ششم : بعد از آنکه نیروی روانی

تسخیر ناپذیر

هانس از خوشی فریاد زد .

- پروردگارا! خوشی من پایان ندارد ! زندگی در دنیا چقدر خواستنی و زیبا است ! من میخواهم انیت را ببینم .

- تمیهم ، انیت راضی میشود یا نه . نباید او را نا راحت ساخت والی شیراز پستانهایش کم خواهد شد .

- نی ، پس هیچ لازم نیست . بهیچ صورت . اگر انیت مرا ببیند لازم نیست . اما ولو برای يك دقیقه اگر هم باشد بگذارید بپرسم راببینم !

- صبر کن سعی میکنم پسر را اینجا بیاورم .

آنگاه مادرم پیریه خارج شد آواز قدم های سنگین اش ، تا وقتی که پله های زینه را به آهسته می طی کرد ، بگوش میرسید . اما لحظه سیری نشد که پله ها دوباره زیر قدم های سریع او به آواز درآمد . پیرزن نفس زنان سرعت داخل آشپزخانه شد .

- انیت آنجاست . او به اطاق نیست و طفل هم نیست . پیروم و هانس فریاد زدند و همه سه نفری درحالیکه نمیفهمیدند چه میکنند به زینه بطرف بالا حمله بردند . روشنائی تیر و زنهستانی بیرحمانه فضای فقیروانه اطاق را نمایان ساخته بود . جرکت سیم ، الماری کهنه ، جای لباس ، دوا طاق هیچکس نبود . مادرم پیریه نعره کشید .

مسافران روبه اتمام گزاشت - مرحله تازه رسید و آن عبارت بود از خرابی اعصاب مسافران بعد از روز چهارم هر عمل کوما ندو ها با بیم و خوف استقبال میشد یکعه از مسافران جدا معتقد بودند که بین کوماندو ها و مادران مسافران داخل طیاره موافقه محرمانه ای عقد گردیده است همچنان فکر میکردند که بین فداییان و گروه غیر - امریکایی توافق بعمل آمده است در اثر پیدایش این احساس که هرگز واقعیت نداشت عده ای از مسافران میپنداشتند که غیر - امریکاییها نجات خواهند یافت و بقیه اعدام خواهند گردید .

هر چند که مسافران اختطاف شده اعم از سال ۱۹۷۰ مانند سال ۱۹۷۳ از حادثه جان بسلا مت بردند باز هم ساعات اخیر اختطاف را با هیجان و اضطراب سپری نمودند .

سلو یا یا کو بس از یکعه - مسافران یکنیم سال بعد از اختطاف طیاره از طرف کوما ندو ها پرسشهایی نمود در نتیجه معلوم شد که همین حالانیز دسته های کوجک مسافران طیارات مذکور و قتی اتفاقاً بایکدیگر مقابل شوند به نظر عناد و خصومت مینگرند و این البته خنده آور است .

- انیت کجاست ؟

پیرزن به رهرو تنگ دوید . دروازه را باز کرده و با آواز بلند دخترش را صدا زد .

- انیت ! انیت . پروردگارا او عقلش را از دست داده !

- شاید او یالین به مهمانخانه باشد ! آنجا به پائین حمله برده و داخل مهمانخانه شدند که مدت ها میشد کسی آنجا نرفته بود . از مهمانخانه سردی یخ مانندی بهشام میرسید . آنها تعویذ خانه را هم بازرسی کردند .

- هیچ جانیست ! برآمده کدام واقعه و حشمتك بوقوع پیوسته !

هانس در حالیکه از وحشت یغش زده بود . پرسید .

- چگونه انیت توانسته از خانه برآید ؟ - احق از درب اصلی برآمده .

پیروم بطرف دروازه اصلی رفته و آنرا بررسی کرد .

- بلی واقعیت دارد . قفل باز است . - خدای من ! مادرم پیریه چیغ زد - او کشته میشود .

- باید او را جستجو کرد . هانس این را گفته و نظریه عادت دو بساره بطرف آشپزخانه دوید . هانس تنها از راه آشپزخانه رفت و آمد میکرد .

پدر و مادر انیت از عقب او دویدند . - کجا رفته ؟

- پروردگارا ! نبرآب . پیرزن ناگهان آه کشید .

هانس در جایش خشک شده او مبهوتانه ، با وحشت بطرف پیرزن نگاه کرد .

پیرزن فریاد زد - ترس آور است ! تراود است !

هانس بایک خیز در دروازه کرد . در همین لحظه انیت داخل شد . پیراهن خواب و بالابوش نازک ابریشمی با زمینه گلایی و گل های آسمانی رنگ تن او را پوشانیده بود . انیت سر تا پا تر شده بود موهای افتاده و ترش در سوش جسیده و بادسته های گل آلود و نامنظم بالای شانه هایش آویزان بود . رنگش بطور وحشتناکی پریده بود . مادرم پیریه بطرف دخترش پریده و او را در آغوش کشید .

- تو کجا بودی ؟ دختره بیچاره من . تو سر تا پا خیس شده ای ، دیوانه !

اما انیت او را از خود رانده و بطرف هانس نگاه کرد .

- توبه موقع رسیدی .

- مادرم پیریه فریاد زد .

- نوزاد کجاست ؟

من مجبور بودم بدون معطلی این کار را انجام بدهم . میترسیدم تا وقت جراتم برای انجام آن کفایت نکند .

- انیت توجه کاری انجام دادی ؟

- چیزیکه وظیفه بمن حکم میکرد . من او را در تنه فرو بردم و آنقدر زیرآب نگذاشتم ، تا مرد .

هانس وحشیانه نعره کشید . نعره اش مانند نعره مرگ اوریک درنده زخمی بود .

او روی خود را بادستهایش پوشانیده و تلوتلو خوردن مانند مست از خانه بیرون گریخت .

انیت خود را بالای کوچ انداخت . سر خود را بالای مشت های گره خورده خود گذاشته ، دیوانه وار و پر شور اشک ریخت .

تمام

ژولنون

مردی بانقاب بقیه

است و من از پولیس ها متنفر هستم شما میتونید با و ر کنید که من می توانم بمرا تب نسبت به او عاید داشته باشم . جانشین غم غم کنان اظهار کرد: پول همه چیز نیست . رای شما اکنون به چه کاری مشغول هستید ؟ رای بصورت اسرار آمیزی پاسخ داد: درین باره نمی توانم بشما معلومات بدهم . حتی به ایلا که ساعت ها سعی نمود از من چیزی بشنود نگفتم که چه کار میکنم . شما میدانید مسایل سری و جود دارد که به حیث یک تاجر و معامله دار نمیتوان آنرا فاش کرد . جانشین سکوت کرد و به ایلا می اند شید . ایلا در حالی که در کنار دیک از میان بته های گلاب قدم زنان پیش میرفت در پاره اندیشه و علت ترس خود حکایت کرد:

(نا تمام)

عمو و انیا

حرکات ساده داکتر آستورف جهان دیگری که بخوبی وجودش حس می-گردد در جوش و خروش است ، که جوشش مذکور ، تماشاچی را بزودی بطرفش میکشاند .

از لحن گفتگو و کلمات که وی از چشم دیدش به پرستار پیر حکایه مینماید . بخوبی می توان مهربان بودن روحش را درک کرد . وی به وظیفه اش عشق می ورزد و باتمام احساس قلبش بدان بستگی دارد .

چه کسی میتواند نقش مذکور را بخوبی بازی کند ؟

کسیکه بازیگر و نمایش دهند نقش مذکور است جز سرگی پندر چوک و شخصیت معروف قسینما می که چندی قبل نقش اتلسو آن را دیدیم . موجود دیگرست .

اومانند تمام بازی های اعجاب انگیزش ، در اینجا هم تا سر حد اعجاز ، طوری که از یک هنر مند معروف توقع میرود ، بابازی عالی و پر احساسش شخصیت داستان را به نمایش می گذارد .

نا تمام

را بخود جلب میکند .

روی يك ورقه کاغذ نمبر حساب پس انداز بانک خود را بیاد داشت کرده بود و به روی ورقه دو می-نوشته بود: لزومی ندارد به دنبال من بگردید . شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

در همین موقع کلاوس و پترا به طرف اتوبان رفته سپس بطرف جنوب به مارکت هایدن فلیر میروند و آنگاه دو بار به طرف راست دور زده وارد جاده میشوند که از وسط مزارع می-گذرد . آندو به روی سبزه ها انتخاب میکنند و مطابق آخرین خواهش آنها جسد هر دوی شان در کنار هم در گوستان و بستر والد به خاک سپرده میشود .

چرا باید آنها می مردند ؟ توضیح این مطلب مشکل است پرسو فیسر کالیفر نیانی بنام زایدن می گوید جوان ها هرگز نمیدانند که مرگ شان قطعی است و لهذا زندگی خود را با مقیاس غلطی ارزیابی میکنند .

حادثه در نیمه شب

- توصورات رادرفورت راه داده بودی و ادامه داده و گفت :
- بیایم فکر میکنم که ماتصمیم داشتیم امروز تینس بازی کنیم .
لی خندیده و گفت :
- همین طود است .

لی روی پایش ایستاده . اما همین که رویش را چرخداد و میخواست بته گلاب راترک گفته و سوی میدان تینس برود جوزف را دید . جوزف طوری معلوم میگردید که در حال آنرا دنبال کرده و از خیلی نزدیک مراب احوال آنهاست .

اگر از گاردنی میچرخید جوزف را میدید و یا هنگامی که مشغول گردش و یا قدم زدن بود اگر سرش را چرخ میداد جوزف را میدید که از دنبالش روان است . حالا مشغول بستن و مرتب نمودن تاک های انگور که تادیوار غلبی میدان تینس پیش رفته بود مینمود . اما در حقیقت جاسوسی و مراقبت از احوال آنها بود . آیا او نمیکند از سخن های که آنها به همدیگر میگفتند چیز های بشنود ؟

او باخود گفت :

- فراموش کن لی . خیلی احمقانه است که درین باره فکرتی . چه فرق میکند . باید بخود بقبولانی که از این به بعد در این باره فکرت کرده و جوزف را نادیده بگیری .

اوراکت تینس اش را گرفته و سوی میدان بهرایی برید فورد بدویدن پرداخت . در همین لحظه بود که لی احساس کرد که داخل زوایای طویل تابستان گردیده است . روزهای آفتابی یکی دیگری میگذشت . روز های خوشی بود آنروز ها . این روز ها یکی بعد دیگری می آمد و بیهفته هابدل میگردد . اگر چه زمان می گذشت از بعضی جهات طوری معلوم می گردید که هنوز هم از جایش حرکت نمیکند . هر روزیکه میگذشت و روز دیگری جایش را می گرفت از روزهای سابق فسرقت نداشت .

عشق نافرجام

در آمد و سر انجام شاگرد يك نجار شد در این اواخر خودش انجام دهد .

ماهور يك هزار مارک در آمد داشت علاوتاً به زوی يك ماشین زنده شخصی در تهبکاب منزل خود کار کرده ازین مدرک نیز مبلغ اضافی قلیلی به دست می آورد . او بدون سر و صداه زندگی خود ادامه میداد . به ورزش علاقه نداشت و در هیچ يك انجمن وفیدر - اسمیونی شامل نبود اوقات فراغت را در در سکو تیک های شهر ، یا بارفاقا به بئر نوشی سپری میکرد .

پدرش میگوید : او همیشه وقت به منزل بر می گشت اما وقتی کلاوس با پیتر آشنا شد وضع تغییر کرد و این دختر موطلا گوشتی را پس از کرسمس سال ۱۹۷۲ در دسکو تیک ها مر هو (ه) شناخت ابتدا شبهای رخصتی را با رفیقه اش میگذشتاند پیترای ۱۵ ساله در دهکده فورست که ۵ کیلومتر دورتر واقع بود زندگی میکرد . در انجا با مادرش کمک می نمود مادر پیتر در منزل خود مردمان پیر را جای داده در مقابل در یافت پول از آنها پرستاری میکرد .

در ماه جنوری کلاوس يك مو تر دستون را به قیمت ۶۷۰۰ مارک به اقساط خریداری کرد . شاید برای اینکه زود تر نزد پیتر باشد پدرش میگوید : کلاوس چنان به سرعت مو تر می راند مثل آنکه شیطان او را پیش انداخته باشد .

لزومی ندارد دنبال من بگردید شما نمی توانید مرا پیدا کنید . بزودی روابط بین کلاوس و پیتر محکم گردید و کلاوس اغلب اوقات پیتر را با خود به منزل می آورد پیتر دختری محجوبی بود . کم حرف میزد مادر کلاوس راجع به پسرش میگوید : او يك پسر دوست داشتنی و حرف شنو بود برای خانواده کلاوس ثابت بود که آندو با هم ازدواج می کردند . نامزدی رسمی اندومیا نیست در روز بر گزاری سالگروه پانزده - همین سال تولد پیتر در ماه نوامبر اعلان شود . پدر ها و مادر ها موافق بودند کلاوس جوان از سا ختن يك عمارت شخصی برای خودش حرف میزد شبها وقتی در بستر می رفت مجله های مهینده سی را مطالعه می کرد پدرش می گوید :

آیا پدر کلاوس می گوید که جنگ و مشاجره در منزل هرگز صورت نگرفته او صرف به پسرش خاطر نشان کرده بود که نباید نا وقت به منزل بر گردد و بلکه باید يك زندگی منظم را اختیار نماید . آیا در اینجا کلیدی برای گشودن معمای قتل آن دو بدست می آید ؟

آیا پسر و دختر محبوب دفعتاً دچار وحشت شده اند که مبادا که دگران باعث تخریب این دنیای رویایی شان خواهند شد .

والدین کلاوس و س می گویند : از کلماتیکه روز سه شنبه بین آنها و پسر شان رد و بدل شده کدام مفهوم می به دست نیامده و آنها برای دیدار خویشاوندان خود رفتند کلاوس بصورت ضمنی اظهار داشته بود منم خود را گم میکنم .

۴۵ دقیقه بعد کلاوس یو نکر سوار مو تر دستون خود میشود برادرش فولکر که چهار سال نسبت به او جوانتر است روی کوچ نشسته سر گرم مطالعه بوده نمی بیند که یونکر تفنگ را با خود میبرد در حوالی ساعت ۲۲ یعنی در ساعت ۱۰ شب و قتی والدین کلاوس یونکر به منزل بر میگردند کلید در واژه منزل را که کلاوس با خود میداشت به روی میز آتشبر خانه من بینند . کلید درم مو تر با دو ورقه نوشته شده نظر شان

برگزیده الفریده چکاو

تا عمل جرمی دیگری را ممکن سازد ؟ یا اینکه امکان دارد مطابق گزارش اوتام و قایم و خداده به ارسادسیم این بازی بوجود آمده، کینه انتقام یا غل غل مشابه دیگر درین حادثه دخیل خواهد بود ؟

داکتر شانه هایش را تکان داد: «رئیس اظهار نظریسیار مشکل است... بعد از ادای این کلمات غمگین کتان پشت میز آشپزخانه نشسته به خانه پری فوریه پرداخت.

جسد اکتون به پشت افتاده بود و صورت مقتول به طرف سقف قرار داشت کتان گلتون با حرکت سر اشاره کرد: دنس ببینید شال یاروی کسی پیدا میشود که بروی جسد بیندازید.

دوست در همین لحظه جینی گلتون از اتاق خواب وارد مطبخ شد. او جوان و شگفت بود اما یک مامور پولیس خیلی موفقی و با تجربه و هم کمی پخته سال به نظرمی آمد آخر او دختر «پیرمرد» بود.

جینی صدا کرد: «هلوپایا! من باید یک جسد را تلاشی کنم. نظرس به جسد به روی صحن مطبخ افتاد و به آردیدن آن کمی از کیفیت جوانی را از کف داد: «هوم منظره خوبی نیست. قتل صورت گرفته؟»

گلتون تصدیق کرد: «بله قتل از بدترین نوع آن...»

در آنانی که جینی گلتون لباس مقتول را بررسی میکرد، گلتون از خانه بیرون رفت تا در فضای آزاد گنج و کنار حویلی عمارت را از نزدیک ببیند عمارت بشکل یک بنگله کوچک اعمار شده بود. خیابانها و باغچه منزل به ستایل مرغوبی کشیده شده یک سربلندی بشکل نیم دایره اعمار شده بود که موترا مقابل دروازه عمارت پیش میرفت و در عقب آن کارا قرار داشت. همچنان اطراف باغچه کناره های مقبول گرفته شده بود و موترا کمی جوزف ایلدرج در مقابل کارا ایستاده بود و دو قدم از کگلین برنده عقبی فاصله داشت در موترا هنوز دو پاکت نسواری رنگ پراز خوراکه باب موجود بود.

دنس پولیس از طریق مدخل عقبی بطرف گلتون آمده گفت: رئیس هیچ نشان انگشتی به روی میله آهنی معلوم نشد. ولی میترسم که به روی روک های میز هم اثری از نشان انگشت بدست نیاید. دنس پنهانی خنده کرده ادامه داد: «کمان نمیکتم قاتل بر که از خود بجای گذاشته باشد.

«پیرمرد» در پاسخ گفت: اگر برای التاب یک قتل شهود موجود نباشد ماهمیشه بلا تکلیف میمانم و قناعت می کنیم.

او آهی کشیده بطرف برنده برگشت: خوب حالا نوبت همسایه ها میرسد بصورت سیستماتیک باید از آنها کسب اطلاع نمود که آیا چیزی های بیگانه را دیده اند. مثلا کدام نماینده کدام آدم بی سرپناه یادست فروش دوره گردیها؟ و ما میخواهم اطلاعاتی درباره ایلدرج هم جمع آوری کنیم من مایلم بدانم اندوهی اوحقیقت دارد. طوریکه خودش جلوه میدهد... وقتی آن دویه آشپزخانه برگشتند، دیدند که روی جسد رابا چادری پوشیده بودند جینی گزارش داد: انگشت از دواج و حلقه نامزدی را از انگشتان جسد بیرون کرده اند. غیر از آن کدام علامه و نشانه مخصوص غیر از آثار زخم که وجود داشت مشاهده نرسید.

«دختر جان وقتی جسد را معاینه کردی آیا کدام حدسی یا تصور زنانه نزدت قایم نشد ؟ آیا چیزی جالبی بنظرت نرسید...»

«منظورت اینست که من درباره حقایق اظهار شده از طرف آقای ایلدرج شک و تردید دارم. هوم مشکل است که گفته آید. بهر حال داستان او زیاد هم قابل تردید نیست و

درباره نویسنده...

منتشر کرد و تقریباً همه این قصه ها قصه های چنگی بوده که از آن جمله قصه «نزدیک سرحد» را نام برده میتوانیم. که ایلینا نویسنده و مترجم شوروی که تمام قصه های یوفکوف را از بلغاری بررسی ترجمه کرده است در مقدمه یکی از قصه هایش که در ۱۹۵۷ منتشر شد چنین می نویسد: «یوفکوف بدخواه خود را می در ادبیات قدیم بلغاری باز کرده زیاد تر از زندگی روستائیان صحبت نموده است، او خصوصیات و محرومیت های این طبقه را استدلاله تشریح کرده و چنین بنظر میرسد که او نویسنده رقیب القلب و با احساس است که نتوانسته از آن مردم خود را جدا فکر کند.

یک منقد پولیندی بنام یانینا پریگر که او هم آثار یوفکوف را به زبان خودش ترجمه نموده چنین اظهار نظر میکند: «درین قصه ها بر خال نوشته های یوفکوف پراز لطف و شیرینی است، او آثار تولستوی و تورگنیف چخوف و نویسندگان بلغاری ایوان وازوف وایلین را مطالعه نموده طبعاً از آنها متأثر گردیده است. یوفکوف گاهی گاهی شعر هم میگفت، با دیدن وضع رقت انگیز مردم، ظلم و ستم حکام مغرور، طبع حساسش بشور آمده با سرودن اشعاری قلب حساس خود را راحت می بخشید. همچنان از نقاشی سرشته داشت و گاهی به ترسیم مناظر زیبا می پرداخت.

آهنگ شباویر

عجبا: بین این حیاتی که با این جوان در منزل مجلل والدین او در شهر قاهره میگذریم و آن حیاتی که با خدیجه در یکی از شهر های دور افتاده مملکت میگذرانیتم شباهت عجیبی احساس میکنم. رابطه من با این جوان بسرحد پاکی و صمیمیت رابطه با خدیجه رسیده است. مگر من فقط برای این بوجود آمده ام که همیشه مانند دوستان حیات بسر ببرم ؟

اما دوستی که بین این آقای مستطیع آسوده حال و این خادم مصیبت دیده رشد و انکشاف میکند، پس شگفت انگیز است. آیا خود را فریب میدهم یا صادقانه

بر خورد میمانم ؟ آیا حقیقت را میگویم یا اینکه روی آن پرده می افکنم ؟... باز ندگی نوین کاملاً انس گرفته ام و قلبم از اطمینان مالا مال است. روان معذب و خسته ام که سخت نیاز مند راحت بود. احساس آرامش میکند هفته ها و ماهها گذشت و من او در شهر قاهره هم نزدیک بهم و هم دور از هم بسر بردیم. کم کم چنین می آید یقینم که این مصالحه بین من و او طول میکشد و بیش از اندازه لازم ادامه می یابد. این وسوسه در افق قلبم پدید آمده بود که مبادا این همه خجالت و وقار جوان، نوعی اغراض و خوسویشتن داری باشد. بنا بر آن علاقه شدیدی بکشش و خصوصت بیشین احساس میشود، ولی بشدت از اعتراف به آن و ظهور آن ممانعت بعمل می آورد م و خویشتن را مورد سرزنش قرار میدادم. بدون تردید اولین درقلب خود به چنین احساساتی برخورد ده اما خویشتن را سر زشت کرده بود.

این بار سنگین روزگار و هم بدوش او هم بدوش من سنگینی میکرد. گر کتر او پس از آمدن بقاهره کاملاً دگرگون گردیده بود. صبح وقت بکار میرفت و همینکه از کار فراغت می یافت مستقیماً بخانه برمیکشت و تا فردا صبح از منزل خارج نمیکرد. اما برای این بخانه می آیند که لحظه ای بعد از آن بیرون روند، خانه برای آنان حیثیت هتلی را دارد که بخاطر صرف غذا و گذراندن او آخر شب بدان پناه میبرند.

در قاهره و سایر عیش و نوشی که جوانان را می فریبید و من قبل از آنکه بقاهره قسم گذارم راجع به آنها بسیار شنیده ام، خیلی زیاد است. پس چرا این وسایل اغوا و فریب دامگیر این جوان نمیشود؟

«ناتمام»

ژوندون

شاعری از دیار فرخی

این شاعر ضمن گفتگویش اظهار نمود که جمهوری جوان امید واری فراوانی در دل فرد باشند گمان افغانستان بخصوص طبقات محروم و تحت فشار ایجاد نموده است.

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گشت

مملکت آزاد شد روز فلاکت گشت

بند اسارت شکست کینه و غفلت گشت

مرهم کافور سید درد خجالت گشت

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گشت

درد خجالت گشت رحمت و صحت رسید

قلم و ستم دور شد عدل و عدالت رسید

بغض و عداوت و کین دور شد و محبت و محبت رسید

نقعه داؤد شد عشق و محبت رسید

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گشت

عشق و محبت رسید تفرقه نابود شد

خاک و خس این وطن سبز شد و عود شد

بیرق جمهوریت آب شفا لطف کرد

روح همه مردمان زند و و خشنود شد

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گشت

زنه و خوشنود شد زندگی از سر گرفت

نشو و نموی بزار سبز شد و بر گرفت

غیرت او دو چنین بند اسارت برید

شکر خدا را و طن رو تق بهتر گرفت

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گشت

استاد سلیم سرمست...

ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه

بقیه صفحه ۱۵

های مردم نیز تماس میگرفتند زیرا تا امروز ورزش در نزد مردم حیثیت چرنگایه اطفال را دارد و ورزشکاران نه تنها کدام حیثیت را دارا نمیشدند مورد توهین نیز قرار نمیگرفتند پس ما از ورزشکاران خویش چه توقعی داشته باشیم؟ اگر ازین همه بگذریم مشکلات دیگری نیز دامنگیر همه ورزشکاران مخصوصا ورزشکاران معارف است آنها هم عدم موجودیت وقت کافی در حالیکه يك ورزشکار وسایل را در دسترس خویش ندارد مثلا نمیتواند در وقت معینه به

بقیه صفحه ۴۴

از پوست صورت تان

و قبل از خروج از خانه يك و رقه نازك كريم محافظه روی صورت تان بمالید. تا آفتاب مستقیما به پوست نیفتد، و هر روز صورت تان را صابون نزنید چون هوای خشك و صابون هر دو باعث میشوند که پوست رطوبت خود را از دست داده خشك و چین خوردگی پیدا کند برای پاک کردن پوست از كريم پاک كن استفاده کنید مخصوصا شب قبل از خواب باید حتما پوست پاک شود.

او لین تا را حتی که لب ها دچار آن میشوند خشکی و ترك خوردگی است. به محض احساس ترك خوردگی، لب ها را با پماد دویاسه بار چرب نموده و همچنان بدون لب سرین از خانه خارج نشوید و کوشش کنید که لب سرین را از جنس چرب انتخاب و استعمال کنید.

«کبر اوردك»

از دنیا هر شخص

بدیدنش را قسم. پیش از کشته شدنش هنگام پاک کردن تفنگ بود او بمن گفت: او خودش نمیدانست که چرا از يك چنین قاره فوق العاده زیبا اینقدر مدت به دور مانده است ما با هم بصورت عادی به شکار می رفتیم اما شکارهای فوق العاده نمی بود.

پاتريك شكار را بحیث يك علاقه شدید پدرش مینگرد و از آن چشم پوشیده است. اما يك وجه مشترك با پدرش نو پسندیده اش دارد و آن اینست که او هم می گوید: از دنیا و مصاحبت مردم جهان هر شخصی میتواند به قدر کفایت بر خوردار شود. سپس باید کاری کند که به آن دلچسبی دارد و آن نگاه بگویند: «دیگران را نیز باید موقع داد تا به این دنیا فکر کنند».

ناجای که دانش ناچیز ما اجازه میداد و ما را در آغاز انجام این عمل دشوار رهنمایی نکرد ما با نظر داشت حفظ اصالت ملی آهنگ های فولکلور افغانی سعی مقدور را بخرج داده نگذاشتیم آهنگهای مردم افغانستان دستخوش حوادث گردد و آنها را جمع آوری و مطابق به خواسته های عصر و زمان آرمونیزه. ثبت و به سمع شنوندگان رادیو افغانستان رسانیده تقدیم آرشیف نمودیم و در این راه رهنمایی و مساعی دا کتر عبد اللطیف جلالی رئیس سابق رادیو افغانستان و تشویق مردم هنردوست خود را اسباب موفقیت خود میدانم و شما آقای هویدا که عمل نیک و ملی مارا يك عمل نادرست و نامود کرده این صلاحیت را بهمانده اید این عقیده نادرست شما را به چه تعبیر کنیم؟

ما این ادعا را نداریم که تا بروز قیامت آهنگ ساخته مامورد قبول و تعمیل باشد. بلکه آهنگهای فولکلور که از غنای فرهنگ و ثقافت مردم است مطابق به خواسته های زمان فرق میکند و هر آهنگساز مطابق به مساعدت وقت با نظر داشت حفظ اصالت آن بالایش آرمونی می گذارد.

باید متذکر شد آهنگ هائیکه من به آن آرمونی گذاشته ام بسیار دقیق کار شده که هیچگونه تنقید فنی حتی در پیشرفته ترین مملکت جهان به آنها وارد شده نمی تواند چه رسد به تنقید کسی که اصلا از علم موسیقی بهره نداشته باشد. از تزلزل در طرز تفکر آقای هویدا در مصاحبه های ایشان چنین نتیجه گیری میشود که ایشان در مورد آهنگ های فولکلور يك عقیده شخصی دارند که در هر مصاحبه خود نظریات ناوارد و دور از حقیقت را ابراز می دارند در خاتمه خواهشمند است نادر باره چیزیکه خارج چوکات صلاحیت تان است ابراز نظر نکنید. با احترام

بقیه صفحه ۴۴

کباب شامی

گوشت، پیاز، دنبه و گشنیز ما شین شده را با هایل، گلاب، نمک و مرچ سیاه مخلوط کرده به شکل کو فته های پهن در آورید و در بین دو خورد روغن سرخ کنید بعد کباب ها را از بین روغن خارج ساخته و پیاز حلقه شده را اندکی در روغن سرخ کنید و کبابها را دو باره در آن بچینید.

آب بادنجان رومی یا (رب) با شور بای یخنی بالای کباب اضافه کنید. با نجان رو می با قیما نده را تکه تکه کرده بر روی آن بچینید و بالایش برگ گشنیز بپاشید و بگذارید که در آتش نرم و پخته شود و آب آن تقلیل یابد. اما نباید آب آن کاملاً خشك گردد.

کجا لوها را طوریکه میخواهید ریزه کنید و در روغن سرخ نمائید. وقتی که کباب شامی آماده شد، در ظرف بکشید و اطراف آنرا با کچالوی سرخ کرده و برگ گشنیز زینت دهید و بالای میز نان بگذارید و بصورت سالن صرف کنید.

من در موسیقی است و این مامورد تا به تمام هنر مندان مامورد تا به تمام مردم افغانستان مورد تأیید حلقه های هنری فرهنگی ایران، مورد تأیید حلقه های هنری و کلتوری جمهوری های آسیای مرکزی اتحاد شوروی و آهنگسازان آنها. و تمام کسانی که بدنیای موسیقی خاورمیانه علاقه مند هستند واقع گردید.

این شك و تردید شما در اصالت آن قصه ملا نصرالدین و نافع زمین را بخاطر مجسم میسازد چون شما از ابراز دلایل علمی عاجز هستید. و در هر محکمه هنری که دلایل خود را ارائه می نمودید از اصالت آنها دفاع کرده میتوانستیم. شما بایک طرز فکر انتقادی آنچه آهنگ های زیبای فولکلور را که از رادیو بخش گردیده نادیده و ناشنیده گرفته تنها انگشت انتقاد بالای آهنگ نولک مرغ مه لولو گذاشته اید شما در مورد آهنگ اشاره نموده تان معلومات ندارید که آنرا در زمرة آهنگ های آرمونیزه شده فولکلور شماریده و به آن تاخته اید.

آقای محترم آهنگ فوق يك داستان واقعی فولکلور است که در دهه بالی کوهستان بوقوع پیوسته و شاعر محلی به شیوه محلی آنرا ترتیب و قلمداد کرده و مراسم خاص به شیوه خاص خانواده های محل آنرا می سرایند و اسباب خوشی میمانان شانرا فراهم میسازند. آهنگ مذکور را آنجا که با تمهیل آن بار اول از رادیو شنیدند. تحسین گردید و آفرین گفتند شما آنرا مورد انتقاد قرار داده اید.

و از اینکه این پروژه یکی از آرزوهای دیرین تمام مردم افغانستان بود تا موسیقی اصیل افغانی ترویج یابد و ما که این عمل دشوار را آغاز و تقدیر و تشویق مردم هنردوست و تشنه گان موسیقی اصیل سبب جرت بیشتر مادر انجام این عمل گردید. خلاف توقع ما و نظریات عمومی طرف تنقید شما واقع شدیم و به عقیده شما هنگامی اجرای این عمل مقدور بود که موسیقی دان های ورزیده و دانشمندان این عمل دشوار را آغاز میکردند.

آقای ظاهر هویدا! ملاحظه کنید که این حمله شما چقدر ظالمانه است ما که يك عمر در کنفرانس موسیقی دایر و انبیاات لیاقت نمودیم. و شما حتی بدانش مامم در مورد فن موسیقی شك دارید و حق مسلم ما را در مورد آرمونسی کردن آهنگهای مین ما از ما سلب میدارید. خیر بر بصورت به عقیده شما ما در حال پیدایش

طفل وجد شدن از شیر

که غذای غیر مایع خود را صرف می کند بو تل شیر خود را می پالد، وقتی نو بت شیر بو تل فرا می رسد مشتاقانه آنرا دیده و بایک حمله آنرا از دستم می گیرد و وقتی شیر آنرا می خورد زمزمه می نماید و تا آخرین قطره آنرا صرف می نماید. ولی در مورد شیری بسیار به مشكوك بوده و حتی بعضی اوقات حتی به آن تماس نمی نماید و بعضاً يك یا دو شب (جرعه) از پیا له شیر خورده و بعد با بی حوصلگی آنرا از پیش خود دور می کند.

درد دل جوانان

بمن نامزد کردند و بدون اطلاع من مراسم شربنی خوری خپو چپ صورت گرفته بود من به این وصلت و ناوانا جوانمردی هرگز راضی نیستم زیرا این بکلی يك ظلم است و کسی هم که حس و عاطفه و مروت ندارد به اصطلاح انسان نیست .

هر چند در مراسم نامزدی و شربنی خوری و ارائه چند عیدی مخفی و تطبیق رسم و رواج های کهنه و پیش بامتنضرر * ایم اما چون عروسی افتاده بالغ از چهل و پنج هزار افغانی متضرر شده ایم اما چون عروسی و بیوند به میل دل من نیست لذا از همه منصرف شده دو باره در مورد اخذ شربنی دختر دیگر تهیه لباس و غیره تبادل افکار نمودیم راه حلی وجود نداشت زیرا خواهرش بدون اینکه مرا دیده باشد و بامن شدیداً مخالف است چندی نگذشته بود که خبر خوش قانون ازدواج را شنیدم چراغ امید دو باره در قلبم درخشیدن گرفت به شنیدن این مژده پرازش فکر میکردم که همه خار های موانع از سر را هم بر داشته خواهد شد

بقیه صفحه ۱۳

خارندویان ترافیک

که اگر چه این رهنمایی ها تا اندازه در بهتر شدن وضع ترافیک موثر است ولی اگر همه مردم بصورت درست از قوانین ترافیک با خبر شوند خیلی موثر خواهد بود روی همین منظور خارندویان ترافیک تجویز گرفته اند تا بعد ازین در مکاتب ابتدایی کنفرانس های درین مورد دایر نموده و اطفال را از کودکی با قوانین ترافیک آشنا ساخته مخصوصاً از عواقب وخیم سهل انگاری در جاده ها برای آنها چیر ها گفته و در مورد اینکه اطفال چه وقت و از کجا باید جاده های بزرگ را عبور کنند و هم موقعیکه به سرویس بالا یا از سرویس پایان میشوند و هم موقعیکه از یک ایستگاه تا ایستگاه دیگر میروند و یا از خانه تا مکتب باید چه چیزها را مت نظر گیرند و هم چراغ های ترافیک و دهلیز های پیاده رو ها را به آنها فہماند و گفته خواهد شد که چه چیز ها را مدنظر گیرند همچنان از طرف این گروپ در صورت امکان علامات ترافیکی نقشه ر چاپ و بعد از آن برای شاگردان معارف توزیع خواهد شد که در موقع گشت و گذار آنرا مدنظر دارند.

امیدوار هستیم این خدمات ناچیز ما در راه بهتر شدن وضع ترافیک نه تنها در شهر کابل بلکه در سایر اسر کشور بهتر شده واز این ناحیه همه مشکلاتی که در سابق موجود بود و فعلا هم موجود داشت رو به کاهش گذاشته و بالا خره تنکلی از بین بروند .

متاسفانه در دنبال خبر دیگری شنیدم که هیچگاه باورم نمی آمد و حتی فکر هم نمیکردم اما در نامه آخرین که از او دریافتیم جملات متن یار گراف که بیانگر احساسات در هم کوبیده شده او است نگاشته (ای خوش آن روز که عہدی میان من و تو نبود) خواندن این جمله کوتاه مرا بسیار ناراحت ساخت و ضمناً علاوه نموده بود امروز فامیلیم میخواهند مرا به کسی دیگر بدهند و من مرگ رابه ایمن وصلت میدهم . فکر کردم چراغ سعادت ام شکسته و آرزو هایم یکسان در دل خاک قرار گرفته زیرا میخواهند محبوب ام را به شخصی دیگری که او رضایت ندارد بدهند و یا بفروشند پس اگر زندگی اینست مرگ چیست و کدام است و چه وقت به سراغ انسان می آید .

باز هم متضرر شدن ها و بخشودن آشیما و امتعه که آنها به هزار ها عنوان از ما گرفته بودند . خواستیم بانها تبادل نظر نموده در صورت رضایت به تهیه لباس و غیره ضروریات عروسی اقدام نمائیم ولی آنها لاجو جانہ دست رد بر سینه ما نهادند . چون او تحمل این همه زنج و عذاب رانداشت و ندارد روزی او را به خلقتی دیدم که حتی هیچ نشناختن که این حادثه خیلی ها برایم تحمل ناپذیر بود .

چون بہار عمر من روبه خزان است و بین مرگ و زندگی ام طوریکه تصمیم گرفته ام فاصله کمی مانده لذا در آخرین زمق خواہش مندم به این سر گردان بین مرگ و زندگی کمک و رهنمایی نما ئید .

نویسنده : ل .

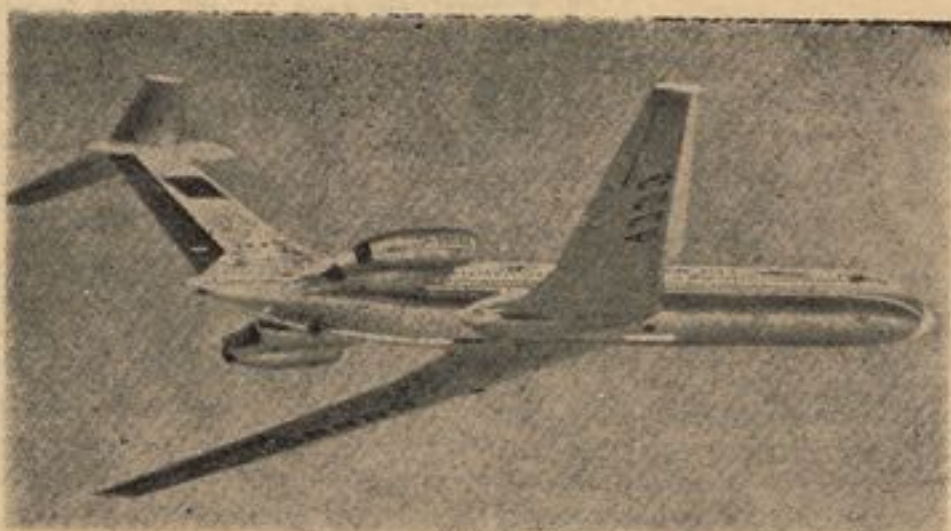
صفحه ۶۰

با ایر و فلوت

به اروپا - جا پان - امریکا شمالی و جنوبی را حتر و مستر یحتر سفر کنید .

AEROFLOT

Soviet airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد ش و روی دعوت میکنیم: اگر شما آرزو دا رید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید - ایرو فلوت شما را از کوتاه ترین راه بزو ترین فرصت از طریق مسکو، ار کو تسک، تا شکندو خا باروفسکه به مقصد میر سا ند.

ایرو فلوت از طریق ۱۵ بل - تاشکند - مسکو هفته دو پر واز دارد.

شنبه پر واز بساعت یا زده قبل از ظهر.

پنجشنبه پر واز بساعت یازده قبل از ظهر.

ایرو فلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لیننگراد، کیف، مینسک، سوچی و سیمیترو پول به شهر بزرگ و معروف اروپا دارد.

ایرو فلوت پر واز های مستقیم از مسکو به نیو یارک، واشنگتن مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلوت شما را بیک خط السیر بزرگ و جدید بین القارهوی ازمسکو - به تیگاتا توسط طیاره های مجهز و مستریح ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

۴-۱ (۵۳۲)

ژوندون

نابینای روشن دلی...

آخرین پریشم از بناغلی ندرت این بود که آیا با شنیدن اعلامیه جان بخش جمهوریت از طریق امواج رادیو چه احساسی بشما دست داد؟

در همین جا بود که کمی در چهره اش علایم تأثر نمودار شد و گفت: فقط در زندگی یکبار متأسر مایوس شده ام و آن وقتی بود که اعلامیه جمهوریت را از رادیو

ز دوش مردم نجیب افغانستان بر داشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالها دارای حقوق مساوی در کشور خود شدند.

اعلام جمهوریت برای من یک خصوصیت دیگری نیز داشت و آن این بود که در رژیم گذشته در پهلوی هزاران موانع و مشکلاتی که برای تمام مردم این سرزمین خلق می شد طبقه نابینا بیشتر باین موانع و مشکلات



ساعات فراغت را به شنیدن موسیقی و مطالعه میگذرانم شنیدم و افسوس نمودم که کاش چشم من داشت و صحنه فداکاری و جانبازی جوانان غیور اردو را مشاهد می کردم.

وی گفت: «اعلام جمهوریت یک اعلامیه جان بخشی بود و با شنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی

دست و گریبان بودند. زیرا این طبقه عاقل ترین و بیکاره ترین طبقه اجتماع را تشکیل می دادند و همیشه باز دوش جامعه بودند و همین امر باعث می شد که جامعه نسبت به آنها نظر خوبی نداشت باشد.

اصلاح سروریش

بقیه صفحه ۲۳

مشتتری کم نیست. قیمت اصلاح یک سر دو نیم شلنگ (۲۲- افغانی) میباشد. کودکان نصف قیمت را می پردازند. اما در دوکان مسلمانان باید بیشتر پرداخت.

بحال خودش در آمد یک مسلمانسی سر با زار می تواند یک خانواده را از گر سنگی نجات دهد. در آمد پنج اصلاح سر و ده اصلاح ریش بر لیست که در روزهای نیک نصیب یک دلاک می شود و آن درست در روزهای که مامورین و مستخدمین معا شات شما را می گیرند، میسر می باشد. اما بصورت او سبط در آمد روزانه مسلمانان های سربازار بالغ بر چهار مارک یعنی هشتاد تا نود افغانی میباشد. بعضی از مسلمانان شکایت دارند که حتی از همین در آمد قلیل هم مجبورند، «چای پولی» به پولیسان هم بپردازند، زیرا این پولیسان موظف آنها را تهدید و تعقیب میکنند. در برابر محکمه آن مسلمانانی ها پی که بدون

داشتن جواز کار می کنند، صد شلنگ (تقریباً ۹۰۰- افغانی) جریمه می شدند.

وقتی مقامات مربوط بنار والی برای جمع کردن و مانع از فعالیت مسلمانانی ها به روی با زار با جدیت وارد عمل شدند، مسلمانانی ها توسط یک نماینده شان به جیمو کنیا تا رئیس دولت شکایت بردند و معین وزارت زراعت کینیا که به نما یندگی این گروه از یک ناحیه شهر تعیین شده بود، توانست موافقت نظر رئیس دولت را جلب کند. اما بعداً دختر جیمو کنیا تا که سمت بناروال شهر نایرو بی را دارد، پدرش را وادار ساخت تا گلیم کار و بار دلاکان سربازار جمع شود.

اکنون مسلمانانی های سر با زار توافق کرده اند و می گویند اگر اجازه فعالیت برای آنها داده نشود، آنها جز گدایی و دزدی چاره نخواهند داشت.

اظهار امتنان



بدینوسیله از بناغلی سید دوست متخصص تخنیک ار تو پیدی وزیر اکبر خان رو غتون که در قسمت معالجه و تداوی بای اینجانب صمیمانه انجام وظیفه کرده اند قلباً تشکر نموده و فقیبت بیشتر شان را در راه خدمت بمردم آرزو مینمایم

نقیسه شاکر معلمه مکتب نصری بلخی

چگونه به سیتوانیم...

يك خصوصیت انسان اینست که هر چیزی را که پیشتر بخواهند بهمان پیمانه به آن طوری می نگرد که هوس آن چنان بودنش را دارد این حالت را در روانشناسی تفکر از روی هوس و خوش بینی میگویند. مثلا ما بعضا به آرزوی اینکه فی الحال دو ماه بعد فلان مقدار پول داشته باشیم از يك دوست خود آن مقدار را حالا بقرض طلب کرده و عده میگذاریم که بعد از دو ماه آنرا دوباره می پر دازیم. بر علاوه این بسا امور دیگری در زندگی ما وجود دارد که باساس همینگونه طرز تفکر ناجرا و ناقص باقی میماند و انگاه که وقتش فرا میرسد، جز اینکه بگوئیم (یککش اینطور یا آنطور میگردیم) دیگر چاره سراغ نخواهد شد. چنانکه بعضی از شاگردان با این تفکر خوش بینانه، که درس یکسال را میتوانند در وایسین روز های سال تعلیمی برای گذشتا ندن امتحان امدادی بگیرند در جریان سال به فعالیت کمتر درسی می پردازند و آنوقت می بینند که به خطا رفته اند یا بعضی از والدین با وجود ملاحظه خطا های مکرر پسر خویش باز هم میگویند (بچه خوبی است) بهر حال اینگونه طرز تفکر کاملا غیر واقعی بوده و حقایق امر از نظر پوشیده می ماند و شخص برای کشف آن هیچگونه مساعی بی بخرچ نمیدهد. در ینگونه طرز تفکر فقط هوس و خوشبینی بحیث نتیجه تلقی شده و چنان احساس میشود که آنچه فکر میشود صحیح و معقول است. يك عامل داخلی دیگر که فکر کردن و تصمیم را متاثر میسازد تفکر دفاعی میباشد، باینصورت که هر کدام ما آرزو داریم و حتی احتیاج داریم که درباره خود نظر خوب داشته باشیم و هم دیگران در فکر و اندیشه ما باشند و زمانیکه احتیاج، عمل فکر کردن را طوری تحت الشعاع قرار بدهد که حقایق از نظر پوشیده بمانند، اینگونه فکر کردن دفاعی میگویند. مثالهای اینگونه فکر کردن هم زیاد است مثلا زمانی را که باید ما مصروف يك فعالیت باشیم در خواندن يك ناول و یا نوشیدن جای باین استدلال که (به آن احتیاج

همه چیز را به نظر شک و تردید بنگرند، بهمین صورت آنان نباید آنقدر خوش باور هم باشند کنجکاوی و تکمیل معلومات از خصوصیت های خوب يك انسان عاقل و رسیده است ممکن است خوش باوری بسیار زیاد بعضا بر علاوه آنکه مضر ثابت میشود انسان را خجل هم سازد.

بقیه صفحه ۴۹

قهرمانان سیاه هنوز...

امروز شعار مبارزه سیاه پوستان دگر اینست که میگفتند (سیاه مقبول است) رئیسورفیلیم (شافت) گاردن پارک حتی میخواهد فراموش کند که روزی يك جنبش مسلم سیاه وجود داشته است. عکاس ۶۰ ساله مجله لایف امریکا اظهار نظر میدارد: کسانی که میگفتند فیلم های سیاهان با ید دارای اهداف سیاسی باشد، فکر نا درستی داشته اند. بدین معنی که سر نوشت مردان و زنان «افرو لوك» چه شد؟ برادران و خواهر ان مهاجم در مبارزه نژادی مانند انجیلا دیوس و نویسنده سیاسی مثل الدریج کلیفر چه نتیجه از کار شان گرفتند؟ صدا های ایشان مانند شعار مای گوریلا های باتر سیاه تکرار شده است، تنها مبارزه سیاهان از طریق اشغال پرده سینما در يك سطح وسیع موفقانه پیش می رود چنانچه فیلم (شافت) مورد استقبال فراوان قرار گرفته و تقریبا ۴۰ فیصد پول عاید این فیلمها از جیب سیاه پوستان پر داخت شده است. به این ترتیب صنعت فیلمبرداری گرم تاکنون تحت اثر (باس) های سفید پوست اداره می شود به سیاهان طور کلی منتقل گردد. اما يك نطق سیاه پوستان ناحیه هارلم نیو یارک ضربه دیگری بر سفید پوستان وارد کرد و گفت: حتی يك سال پیش هم امکان داشت فیلمهای سیاه به روی صحنه بیاید. در عین زمان ساکنان سیاه پوستان ناحیه هارلم تو سط ساز مان (کانگرس تساوی حقوق نژا دی) مطالبه خود را پیش بر دند که ۹۰ فیصد ستاف تکنیکی فیلمهای که سیاه های تهیه می کنند باید نیکر باشند علاوه سناریوها را به يك انجمن سیاه پوستان سپردند تا آنها سناریو ها و آثار را مرور کر ده نظریه بدهند. تولید کنندگان فیلم (سوپر فلای) يك مبلغ پول از ناحیه در آمده خود به اکادمی فیلم سیاهان هار لم پر داختند. هدف ازین همه تلاش اینست که برای تهیه و چرخاندن فیلمهای سیاه پوستان سرمایه فراهم سازند و به این ترتیب صنعت فیلمسازی سیاه پوستان را بوجود آورد ند سیاهان به آینه ای ضرورت دارند که در آن خود را ببینند و در آینده از طرف سفید پوستان برای آنها مزاحمت ایجاد نشود. تولید کنندگان و رئیسور های سیاه پوست در صدد استند چنان فیلمهای تهیه کنند که عاید فراوان داشته و در نتیجه امکان مالی برای تهیه فیلمهای بیشتری فراهم گردد. ران اونیل نویسنده سناریو و تولید کننده اصلی فیلم سوپر فلای اکنون در صدد آنست تا يك فیلم دگر تهیه کند الكس هابی نویسنده بیو گرافی مالکم رهبر جنبش بلیک مسلم نیز باران او نیل همکار ی دارد. اکنون جو لیوس سناریو نویس سیاه پوست در صدد نوشتن سناریوی فیلمی میباشد بنام موشها همیشه خواب می بینند که روزی گر به را تنبیه کنند.

آل یاسر کیست؟

پیغمبر اسلام این وضع رقت آور شانرا دیده آنها را به ثواب بزرگ بشارت داده میگفتند. ای خاندان یاسر شما صبر کنید که موعود تان جنت است باوجود اینکه شکیجه و عذاب خاندان یاسر به اسلامشان پایدار مانده به عقیده واراده شان پایدار مانده چه آنها مطمئن بودند که دین اسلام دین حق است.

یاسر درین گرو دار وفات نموده خانمش «سمیه» در اثر حربه ابو جهل جام شهادت نوشید ووی نخستین شهید در اسلام بحساب میاید. کفار قریش عذاب شانرا به عمار شدت بخشیده به سینه اش سنگهای بزرگ را مایندند ویک استخوانش را شکستند ودرآب جاه غوطه دندند که نزدیک بود غرق شود ولی این همه شکیجه ها کو چکترین اثری در ایمان واسلامش وارد نکرده بعقیده اش ثابت مانده.

۱ - مبارزه عمار در اسلام
عمار درای سر گذشت طو لانی است که همه آن مملو از قهر مانی وایثار در راه اسلام محسوب میشود اینک چندی از آن طور نمونه بیان میگرد.

۱- بخاطر حفظ دین دوبار هجرت نمود نخست زما نیکه پیغمبر اسلام به مسلمانان اجازه هجرت بخشیده دادند بخاطر اذیت کفار بدینجا رفت و همچنین از نخستین مهاجرین بهدینته نیز بحساب میاید.

۲- در آبادی مسجد رسول خدا «ص» بهدینته منوره از صمیم قلب اشتراک نموده به شانه اش دوچند دیگران خشت حمل مینمود حتی بعضی مردم گفتند که «عمار امروز خودرا خواهد گشت» پیغمبر اسلام ازین گفتار وکر در اطلاع حاصل نموده از



دامتياز خواند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدير:

حسين هدي

د دفتر تيلفون: ۲۶۸۴۹

د کور تيلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

د چاپ مدير: طورانشاه شېم

دارتباط او خبرنگارانو مدير:

روستا باختری

فوتو را پور تر: مصطفى (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبی ۴۵۰ افغانی

سرو شانه عمار بدست مبارک بلطف و نوازش خاک هایش را پاک نموده.

۳- عمار شرف صحبت رسول خدا «ص» را در زندگی بیشتر داشته از اخلاق عالی پیغمبر اسلام آموخت و بسیاری از احادیث نبوی را حفظ نمود.

۴- با پیغمبر اسلام در اکثری از غزوات چون بدر احد، خندق و تبوک اشتراک ورزیده تازمان وفات رسول خدا (ص) وفادار ماند.

«عمار در عهد خلفای راشدین»

عمار بعد از وفات رسول خدا (ص) همچنان باخلاص و جهاد در راه اسلام وفادار بوده در عهد ابوبکر صدیق (رض) با فوج مسلمانان که علیه مسلمیه کذاب و مرتدین اسلام می جنگیدند سهم گرفت. همچنان در جنگ یمامه اشتراک نموده که بعضی از اصحاب جهاد و شجاعتش را درین روز چنین حکایت میکنند که عمار ابن یاسر را در روز یمامه بالای سنگی دیدیم که به آواز بلند می گفت ای گروه مسلمانان من عمار بن یاسر هستم بسوی من بیایید، ما بسوی آن میگریستیم وچنان حمله میکرد که مانند آن دیده نشده بود. حضرت عمر (رض) چون از صدق ایمان و اخلاص عمار به دین اسلام مطلع بود اورا بحیث والی کوفه تعیین نمودند.

همچنان حضرت عثمان بن عفان (رض) ویرا از میان چهل نفر اصحاب جهت اطلاع خواهشات ملت انتخاب نمود تا وی حقایق را بخلیفه بازگوید و هموی از جمله آن عده اصحابی است که بمصر فرستاده شده اند.

هنگامیکه عمار به سن ۹۳ سالگی رسید جنگ (صفین) میان حضرت علی و حضرت معاویه (رض) درگرفت وی باوجود کلانی سن و کبالت درین جنگ اشتراک نموده بهرطرف جولان میکرد و جنگ جویان را به جنگ تشویق می نمود و میگفت: جنت زیر سایه اطراف نیزه است امروز روز فیصله گشنده بوده حضرت محمد (ص) و طرفدارانش از حق دفاع میکنند.

وی درین جنگ آنقدر شجاعت نشان داد که جام شهادت را نوشید و این حادثه در سال ۳۷ هجری بوقوع پیوست.

سیرت آل یاسر نزد مسلمانان به صبر و مجاهدت معروف بوده شدید ترین شکنجه و عذاب را در راه ایمان شان متحمل شدند ولی عقیده شانرا حفظ نموده کوچکترین خللی به اراده شان وارد نگردید.

همچنان شخص یاسر به اخلاص دین و پابندی به عقیده اش معروف بوده بمبادی تعالیه اسلام سخت ایستادگی داشت تا اینکه پیغمبر (ص) در باره اش فرمودند بعد ازین به این دوتن یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نموده و روش عمار را انتخاب کنید.

کذا از سیرت وی واضح میشود که فامیل او خانزاده بسیار ناتوان بوده مادرش کنیز و پدرش ارد ضعیف بوده است باوجود آنهم موفق و منزلت شان در اسلام بالا رفته پیغمبر اسلام اورا نیکو دانسته بغود قریب ساخته بجهت مرده داد.

همچنان خلفای راشدین ویرا دوست داشته اعتماد کامل بساو می نمودند و حتی حضرت عمر (رض) ویرا بمرتبه ولایت رسانید. این خود دلیل بر آنست که دین اسلام دین مساوات و عدالت بوده باثروت، دارائی، فامیل امتیازی قابل نبوده ایمان و عمل صالح را اساس امتیاز و فضیلت قرار میدهد چنانچه خداوند «ج» گفته است به تحقیق مکرترین و معزز ترین شما نزد خداوند پرهیزگار ترین شما است.

باسکتهال نسوان...

تیم های معارف بخود زحمت داده و خودرا به تکنیک های جدید آشنا ساخته و با مسایل تازه تری به بازی های خود ادامه دهند و تمرین و مشق زیاده تر کرده تا بتوانند در مقابل تیم های پوهنتون ایستادگی کنند و در راه بهتر شدن شرایط برای تمرین بکوشند تا استعداد های درخشان شان تبارز نموده و از آن استفاده نماید و تیم های پوهنتون، نباید با قهرمانی درین تورنمنت مغرور شده و در دیگر تورنمنت ها شایستگی خودرا از دست بدهند و همانطوریکه درین تورنمنت با قبول از حمت تمرین زیاده تر نموده در بازی های آینده با زهم کوشیده و نمرات

بیشتری بدست بیاورند و بازی خودرا نیز به وضع خویش و بهتر بسازند.

در اخیر مسابقات این تورنمنت جوایزی که متشکل از سه کپ و چند مدال سیورتی بود به از طرف معاون پوهنتون به مستحقان آن داده شد.

کپ اول را تیم سرخ پوهنتون بدست آورد، کپ دوم را تیم آبی پوهنتون کماپی کرد و کپ سوم را تیم ج معارف حاصل نمود و همچنان به سینه های پنج نفر از اعضای هر سه تیم و سر تیم های القوب مدال های ورزشی تعلیق گردید.

پ - ورزش دوست

ورزشکاران نسوان با قهرمانان خواهند شد ولی در راه دایر شدن تورنمنت ها مشکلاتی موجود است که مسئولان ورزش آنرا چنین توضیح میکند: متلاوقتی تیم های معارف میخواهد تورنمنتی دایر کنند تیم های پوهنتون نمیتواند در آن اشتراک کنند زیرا رخصتی ده روزه تابستانی تیم های معارف علاقه به دایر نمودن تورنمنت دارند ولی درین فرصت رخصتی های پوهنتون است یعنی رخصتی یکماهه پوهنتون پنج روز بعد از ختم رخصتی معارف شروع میشود و همچنان در ماه های جوزا و سرطان اگر پوهنتون دایر نماید در آن وقت امتحانات معارف جریان

دارد که وسیله عدم دایر شدن تورنمنت را بوجود می آورد ولی باید این مشکلات را ورزشکاران پوهنتون و معارف حل نموده و زمینه را برای دایر شدن چنین تورنمنت ها آماده سازند.

دایر شدن تورنمنت ها بالای تماشاگران نیز اثر گذارنده و برای اصلاح حرکات، سخنان آنها در جریان مسابقات کمک میکند چنانچه درین تورنمنت سخنان و پرزه گفتن های تماشاگران کمتر شده و کم تر ورزشکاران مسابقه را در دستر میدادند. اگرچند تورنمنت دیگر دایر گردد شاید این وضع تماشاگران تغییر کرده و با این مسابقات عادی گردید.

با دایر شدن تورنمنت های بعدی امید است

نامه به مدیر

هر فرد وطنخواه کوشوده شده است کوشش ماین باید باشد که تادرتام ساحه های حیاتی متکی بخود شویم و بدینوسیله به ارزش های جمهوریت جوان افغانستان جامه عمل بپوشیم.

تجربه نشان داده که اکثر کشورهای که امروز صاحب دستگاہای بزرگ فلم گیری شده اند حتما زمانی را بیاد دارند که فلم توریدی آنها نیز مانند امروز خریدار و علاقمندانداشته است.

پس عقیده من بحیثیت یک فرد علاقمند باعتلا و پیشرفت کشور اینست ما که در مرحله خیلی ابتدائی تولید فلم قرار دار یم با یک مایوس نشویم و با پشت کار و بکار انداختن استعداد های جوان وطن

در این راه به موفقیت و کامیابی های چشم گیری نایل آئیم.

عبدالرزاق از کار ته ۳

دولتی مطبعه

در این دنیای پرماجرا
هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق. تصادم. زلزله و...

ما که در این دنیا زندگی میکنیم
آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library